

ور صوفی صافی دل رویش به خیال آرد
زنار کمر سازد ، خرقه بدر اندازد
گرتر بکند دریا از چشمہ خضرش لب
دایم به نثار آنرا موج گهر اندازد
« عطار »

صوفی کیست؟



تبیع و نگارش :
برهان الدین "سعیدی"

ور صوفی صافی دل رویش به خیال آرد
زنار کمر سازد ، خرقه بدر اندازد
گرتر بکند دریا از چشمہ خضرش لب
دایم به نثار آنرا موج گهر اندازد
« عطار »

صوفی کیست؟

Sufi Kist

تبیع و نگارش
برهان الدین « سعیدی »

صحبت صالح ترا صالح کند
صحبت طالع ترا طالع کند
«مولانا»

ور صوفی صافی دل رویش به خیال ارد
زنار کمر سازد ، خرقه بدر اندازد
گرتر پکند دریا از چشم خضرش لب
دایم به نثار آنرا موج گهر اندازد
« عطار »

صوفی کیست ؟ Sufi Kist

تبغ و نگارش
برهان الدین « سعیدی »

By: Burhanoddin Saidi

b-saidi@gmx.de

Februar 2011, Germany

مشخصات رساله:

- | | |
|------------------------------------|-------------------------------|
| صوفی کیست؟ | - نام رساله : |
| برهان الدين «سعیدی» | - تبع و نگارش : |
| مرکز فرهنگی د حق لاره | - مرجع چاپ : |
| نومبر 2008 میلادی «۱۳۸۷ هجری شمسی» | - سال چاپ : |
| پنجصد جلد | - تیراژ : |
| فبروری 2011 میلادی | - چاپ مجدد : |
| جمهوری فدرالی المان | - محل چاپ : |
| نومبر 2023 میلادی | - اصلاح ، ترتیب و تنظیم مجدد: |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اہدا

رساله هزارا به روح پاک پدر بزرگوارم

مولانا دوکتور محمد سعید « سعید افغانی »

(۱۹۲۲ - ۱۹۸۵ میلادی)

« ۱۳۰۰ تا ۱۳۶۴ هجری شمسی »

« مدرس ، استاد ، محقق ، نویسنده ، حقوق دان و مبارز راه صلح
و آرامش ، عدم تشدد و خیر و سعادت بشریت »

اہدا مینمایم و از درگاه ذات حق تعالی برای شان
رحمت بی پایان و جنت فردوس استدعا مینمایم .

امین یا رب العالمین

برهان الدین « سعیدی »

صوفی کیست؟

صوفی کسی است تا با دل صاف در راه اصول زیربنای اسلام (توحید ، نبوت و معاد) زهد کند و با عشق حقیقی ، خاص برای رضای الهی عباد نماید ، تا تخم پر حاصل سلوک و تقوی آن به منفعت ، خیر و سعادت بشریت تمام گردد.

مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی»

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	شماره
۲ - ۱	۱ مقدمه
۳ تقریظ مولانا عبدالواحد «واعظی»	۲
	فصل اول :	
۴	۳ - فرق بین فلسفه و تصوف
۸ - ۵	۴ - تصوف
۱۰ - ۹	۵ - اساس و منشاء تصوف
۱۳ - ۱۱	۶ - اساس و پایه گذاری تصوف
	فصل دوم :	
۱۵ - ۱۴	۷ - منشاء صوفی
۲۰ - ۱۶	۸ - صوفی از دید گاه مشایخ
	فصل سوم :	
۲۴ - ۲۱ نظریات در مورد اولین صوفی و خانقاہ	۹
	فصل چهارم :	
۲۸ - ۲۵	۱۰ - صوفی حقیقی کیست؟
	فصل پنجم :	
۳۴ - ۲۹	۱۱ - اولین ها :
	- اولین پیغمبر توحیدی	
	- اولین طریقه ، اولین صوفی	
	- اولین خانقاہ	
	- اولین کتاب تصوف	
	- اولین مجالس ذکر صوفیه	
	- اولین زن صوفی	
	- اولین حلقه سماع	
	- اولین بعیت صوفیه	
	- اولین مبلغین اصول تصوف و عرفان	

صفحه «الف»

صفحه	عنوان	شماره
------	-------	-------

فصل ششم :

۳۶ - ۳۵	- اساس و نفوذ طرائق تصوفی	۱۲
۳۷	- طرائق تصوفی و عرفانی :	۱۳
۳۸	- طریقه اویسیه	۱۴
۳۹	- طریقه زیدیه	۱۵
۴۰	- طریقه طیفوریه	۱۶
۴۱	- طریقه کرخیه	۱۷
۴۲	- طریقه سقطیه	۱۸
۴۳	- طریقه جنیدیه	۱۹
۴۴	- طریقه غزالیه	۲۰
۴۵	- طریقه کبرویه	۲۱
۴۶	- طریقه سهروردیه	۲۲
۴۷	- طریقه خاتمیه	۲۳
۴۸	- طریقه شاذلیه	۲۴
۴۹	- طریقه ذہبیه	۲۵
۵۰	- طریقه شکاریه	۲۶
۵۶ - ۵۱	- طریقه قادریه	۲۷
۶۷ - ۵۷	- طریقه نقشبندیه	۲۸
۷۰ - ۶۸	- طریقه چشتیه	۲۹
۷۴ - ۷۱	- طریقه مولویه	۳۰
۷۶ - ۷۵	- طریقه نعمت اللهیه	۳۱

فصل هفتم :

۸۳ - ۷۷	- خانقاہ های شهر کابل :	۳۲
	- خانقاہ « خلیفه صاحب » - خانقاہ خلیفه صاحب	
	مسگری - خانقاہ خلیفه صاحب - خانقاہ پاچا	
	- خانقاہ مولانا « فیضانی » صاحب	
	- خانقاہ « بھادرخان » - خانقاہ قادریه شریفہ	

صفحة	عنوان	شماره
------	-------	-------

- خانقاہ میر واعظ کابلی - خانقاہ سید حمدالله « حامد »
- خانقاہ « سرشاری » - خانقاہ حضرت خواجہ غریب
نواز - خانقاہ پھلوان - خانقاہ انچی باغانان چهاردهی
- خانقاہ علاؤالدین علیا - خانقاہ حضرت امام حسین
« رض » - خانقاہ مرشد سید گلاب - خانقاہ مرشد
سید غریب - خانقاہ دهمزنگ - خانقاہ صحبت خانہ
- خانقاہ بابه انخوی - خانقاہ کاکریها - خانقاہ حضرت
ابراهیم خلیل اللہ - خانقاہ حضرت امام حسین « رض »

فصل هشتم :

۸۵ - ۸۴	۳۳
۸۶	۳۴
۸۸ - ۸۷	۳۵

فصل نهم :

۹۶ - ۸۹	۳۶
	- هفت وادی عرفان « هفت شهر عشق »:	
	- طلب	
	- عشق	
	- معرفت	
	- استغنا	
	- توحید	
	- حیرت	
	- فنا	
	- بقا	

فصل دهم :

۱۱۹ - ۹۷	عناوین متفرقہ :	۳۷
	« حق ، شریعت ، طریقت ، حقیقت ، توحید ، عبادت ، عباد ، زاہد ، عارف ، سالک ، ولی ، شیخ ، خلیفہ ، پیر ، ملا ، استاد ، امام ، مرید ، خانقاہ ، ذکر و سماع .	

شماره	عنوان	صفحة
	فصل یازدهم :	
۳۸	- دیدگاه مولانا « سعید افغانی » درمورد شیوه عرفان خواجہ عبدالله « انصاری »:	۱۲۲ - ۱۲۰
۳۹	- آداب ظاهری عرفان	۱۲۳
۴۰	- آداب پوشیدن خرقه	۱۲۶ - ۱۲۴
۴۱	- آداب نشستن و برخاستن	۱۲۷
۴۲	- آداب رفتن به خانه	۱۲۸
۴۳	- آداب طعام خوردن	۱۲۹
۴۴	- آداب رفتن به مهمانی	۱۳۰
۴۵	- آداب شنیدن موسیقی	۱۳۱
۴۶	- آداب سفر رفتن	۱۳۲
۴۷	ماخذ و منابع:	۱۳۴ - ۱۳۳

مُفَلَّه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

« حافظ »

تصوف بحر بیکران « معرفت نفس و کلید معرفت پروردگار جهانیان » است که آنها ندارد و انسان هر قدر از آن بنوشد؛ هنوز تشهه معرفت و شناختش میباشد.

بنابر اصل فوق، قابل تذکر است که نوشته هذا « صوفی کیست؟ » چه از لحاظ بحر بیکران تصوف و چه هم از لحاظ نارسانی های قلمی ایکه دارم، خالی از نواقص و کمبودیها نیست.

بخاطر اینکه نه تنها بر فقر علمی خویش معترفم، بلکه در این بحر عظیم؛ نو سفرم!

نو سفر ! به این معنی که بنابر لطف و محبت، پدر بزرگوارم مولانا محمد سعید « سعید افغانی » داکتر فلسفه و الهیات، که کتب متعددی را در رابطه به فلسفه و تصوف و بخصوص در رابطه به مشایخ بزرگ هریک : خواجہ عبدالله انصاری، ابو علی ابن سینا، سید جمال الدین افغانی و دیگران به رشته تحریر درآورده اند، به این علاقمند شدم تا به آموختن این بحر بیکران بپردازم.

دريغا ! به پدر بزرگوارم، دست اجل رسید و از جانب هم روزگار و شرایط وطن و به تعقیب آن مشقت و بیچارگی مهاجرت تحملی، مرا در گرداب خویش غرق کرد که مدتی از آموختن تصوف و عرفان که مذهب « عشق و محبت » است، دور ماندم.

با آنهم رب العزت را سپاس گزارم که صادقانه ترین راه ارتباط با محباش « حلقات عرفانی و صوفی » را برایم ارزانی داشت، که در زمینه برعلوه اینکه به اشتیاق قلب مجدها متوصل شدم، شرایط مساعد آن شد تا بنابر علاقمندی شخصی و تقاضای برخی از دوستانم؛ بمنظور معرفی تصوف حقیقی که انسان را از طریق « عبادت، ریاضت و معرفت نفس » به معرفت و تجلی نوراللهی هدایت و توصل می بخشد؛ به تبع و نگارش این نوشته که به جز قطره از بحر بیکران تصوف نیست، با استفاده از کتب پدر بزرگوار « مولانا سعید افغانی »، کتب یکتعداد مشایخ و بزرگان معظم تصوف و عرفان و غیره منابع؛ بپردازم.

بنا ؛ با کمال نهایت ادب و احترام ، از علمای معظم ، سالکان راه حق ، دانشمندان و محققین گرامی ، تمنا دارم تا بندۀ فقیر را در تصحیح و تکمیل این نوشه ، رهنمائی و همکاری فرمایند.

ضمناً وظیفه خود میدانم تا بدینوسیله به پاس حضور دلگرم کننده استادان دانشمند هریک : محترم دیپلوم انجینر محمد عظیم « آبرومند » ، محترم امین الدین « سعیدی » ، محترم مولانا ملا عبدالواحد « واعظی » ، محترم داکتر صلاح الدین « سعیدی » و سایر دوستان گرامی بخصوص هریک :

محترم عبدالحنان « نوس » ، محترم فیض محمد « شیرزاده » ، محترم محمد اکبر « انوری » ، محترم محمد نادر « وصال » ، محمد عمر « انوری » و محترم محمد ذکریا « احمدی » که مرا در جمع اوری کتب و معلومات ، رهنمائی های ارزشمند و اصلاح و تصحیح این رساله عالمانه و صادقانه یاری کرده اند ، صمیمانه ابراز سپاس و قدردانی کرده و از بارگاه یزد متعال برای همه شان صحت ، طول عمر ، خوشی ، سعادت و خیر و برکت استدعا مینمایم.

آی پروردگار عرش بزرگ !

- فقط تو عزیز من هستی .

- نماز ، عبادت ، زندگی و مرگ من برای توست .

بناآ ؛ مرحمت کن تا قلبم به نور رحمت تو منور شود و توام با « تواضع ، فروتنی ، برده باری ، صبر ، شکیباتی ، تعقل ، تدبر و انجام اعمال صالح » در راه مقدس تو ، که راه « خیر و سعادت » آدمی است؛ جد و جهد مخلصانه نمایم .

امین یا رب العالمین

برهان الدین « سعیدی »

تقریظ مولانا عبدالواحد «واعظی»

الا بذكر الله تطمئن القلوب

تقریظی بر کتاب مستطاب محترم برهان الدین «سعیدی» فرزند مرحوم مغفور دوکتور مولانا محمد سعید «سعید افغانی» طاب الله ثراه و جعل الجنة متواه .
باری خط خطی های ناچیزیم را اشعار گونه به صفحه مجازی نشر میکردم که سلامی بدین منوال برایم موافق است ورزید :
سلام علیکم برادر معظم واعظی صاحب !

خوشحالم که در صفحه مجازی با شما دوست بزرگوار، نویسنده و شاعر توana؛ دوستان مجازی شدیم . من برهان الدین «سعیدی» مدیر مسئول ارگان نشراتی صلح و تفاهم مولانا «سعید افغانی» هستم و افتخاردارم که ... الخ.

از لطف و محبت شان خاضعانه و مخلصانه تقدير و تشکر نمودم.
دیری نبائید که (ورد) رساله شان به عنوان (صوفی کیست؟) برایم عرضه نمودند از من تا عن مروری داشتم که نه در عنوانش عالی و نه در فصولش خالی همه انوار و اذکارش به زیور آیات فیض بخش الهی و احادیث گهر بار منجی عالم بشریت آراسته و از نفایس گوهرین سیر و سلوک اهل طریقت و اهل دل پیراسته که روح و روان هر خواننده را صیقل بخشیده و به زیور اخلاص بیشتر و بهتر سیر و سلوک عرفانی مشرف میگرددانید .

به یاد آن افتادم که گفته اند:

پسر کو ندارد نشان از پدر
تو بیگانه خوان و مخوانش پسر

این یکی از باقیات الصالحات است که چنین فرزندی را خداوند «ج» به چنان پدری ببخشید که از آثار گرانبهایش خلق را هدایتی حاصل آید .

خداوند «ج» عمر با برکتی نصیب این فرزانه گرداند تا باشد جهانی از سعادت غنامندی گنجینه های علمی و فکری شان بهره مند شوند .

از خدای خود خواستم که افتخار مصاحب مخلصانه شان را نصیب شوم در اخیر:

مؤلف کتاب کیست صوفی
یقین دارم شنیدی و ندیدی
زنام پاک نیکویش هویداست
که برهانی به دین باشد سعیدی

تحریر کننده برادر مخلص شما

ملا عبدالواحد «واعظی»
پشتون زرغون هرات - افغانستان
جولای ۲۰۲۳ میلادی
صفحه «۳»

فَصْلُ اول

- فلسفه
- تصوف
- اساس و منشاء تصوف
- اساس و پایه گذاری تصوف

فلسفه

واژه فلسفه و یا فیلوسوفیا؛ کلمه یونانی بوده که فیلو « دوستی » سوفیا « دانایی » معنی شده و برای اولین بار « فیٹا غورس » حدود ۵۷۰ - ۴۹۵ قبل از میلاد » این کلمه را بکار برد و هدف آن دوستی ورزیدن به دانایی، تفکر و فرزانگی بود.

بزرگان فلسفه معتقد هستند که:

تفکر کلی در باره کلی ترین و اساسی ترین موضوعات، درجهان و درزندگی؛ توام با تحقیق و جستجوی جوابات معقول در مورد « اصل وجود به طور مطلق و بدون هرگونه قید و شرط » هدف اساسی فلسفه میباشد ، به همین لحاظ فلسفه آزاد ترین نوع فعالیت آدمی است و نمیتوان آن را به امری خاص محدود کرد.

چنانچه در باره فلسفه چنین تعریفات گفته شده است:

- افلاطون: فلسفه، لذتی گرامی است. خاستگاه فلسفه، شگفتی در برابر جهان است.
- ارسطو: فلسفه، علم به موجودات است از آن رو که وجود دارد.
- ویتنگشتاین: فلسفه، نبردی است علیه ذهن افسون زده شده، توسط زبان.
- کانت: فلسفه، شناسایی عقلانی است که از راه مفاهیم حاصل شده باشد.
- فیشته: فلسفه، علم علم یا علم معرفت است.
- یوهان فریدریش هربارت: فلسفه، تحلیل معانی عقلی است.
- سیسرون: فلسفه، عبارت است از علم پیدا کردن، به شریف ترین امور و توانایی استفاده از آن به هر وسیله‌ای که ممکن شود.

قابل تذکر است که : در جهان اسلام فلاسفه بزرگی ظهور کرده که از آن جمله میتوان از هریک : « ابونصر « فارابی » ، بوعلی سینا ، ابن رشد ، ابوریحان « بیرونی » ، شیخ اشراق ، خواجه نصیر « طوسی » ، صدرالمتألهین و غیره نام برد.

دکتر سید شیرآقا « حرکت » در کتاب خویش بنام « د عینیت فلسفه » چنین نوشته است:
« لومري فلسفه د علم او دوهم د خدای د لوی علم د یواحیني خلف علمي بدیل په حيث و منل شي . دريم داچي تول فلسفی مسایل او قضایا یواحی د ورخني پیژندل شوو او منل شو علمي مقولو او قوانینو په رينا و خيرل شي او وارزوی شي ...
همچنان داکتر حرکت در رابطه به « د عینیت فلسفه » که فکر جدید فلسفی در مورد قدرتمندی الله تعالی است ، چنین نوشته است:

حرکت په عالم الاسباب کی د خدای د لوی علم د عامي قانونمندی او د هغي د تولو خصوصی حالتونو په پروسه کی د تولو پدیدو د ظهور او متقابلو اړوندې مناسباتو د علت او معلوم مسبب ګنل کيږي. « ۱ ».

۱- کتاب « د عینیت فلسفه ، صفحه ۵۲ - ۶۲ » مولف: داکتر سید شیر آقا « حرکت ».

تصوف

تصوف عبارت از : روح « دین » ، مذهب « عشق و محبت » و معرفت و تجلی نور الهی ؛ در قلب مومن است .

چنانچه مشایخ صوفیه چنین گفته اند که:

تصوف عبارت از خواهش طبیعی انسان است بسوی تکامل او صاف انسانیت و معرفت طریق رضاء خداوندی از طریق علم یقینی که از الهام الهی یا از سبیل کشف روحی که از نتیجه متابعت سنت حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه و سلم حاصل است، میگردد . (از طریق معرفت قلبیه ، اشراق نور الهی در قلب بنده و توصل به اشراق شهود به سوی یقین ، حاصل میگردد .)

تحلیل ، ارزیابی و تحقیق « مشایخ و دانشمندان » نشان دهنده این است:

« ابتدای فلسفه محبت ، وسط فلسفه شناخت یا معرفت حقایق موجودات بنابر ذکارت انسان و آخر فلسفه قول و عمل است و ضمناً تصوف و فلسفه زاده و مولود فکر اگاهی جوینده به سوی یقین که عبارتاً از « علم اليقين ، عین اليقين و حق اليقين » است ، میباشد . »

امام غزالی از تجارب خویش در « کیمیای سعادت » چنین نوشته است:
(علوم صوفیه از طریق ذوق و حال و تبدیل صفات حاصل میگردد ، بخاطر اینکه صوفیه ارباب احوال هستند نه اصحاب اقوال !)

ضمناً اصناف و طبقات جو یندگان راه حقیقت و علم یقین نزد من به چهار فرقه « متکلمین ، باطنیه ، فلاسفه و صوفیه » و همچنان طبقه فلاسفه با وجود فرقه های زیاد و اختلافات مذاهی که دارند به سه قسم « دهريون ، طبیعيون و آلهيون » دسته بندی و تقسیم شده اند .)

فرق اول:

- فلاسفه معرفت کائنات را از راه عقل و حس ادراک مینماید و همچنان از راه عقل مخلوق بوجود خالق اقرار مینمایند و یا هم نمی نمایند ، در حالیکه عقل و حس هر دو از ادراک حقیقت وجود مطلق قاصر است.

- تصوف اولاً از راه عقیده اسلامیه ، پروردگار عالمیان را به وحدانیت و قدرت شناخته و از طریق معرفت خالق مخلوق را می شناسند و بر ذات او تعالی کلمه علت را اطلاق نمی نمایند.

فرق دوم:

- فلاسفه به نظر و استدلال از طریق معرفت معمول به معرفت علت میرسند.
- تصوف از طریق مشاهده و معرفت موجود علت که او تعالی است معرفت معمولات را حاصل مینمایند.

فرق سوم:

- فلاسفه در ریاضت نفس می کوشند و تا یک درجه برای شان احوال و مواجه حاصل میشود.

- تصوف به تزکیه نفس و تهذیب و تصفیه قلب از شوائب و تزکیه روح معرفت را از تجلیات الهیه استمداد نمود و از طریق اطاعت شریعت و متابعت سنت مراتب معرفت را طی کرده و به مقامات سلوک واصل و به مقام عبیدیت و مرتبه حصول رضا حضرت احیت میرسند.

در رابطه به اصطلاح ، تعريف ، منشاء ، اساس و محتوای تصوف از جانب مشایخ صوفیه ، علماء ، محققین و اهل دانش نظریات و نقل قول های مختلفی از دیدگاهی «رسوم ، آداب و حقیقت تصوف» بیان شده که مختصرا به بررسی برخی از آنها میپردازم .

- کلمه تصوف در بین مسلمانان از « صوف ، صفه ، صفا و صف » ریشه گرفته و عبارت از تصرف و احاطه انسان مسلمان در نفس او است.

- هدف از تصوف جلاء و روشنی آئینه قلب و تزکیه نفس است بدی که قلب در این تجلی ، وجود خالق و مدبر جهان هستی را حس نموده و چنان نور الهی در آن فروزان میگردد که با اطمینان او را به حقیقت اگاه می سازد ، پس در این وقت است که قلب به احساس گرمی فیض الهی شروع می کند و این گرمی فیض او را به حق اليقین میرساند.

مشایخ صوفیه در مورد تصوف چنین گفته اند:

- موضوع تصوف « روح ، قلب و نفس » است.
- تصوف (روح « دین » و مذهب « عشق و محبت ») است.
- تصوف « معرفت و تجلی نور الهی » در قلب مون است.

- تصوف عبارت از خواهش طبیعی انسان است بسوی تکامل او صاف انسانیت و معرفت طریق رضاء خداوندی از طریق علم یقینی که از الهام الهی یا از سبیل کشف روحی که از نتیجه متابعت سنت حضرت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم حاصل میگردد.

- تصوف عبارت از شناخت آداب ظاهری و باطنی شرع و پرهیز از هرگونه اخلاق زشت و ناروا و پرداختن به یک سلسله اعمال خاص ، برای قبول تجلی صفات الهی میباشد.

- تصوف در اصل عبارت از: شریعت «گفت انبیا» ، طریقت «کرد انبیا» و حقیقت «دید انبیا» است که از طریق اخلاق، جلا و روشنی اینه قلب ، تزکیه نفس ، رهد و عبادت میتوان به آن متوصل شد.

- حضرت ابو القاسم جنید «بغدادی» معروف به شیخ الطائفه متوفی سال (۲۹۷ هجری) که در عصر خود معلم و پیشوای صوفیه بغداد بود ، در مورد تصوف چنین فرموده اند:

۱- تصوف عبارت از «پاک کردن باطن (دل) ، جلوگیری از خواهشات بی مورد نفسانی و به درجات بلند تر حقیقت خود را رساندن ، برای بشریت خیر خواستن ، در راه خداوند تعالی به حق و حقیقت مตکی بودن و متابعت و خدمت به دین مقدس اسلام» میباشد.

۲- تصوف بر هشت خصلت بنا شده است:

«سخا ، رضا ، صبر ، اشاره ، غربت ، پوشش پشمی ، سیاحت ، فقر» و اقتدار به هشت پیامبر است (سخای ابراهیم ، رضای اسحاق ، صبر ایوب ، اشاره زکریا ، غربت یحیی ، لباس پشمین موسی ، سیاحت عیسی ، فقر محمد صلی الله عليه و سلم).

۳- ما تصوف را از قلیل و قال نگرفتیم ، از گرسنگی یافتیم و دست بداشتن آرزو و بریدن از آنچه دوست داشتیم و اندر چشم ما آراسته بود.

۴- تصوف یعنی بیرون امدن از هر خوی بد و داخل شدن به هر خلق خوب است»

- از ابو سعید ابوالخیر «نیشاپوری» که از جمله مشهور ترین عرفاء است ، و در سال (۴۴۰ هجری) وفات یافته ، در کتاب مشهورش بنام «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید» درمورد تصوف چنین شده است:

تصوف دو چیز است ! «یک سو نگرستن و یکسان زیستن».

- تصوف عزت است در دل ، توانگری است در درویشی ، خدای است در بندۀ گی ، سیری است در گرسنگی ، پوشیدگی است در برهنه‌گی ، آزادی است در بندۀ گی ، زندگی است در مرگ و شرینی است در تلخی.

- ابوالحسین احمد بن محمد نوری متوفی سال «۲۹۵ هجری قمری» که از جمله مشايخ با ممتاز بغداد بشمار می‌رود ، چنین گفته است:

(تصوف نه علم است نه رسم ، بلکه اخلاق حسن می باشد ، چه اگر رسم بود به مجاهدت بدست می اید و اگر علم بود به تحصیل و خواندن حاصل می شد ، پس تخلق به اخلاق الله است و با علم و رسم بدست نمی اید .)

- تصوف عبارت از وقوف است با مراعات آداب شریعت در ظاهر بطوریکه این آداب به باطن صوفی سرایت کند و وقوف است با دلایل ایمان در باطن بطريق که سرایت کند از باطن در ظاهر و حاصل گردد .

- تصوف یک حالت و جدایی و ضمیری است که رهروان فروتن و خاشع در این راه لذت تقرب و وصال روحی را به ذات خداوند واجب الوجود و خالق موجود می چشند . و این حالتیست که در آن شعله نور هدایت ربانی بر قوب سالکین تصوف و طریقت درخشش می یابد و قلب را به یقین رهنمائی مینماید . (۱)

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در رابطه به تصوف در کتاب « الاشارات و التنبيهات » خویش ، چنین نوشته است :

تصوف پاکی ، اخلاص ، تصمیم ، ذوق ، لذت او خوند دی . حقیقت دادی چی د تصوف مرام و مقصد او هدف دیر عالی دی او حقیقی متصرف هغه خوک دی چی خپل تول عمری د خلکو د خدمت د انجامولو په لیاره کی ، حق او حقیقت ته د رسیدلو په منظور وقف کړی وي ؛ ځکه چی تصوف د زړه پاکی ، د عمل کړه توت ، د خلکو سره اخلاص ، د حق او حقیقت سره قوي رابطه او علاقه ده . (۲)

۱ - صفحه « ۶ » کتاب حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه ، مولف : شیخ امین علالدین « نقشبندی » .

۲ - کتاب بنام « الاشارات و التنبيهات » : صفحه « ۱۴۰ » بخش : د تصوف غایه او هدف . نوشته : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » سال ۱۳۵۹ - کابل .

اساس و مدل‌شانه تصوف

- مولانا دوکتور محمد سعید «سعید افغانی» در کتاب (الاشارات و التنبیهات) خویش، پیرامون منشاء و اساس تصوف چنین نوشته است: ترجمه: صفحه‌های (۱۳۰-۱۳۲)، از زبان پشتون به دری).

- کلمه تصوف از کلمه صوف گرفته شده و صوف بمعنی پشم است چون اکثر صوفیان لباس پشمینی به تن می‌کردند بنابراین پوشیدن لباس و مسلک شان، کلمه تصوف رایج شد و به صوفی ها شهرت یافتند.

(باید گفت که اکثر علماء به این قول موافق هستند که کلمه تصوف از حرف صوف عربی که به معنی پشم است، گرفته شد و از جانب هم اکثر آن‌ها به مثل انبیاء، رسولان و اصحاب، لباس پشمینی به تن کردند و به صوفیان شهرت یافتند.)

- تصوف از کلمه «صفه» گرفته شده و «صفه» محلی است در مدینه منوره که در نزدیکی آن منزل حضرت محمد ﷺ موقعيت داشت، در آنجا همیشه یکتعداد اصحاب کرام بخاطر خدمت و فدارکاری در راه دین اسلام حاضر بودند.

چنانچه شهاب الدین سهروردی در صفحه (۶۳) کتاب عوارف المعارف، چنین نوشته است:

نسبت صوفی به صفة شده مثل اینکه نسبت کوفی به کوفه می‌باشد، که کلمه تصوف نیز از صفة گرفته شده است، چون سالکان واقعی تصوف با مثل اصحاب کرام صفة در شریعت قائم بودند و از طریق طریقت خود را به حقیقت میرسانند، و از جانب هم بزرگان تصوف با شوق و ذوق فقط در راه حق قدم گذشته و به مثل اصحاب صفة، تمام زندگی خویش را در راه خدمت به درگاه الهی صرف نمودند، بنابراین اینها به تصوف مشهور گشت.

- تصوف از «صفا» گرفته شده و صفا به معنی پاکی و نظافت است، همانطوری که صوفیان واقعی در سدد هستند تا ظاهر و باطن خود را پاک و نظیف نمایند و از آن طریق خود را به حقیقت برسانند که بدین اساس مسلک آنها به تصوف شهرت یافت.

- تصوف از صفات گرفته شده، به مثل صفات نماز؛ هدف از صفات، صفات منظم مسلمانان بمنظور نماز به درگاه الهی است، که صوفیان واقعی نیز در یک صفات منظم

و در راه مستقیم بخاطر عبادت واقعی خود را به حقیقت میرسانند ، که به این لحاظ مسلک آنها به تصوف مسمّاً و معروف گشت.

- تصوف به چهار چیز « پاکی ، عهد و وفا ، گذشت و فداکاری و سعادت و نیکبختی دائمی) تعریف گردیده .

چنانچه خواجہ عبدالله « انصاری » در مورد چنین گفته است:

التصوف عبارۃ من اربعۃ امور:

(الصفا ، والوفا ، والفناء ، والبقاء)

یعنی : تصوف از چهار چیز عبارت است:

« پاک کردن ظاهر و باطن ، عهد و وفا به تعهدات زندگانی ، گذشت و فداکاری در راه حق و تحقق سعادت و نیکبختی دائمی « میباشد ».

اساس و پایه گذاری تصوف

مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی» در مورد اساس و پایه گذاری تصوف ، در کتب بنام «شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری «هروی»، الاشارات والتنبیهات و تاریخ تمدن اسلام» خویش، معلومات مفصل ارائه نموده است ، که فشرده آن چنین است:

در قرن اول و دوم هجری ، جمعی از زاهدان پیشگام برای احکام قران کریم ، ظاهر و باطن قایل شدند و جنبه باطن را بر جنبه ظاهر ترجیح دادند که این خود پدیده تازه ای بود که لازمه اش تفسیر، بحث و استدلال است.

اندکی قبل از سال دو صد هجری کلمه صوفی درمورد کسانیکه ریاضت نفس و مجاهده را برای تبدیل اخلاق پست به اخلاق پسندیده ، پیشه خود ساخته بودند ، بکار رفت.

ولی ! بین صوفی و زاهد فاصله زیادی نبود ، صوفی جنبه نظری را بیشتر مدنظر قرار میداد و به عقاید خود شکل تازه ای می بخشید.

رابعه «عدویه» اولین زن صوفیه بود که به تصوف پایه و اساس داد ، زیرا موصوفه در روابط خود و خالق ، دم از «عشق و محبت» زد و چنین گفت :

(ای خدای ! من ترا از ترس آتش دوزخ و یا به امید طلب جنت ، عبادت نمی کنم ؛ بلکه ترا دوست دارم و خاص از آن سبب به پیشگاه عظمت و جلال تو سجده مینمایم.)

سری «سقطی» علاوه بر ریاضت از شوق و محبت سخن می گفت ، ابوالقاسم «جنبد» (بغدادی) از شدت ریاضت کاست و از فنادم زد و وحدت وجود را که از چندی در بین زهاد بنحو خفیفی رسوخ داشت ، علنی کرد.

بایزید «بسطامی» ، منصور «حلاج» و ابوبکر «شبی» در این باره جسورانه تر گام برداشتند ، حتی منصور «حلاج» در این راه قربانی شد.

خواجه بزرگ عبدالله «انصاری» درمورد چنین گفته است:

وقتی «جنید» آمد و دانش تصوف را ترتیب داد و کتابهای را در آن مورد تالیف کرد ، آنگاه شبی علم تصوف را بر منابر اعلان کرد.

چنانچه جنید گفته است : ما این علم را در جا های مخفی تلقین می کردیم ، تا آن که شبی آمد و آن را بر منابر اعلان نمود.

اساس تصوف بر (حال) قرار دارد نه (قال) و آنان (پای استدلالیان را چوین) می خوانند، مع الوصف از راه ضرورت ناچار شدن کتبی در اثبات صحت روش خود تالیف نمایند.

ضمناً دسته‌ای از صوفیان که علناً با تھور فکری دم از وحدت وجودی می‌زند، به اصحاب «سکر» و دسته معتدل آن به اصحاب «صحو» معروف شدند.

ابو حامد امام «غزالی»، ابن‌العربی و شهاب‌الدین «سهروردی» به فلسفه عرفانی شکل و قالب دادند و همچنان امام غزالی با جمع از علمای برجسته از قبیل «قشیری»، ابو‌نصر سراج و هجویری «مساعی بخرج دادند تا اهل فقه و کلام را با اهل تصوف با استناد به قرآن عظیم الشان و حدیث با هم نزدیک سازند، که یکی از زبدۀ ترین آثار امام غزالی بنام «احیای علوم دین» شاهد این مدعای است.

قابل تذکر است که :
در کتاب «گزیده کیمیای سعادت» در مورد اندیشه امام غزالی؛ چنین نوشته است :

«غزالی صوفی است و سالها عزلت و کناره گیری از مردم و تن دادن به گمنامی و ریاضت، دلایل محکمی بر این حقیقت است که او عملاً با سلوک متصوفه در آمیخت و همه اعتقادات آنان را بی کم و کاست پذیرفت.

اما برخی دیگر صوفی بودن غزالی را انکار کرده‌اند و معتقدند که او شیفته متصوفه بود نه صوفی؛ چرا که پس از ده سال کناره گیری از خلق، باز هم به تدریس و تعلیم روی آورد و با خلق در آمیخت و از ریاضت و مجاهدت گریخت. «۱».

بعد از اینکه تصوف وارد مرحله کاملاً تازه‌ای شد، بدین معنی که به تفکر و امعان نظریش از ریاضت اهمیت داد، زهد و ترک دنیا و طاعت را وسیله میدانستند نه غایت.

عقیده وحدت وجودی هم بدینجا انجامید که عرفآ (اتصال به خدا) را تنها مقصود صوفی میدانستند و سوا این منظور به هیچ چیز اهمیت نمیدادند.

تصوف به ریاضت و پشمینه پوشی، عرفان به مقام شهود و اشراق به جلوه حق در جهان اشاره می‌کنند و در تصوف اولیه، درک مقام شهود و اشراق را مخصوص انبیا میدانستند.

۱ - کتاب «گزیده کیمیای سعادت»، صفحه «۲۳»، باب اندیشه غزالی : مولف سید یوسف «نیا».

تفاوت بین حکمای الهی و عرفا این است که دسته اخیر مانند حکما تنها گرد استدلال عقلی نمیگردند بلکه با وجود تصدیق آن به مرحله که فوق آن است قابل هستند و آن را مرحله شهود مینامند و میگویند:

پس از آنکه نفس از مقام حسی ، عقل و برهان بالا رفت ؛ میتواند با ممارست معنوی به مقام بالاتری برسد و حقایقی را بدون کمک برهان و حس دریابد و از مرحله دانش به مرحله بینش برسد و این دانش را در برابر حکمت استدلالی - عرفانی می نامند .

اگر این مقام به اوج کمال برسد عالم و معلوم یکی میشود و کثرت و تعدد از میان میروند و عارف از ما سوی الله منقط گشته از حدود تعینات شخصی خارج شده و نفس او در برابر جلوه حق فانی میگردد و چون نظریه عالم میکند جز یکی نمی بیند.

نورالدین عبدالرحمن « جامی » در « نفحات الانس » چنین نوشته است:

(نخستین کسی که اصول تصوف را شرح داد ، ذوالنون مصری متوفی « ۲۵۶ » بود که شاگرد امام مالک بود .

جنید « بغدادی » متوفی (۳۹۸) این اصول را توضیح کرد و مرتب کرد و رواج داد و شبی متفوی (۳۳۴) از منبر مردم را به تصوف خواند و خوبترین نمونه تصوف رابعه عدویه دختر اسماعیل بود که بصلاح و پر هیز کاری شهره شد و زنان بمجلس او بشنیدن و عظش مینشستند .)

فصل دوم

- منشاء صوفی
- صوفی از دیدگاه مشایخ

مشاهء صوفی

- صوفی مشتق از صفا و صوفه (دور افتاده) است و اسم صوفی مأخذ از کلمه صوف (پشم) میباشد، و در اصطلاح ادبیات صوفی به کسی اطلاق میشود که جامه صوف به تن میکند.

- صوفی کلمه عربی است، مشتق از لغت صوف (پشم) میباشد که به اهل تصوف اطلاق شده و در عهد تابعین رایج شد.

- ابوالقاسم عبدالکریم «قشیری» بن هوازن ملقب به «زین الاسلام، شیخ المشایخ» متوفی «٤٦٥» هجری قمری، در مورد چنین بیان کرده است:

(اصحاب حضرت نبی کریم تمام بزرگی ها و کرامت را به سبب تشرف صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم حایز گردیده بودند و چون فضیلت بزرگتری از صحبت حضرت رسول کریم نیست برای آنها کلمه اصحاب گفته شده است و کسیکه به صحبت اصحاب رسیده باشد «تابعین» نامیده شده است، در عصر تابعین اغراض دنیوی یکی بعد دیگری آهسته و نهائی بمعیان آمد و مردمی بودند که این روی داد را برای خود دشوار و سنگین میدیدند و خلق شان از آن تنگ گردیده بود، آنها برای فرار دین خویش از فتنه؛ عزلت و گوشه گیری را اختیار کردند و تنها به نصیحت برادران خود اکتفا نمودند و برهمین گروه نامهای اطلاق شد که از آنجله یکی صوفی و زاهد بود.

در حقیقت کلمه «زاهد» نزد اعراب قبل از اسلام و بعد از اسلام معروف بود، مگر کلمه «صوفی» در عهد تابعین معروف شد و این کلمه به کسی اطلاق میگردید که از مفاد دنیائی، قصرها، ثروت و کنیز زیاد و اموال دوری گزیدند و خاص در عبادت و ذکر خداوند جلت عظمت، غرق و فنا شدند. «۱»)

- ابونصر احمد بن ابوالحسن بن احمد بن محمد نامقی جامی معروف به «شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب الاوتاد، سلطان الاولیاء، معین الملة والدین، احمد رزنه پیل یا احمد جام» است که در سال «٥٣٦» هجری در «٩٥ سالگی» وفات یافته، در باره صوفی میگوید:

(صوفی از یاران رسول (ص) آن قوم بودند که در آن صفة بودند در مسجد رسول اکرم (ص) و هیچ مسکن دیگر نداشتند و از دنیا چیزی نداشتند و حال ایشان سخت

۱- کتاب (حقیقت تصوف وبحثی از طریقه نقشبندیه)، صفحه «۶۰-۵۹» مولف: شیخ امین علاء الدین «نقشبندی».

ضعیف بود و در کار دنیا ، آن قوم را بدان صفت باز خواند : « اهل صفة » گفتدی . هر کسیکه هوی تن بشکست کار وی برآمد . بنیاد کار صوفیان و درویشان و آن جمله اولیای خدای عزوجل بر این است و درویشان و صوفیان را سه چیز می باید : دست تهی ، دل تهی و تن تهی .

دستی باید از دنیا گسته و تنی باید از گناه بشسته و دلی باید از علایق بریده ، اهل صفة و اهل فقر چنین بوده اند .)

- شیخ امین علالدین « نقشبندی » چنین نوشته است :

(بعضی از مستشرقین و محققین احتمالات دیگری را نیز به اصطلاح صوفی بیان کرده اند از آن جمله گفته اند :

۱ - اصل کلمه صوفی از صفا است .

۲ - کلمه صوفی در اصل خود به اصحاب صفة باز می گردد .

۳ - کلمه صوفی ، خود از کلمه یونانی « سوفیا » یعنی حکمت است ، مگر ما بعد از تحقیق عمیق به این حقیقت رسیده ایم که کلمه صوفی خاص به این جهت به گروه و طایفه اهل تصوف اطلاق شده است که آنها بواسطه پوشیدن لباس پشم از دیگران متمایز هستند و این لباس تعبیر از ادب و تواضیح و فروتنی شان را مینمایند . « ۱ »)

مولانا « سعید افغانی » در کتاب « الاشارات و التنبيهات » خویش در مورد صوفیه ، چنین نوشته است :

« صوفیه هغه علما دی چې دوی دین تابع او د دین د اصولو او فرعو د لیاری یې د نفس د تزکیي او تصفیي عملیه سرته رسوله او له دغی لیاری یې دیر و حقایقو ته ځان رسولی و ، دا ډله خلک د تاریخ په مسیر کی لویی سلسلي ، علمی او څرګندونی لري ، د صوفیه وو اشاری ، کنایی ، رموز ، الطاف ، سیر او اهداف د صالحو انسانو څخه دنیا جوړول او د ژوند درسالت د وظایفو تکمیلول غواړي .

حقیقت دا دی چې د صوفیه په هدافو او حرکتونو کی په نفس باندی د حاکمیت پیدا کولو موضوع د پوره څیرنی ورده او د دوی په حیاتی نشاطونو کی د یادونی زیات ذوقی او اصلاحی شیان پیدا کیږي .

۱ - کتاب (حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه) ، صفحه « ۱۰ » مولف : شیخ امین علالدین « نقشبندی » .

۲ - کتاب بنام « الاشارات و التنبيهات » : صفحه « ۶۸ » بخش : صوفیه نوشته : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » سال ۱۳۵۹ - کابل .

صوفی از دیدگاهی مشایخ

- مشایخ صوفیه چنین گفته اند:

«ما در لذت و نعمی زیست می نمایم ، اگر پادشاهان آنرا دریافت کنند با ما فقرا ، در حصول آن جنگ میکنند».

- بشر ابن حارث «حافی» که از سال (۱۵۰ - ۲۲۷ هجری) زندگی داشت چنین گفته است: (صوفی کسیست که قلب او پاک شده باشد).

- ابویزید طفور بن عیسی بن سروشان بسطامی معروف به « شیخ بایزید بسطامی » که از سال (۱۸۸ - ۲۶۴ هجری) می زیست میگوید: (صوفی ها اطفالی هستند که در آغوش حق قرار دارند .)

- ابو تراب نخشبو متوفی سال (۲۴۵ هجری) گفته است : (صوفی آنست که هیچ چیز او را مکدر نمیسازد و همه چیز بواسطه او پاک و صفا می گردد).

- ابو سعید الخراز متوفی سال (۲۶۸ هجری) گفته است : (صوفی کسیست که پروردگار، قلب او را صفا کرده و از نور پر نموده باشد و کسی است که در عین لذت بذکر الله می پردازد .)

- از شیخ ابوالحسین النوری « رح » متوفی سال (۲۹۵ هجری) در رابطه به تصوف سوال شد که ایشان چنین گفته است:

(صوفیها گروهی هستند که قلب هایشان از تاریکی های بشری و افات نفسی پاک شده و از شهوت و خواهشات نفسانی آزاد گشته اند تا آنکه در صف اول و بالاترین درجه قرب با خداوند قرار گرفته اند ! وقتیکه همه چیز غیر ذات خداوند را ترک گفته اند بنآ مردمی آزاد شدند که نه مالک چیزی یا کسی هستند و نه مملوک کسی .)

- حسین بن منصور « حلاج » که از جمله مشایخ مشهور تصوف است، چنین گفته است: (صوفی منفرد با لذات است نه او را کسی قبول میکند و نه او کسی را قبول مینماید).

- ابوعلی سینا ، حسین بن عبدالله حسن بن علی بن سینا ، معروف به (ابن سینا) که در سال (۳۷۰ هجری قمری) چشم به جهان گشود ، در کتاب (الاشارات و التنبيهات) خویش، چنین نوشته است:

- زاهد کسیست که از تمام خواهشات فریبینده دنیا تنفر نموده و خود را باز داشته است.

- عابد کسیست که عمر خود را در نماز برای اجرای تعالیم پروردگار خود گذاشتاند است.

- عارف کسیست که غرق تفکر و فنا در عظمت پروردگار بوده ، التجاو سوال میکند تا خداوند عزو جل قلب او را بنور معرفت خود پر و مملو نماید.

- شیخ ابو نصر «سراج» متوفی سال (۳۷۸ هجری) گفته است:

(صوفی ها آنها میباشند که بذات مقدس خداوند و به احکام و اوامر خداوند (عالم و دانا) هستند ، با آنچه ایشان را خداوند علم عطا کرده است عمل مینماید ، دراعمال که خداوند عزوجل آنها را واداشته تحقیق و جستجو میکنند و در آنچه جوینده بوده اند رسیده اند ، به حقیقتی که رسیده اند فانی شده اند زیرا هریک از ایشان با آنچه رسیده است فانی شده است .)

- ابو سعید «ابو الخیر» متوفی سال (۴۴۰ هجری) گفته است : (صوفی کسیست که چیزی را که برذمه او است ادا کند و آنچه در دست و توان او است بخشش و اعطای کند .)

- ابو القاسم جنید «بغدادی» ابن محمد خراز می فرماید:

(صوفی مانند زمینی است که هر چیز بد بر آن انداخته شود به جز از چیزهای خوب و شایسته از آن نمیروید ، صوفی ها تنها همراه خدا هستند و غیراز خداوند کسی بمقامات آنها اگاهی ندارد .)

- احمد جام ملقب به «ژنده پیل» معروف به (شیخ الاسلام یا پیر جام) که از سال (۴۲۱ - ۵۳۶) در دیه نامق جام زندگی داشت و همچنان مدت طولانی در ولایت هرات افغانستان اقامت میورزید ، چنین سروده است.

ره دیوانه گان عاقل چه داند - صفائ صوفیان غافل چه داند
من از دل سر دل میگوییم اما - رموز سردل ، بیدل چه داند
تو از خود دور شو تا واصل آیی - که خود بین حالت واصل چه داند
دلی باید ز درد عشق ، رنجور - که هر بیدل دلای دل چه داند
رموز عشق احمد کرد تشریح - نکات عشق را جاہل چه داند

- ابو حامد، امام محمد غزالی در کتاب بنام (المنقذ من الضلال) خویش نوشته است:

(من به علم یقین دانستم که صوفی ها تنها مردمی هستند که خاص آنها سالک در طریق خداوند سبحانه تعالی میباشد و اینکه روش و مذهب شان بهترین روش ها و راه شان صواب ترین راه ها و اخلاق شان پاک ترین اخلاق ها بوده بلکه اگر عقل تمام عقلا و دانش تمام حکما و علم تمام علماء واقف بر اسرار شریعت یکجا جمع گردد که چیزی را از اخلاق و سیرت صوفیه تغیر بدھند و بجای آن چیز بهتری قرار دهند به این منظور هیچ راهی را یافته نمیتوانند).

یقیناً تمام نشت و بربخواست و حرکات و سکنات صوفیه در ظاهر و باطن شان از نور چراغ نبوت روشنائی یافته وغیر از نور نبوت دیگر هیچ نوری بر روی زمین نیست که از آن روشنی گرفته شود.

در مجموع آنچه که اهل نظر در طریقت میگویند طهارت و پاکی شرط اول آن است ، پاک ساختن قلب است از تمامی چیز های که غیر ذات خداوند متعال باشد که کلید آن بمثابه تکبیر تحریمه در نماز است ، مصروفیت و استغراق قلب بشکلی کلی بذکر الله جلت عظمته و انتهای آن فنای کلی در ذات احادیث (الله) جل شانه میباشد .

- شیخ عبدالقادر «گیلانی» رهبر طریقت قادریه چنین گفته است : (مال دنیا را از طریق حلال کمائی کن و لیکن آنرا در کف دست خود بگذار نه در محبت قلب خود .

ضمناً می فرماید : ای درویش ! توانگری را آرزو مکن چه ممکن است موجب هلاکت و نابودیت باشد، و تو ای بیمارتمنای سلامت مکن که امکان دارد به سودت نباشد و موجب هلاکت شود ، عاقل باش و نصیب خود را حفظ کن تا ستد و باشی به آنچه خدای تبارک و تعالی به تو ارزانی داشته است ، قانع باش و بیشی مطلب .)

- شیخ خواجه بهاالدین محمد « نقشبند » پیر طریقت نقشبندیه ، چنین گفته است :

(« طریقت ما تمام آن ادب است » پس طبقه صوفی پاک ترین مردم و متقدی ترین آنها هستند و صوفی کسی است که در محبت پروردگار خود سستی نمی ورزد و از او جز کارنیکو و ستد و چیزی دیگری تصور نمی شود ، زیرا او در مدرسه اخلاق اسلامی تربیه گردیده و سرکشی نفس خود را مهار کرده است).

- ابو بکر «شبلی» شاگرد و مرید (جنید بغدادی) چنین گفته است : (صوفی کسیست که از اخلاق جدا و بحق وصل است)

- ابو الحسن «الحسنی» چنین گفته است :

(صوفی کسیست که گناهی را که ترک نموده به آن باز نمی گردد و قلب او جز به محبت پروردگارش آرامش نمی یابد در حالیکه متوكل به آن ذات پروردگار خود است که آنچه میداند مقدر نموده است .)

- شاه نعمت الله « ولی » عالم بزرگ تصوف و پیر طریقت نعمت الله به ، چنین گفته است:

- ای درویش ! کرامت صوفی نیستی است!

ادعای کرامت ، اظهار هستی و انکار هستی در طریقت ما کفر است ؛ پیر طریقت بت شکن است ، نه بت ساز ؛ با این معیار تصوف بازاری را از تصوف راستین جدا ساز و مدعیان دام گستر را بشناس .

- شیخ ابو سلیمان « الدرانی » چنین گفته است :

(بر صوفی لحظاتی می اید که جز خداوند کسی آنرا نمی داند و صوفی با خداوند در احوال میباشد که جز خداوند آنرا کس نمی داند .)

- ابو یعقوب « السوسی » چنین گفته است:

(صوفی آنکسی است که اندوهگین نمیگردد ، اگر چه همه چیز خود را از دست بده و در طریق رسیدن بمراد خویش ملول نمیشود .)

- شیخ فریدالدین « عطار » پیر طریقت، در مورد صوفی چنین فرموده اند .

(صوفیان پاک بازان بساط مردمی ، صدر نشینان صفة دردمندی ، بحر اشامان تشهه جگر ، دست افشاران بی پا وسر ، سرگشتگان جاده سلامت ، منزویان کنج ملامت ، زنده پیلان زنده پوش ، زنده دلان صاحب هوش ، خرقه پوشان خانقا قدس و باده نوشان بزمگاه آنس اند .)

- حافظ « شیرازی » چنین سروده است :

صوفی بیا که آینه صافی است جام را
تابنگری صفائ می لعل فام را
راز درون پرده زرندان مست پرس
کاین حال نیست صوفی عالی مقام را

- مولانا نورالدین عبدالرحمن « جامی » بن نظام الدین احمد جامی که از سال (۸۱۷ - ۸۹۸ هجری) زندگی داشت و در طریقت نقشبندیه به سیرو سلوک پرداخت و معتقد به عرفان نظری بود ، صوفی را چنین تعریف نموده است:

« شیخ را پرسیدند که صوفی چیست ؟ گفت : آنچه درسر داری بنهمی و آنچه در کف داری بدھی و آنچه بر تو آید نجهی . »

- سهل بن عبد الله « تستری » متوفی سال (۸۹۶ هجری) گفته است :
(صوفی کسیست که از تاریکی پاک و روشن و از فکر مملو و پر گشته است و بخاطر محبت و عشق معبد یکتا از مسایل بشری و روشنی قطع ارتباط نموده و پیش او ارزش و قدر طلا با خاک برابر است .)

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در مورد صوفی چنین گفته است :

« صوفی کسی است تا با دل صاف در راه اصول زیربنای اسلام « توحید ، نبوت و معاد » زهد کند و با عشق حقیقی ، خاص برای رضای الهی عباد نماید ، تا تخم پر حاصل سلوک و تقوای آن به منفعت ، خیرو سعادت بشریت تمام گردد . »

- علامه محمد اقبال « لاهوری » فیلسوف ، شاعر معروف ، سیاستمدار ، روشنفکر و شخصیت متفکر جهانی بود .

اقبال پیروی دیدگاه نظر علامه سید جمال الدین « افغانی » بود ، و ضمناً با وجود اینکه مشایخ صوفیه را تائید و صفت کرده با آنهم روش بعضی صوفیان را انتقاد میکرد و چنین میگفت :

(هر فرد مسلمان باید به جامعه و امت اسلامی به پیوندند و « خودی » خویش را در « خودی » جامعه اسلامی حل کند !!
به همین اساس روش بعضی صوفیان ؛ خارج از مسیر دین مقدس اسلام و سنت نبوی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می باشد .) علامه اقبال درمورد « صوفی » چنین سروده است :

صوفی پشمینه پوش حال مست
از شراب نغمه قوال مست
آتش از شعر عراقی در دلش
در نمی سازد به قرآن محفلش
از کلاخ و بور یا تاج و سریر
فقر او از خانقاہان باجگیر

فصل سوم

- نظریات در مورد اولین صوفی و خانقاہ

نظريات در مورد اولين صوفي و خانقاہ

در مورد اولین صوفی واولین خانقاہ نظریات و نقل قول های مختلف از جانب مشایخ صوفیه، دانشمندان و محققین ارائه گردیده است که خلاصه سه نظر، چنین است:

نظر اول:

- ابو عبدالله سفیان بن سعید الثوری در سال (۹۷ هجری) در کوفه متولد و در سال (۱۶۱ هجری) در بصره وفات یافت.
امام سفیان الثوری که بنام « اولیای » صوفیه شهرت دارد و بنیان گذار مکتب « فقه » است ، خود را بنام شاگرد ابو هاشم صوفی کوفی معرفی کرده ، چنین گفته است : (اگر ابو هاشم صوفی نمی بود من نازکی های ریا « شرک خفی » را نمیشناختم).

البته قابل تذکر است که :
(ابو هاشم صوفی کوفی در شام متولد گردیده و منحیث صوفی الاصل با پو شیدن جامه صوف برای او لین بار در منطقه « رمله » فلسطین « خانقاہ » را برای گروهی از عباد و زهاد مسلمین ساخت و بنام صوفیان « صوفی » شهرت یافتند .)

چنانچه مولانا محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:
(ذوالنون مصری گفته بود که : نخستین کسی که صوفی نامیده شده است ، همان ابوهاشم صوفی است . « ۱ »)

- خواجه عبدالله انصاری اولین صوفی را ابو هاشم و اولین خانقاہ را در منطقه (رمله شام) تائید کرده وازایشان چنین نقل قول شده است : شیخ بو جعفر مرا گفت : که به موصوف محمد قساب دامغانی ، شاگرد بوالعباس آملی قساب رحمهم الله گفته و او از محمد طینی شنیده است : اولین خانقاہ صوفیان در رمله شام است.

بخاطر اینکه : یک روز امیری ترسا به شکار رفته بود ، در مسیر راه دوتن را دید که با هم نزدیک شدند و دست در آغوش یکدیگر کشیدند ، بعداً به روی زمین نشستند و آن چه از خوردنی با هم داشتند بیرون کردند ، خوردن و رفتد.

- صفحه « ۳۷۲ » کتاب بنام « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی » مولف : داکتر محمد سعید « سعید افغانی ». ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی .

امیر ترسا یکی از ایشان را فرا خواند ، و از الفت ایشان که دیده بود ، او را پرسید که او کی بود ؟

گفت : نمیدانم .

گفت : از کجا بود ؟

گفت : نمیدانم .

امیر گفت : پس این چه نوع الفت بود که با یکدیگر کردید ؟

آن درویش گفت : ما از یک طریقت هستیم .

گفت : شما محل و یا مکان دارید کی آنجا فراهم آیید .

گفت بلی : خانقاہ رمله و ...)

- عبدالرحمن جامی در « نفحات الانس » چنین گفته است :
(نخستین کسی که عنوان صوفی یافت ابو هاشم بود که در کوفه زاد و بیشتر بشام بود و بسال (۱۶۵) بمرد .

نظر دوم :

- این تیمیه (۷۲۸ هجری) در مورد اولین صوفی و اولین خانقاہ اختلاف نظر داشته و در کتاب « صوفیه و فقرا » از موصوف چنین نقل قول صورت گرفته است :
(اولین دویره صوفیه ، توسط یکی از یاران عبدالواحد بن زید متوفی سال « ۱۷۷ هجری » که از شاگردان حسن بصری (۱۱۰ هجری) بود ، در شهر بصره بنا شده است .) « ۱ »

- عبدالرحمن « بدوى » چنین نوشته است :
(اولین مرکز صوفیان به سال صد و پنجاه هجری به وسیله یکی از یاران عبدالواحد بن زید صوحان ، دوست رابعه عدویه ، در عبادان ، بنا شده و صوفیان در آنجا اقامت کردند . این رباط بسیار مشهور گردید و گفته می شد که ادائی نماز در آن فضیلت بسیار دارد و این بنا در سال دوصد و شصت (۲۶۰ هجری) در شورش صاحب الزنج ویران شد .) « ۲ »

۱ - کتاب (تاریخ تصوف در اسلام) ، صفحه (۴۴) ، مولف : داکتر قاسم غنی .

۲ - کتاب (تاریخ خانقاہ در ایران) ، صفحه (۱۴۵) ، مولف : داکتر محسن کیانی .

نظر سوم:

- صالح بن فوزان الفوزان در کتاب بنام « حقیقت تصوف و دیدگاه صوفیه درباره اصول عبادت و دین اسلام » که از جانب اسحاق دبیری به زبان دری ترجمه شده، در مورد نظر اول و دوم موافق نبوده و مدعی است که تصوف از ادیان دیگر مانند « دین هندیها و پارسایی مسیحی‌ها » به کشورهای اسلامی نفوذ کرده است و ...

صالح بن فوزان « الفوزان » چنین مینگارد:

(لفظ تصوف و صوفیه در صدر اسلام لفظی ناشناخته بود و مطمئناً بعد از آن دوره به وجود آمده است، و یا از ملت‌های دیگری وارد دین اسلام شده است .

هسته اولیه صوفیه را برخی از یاران عبدالواحد بن زید که خودش از یاران حسن بود، بنا نهادند. اهل بصره به خاطر زیاده روی در زهد و عبادت و ترس از خدا؛ با شهرهای دیگر تفاوت داشتند.

ابوشیخ اصفهانی با استناد به محمد بن سیرین روایت می‌کند که به او گفتند: جماعتی لباس صوف (پشمینه) را بر دیگر لباس‌ها ترجیح می‌دهند و او گفت:

قومی که پوشیدن لباس پشمینه را ترجیح میدهند ادعا می‌کنند که خود را به مسیح بن مریم؛ شبیه می‌کنند در حالی که هدایت پیامبر مان محمد « ص » برای ما دوست داشتنی تر است، ولی ایشان « ص » لباس پنبه‌ای و غیره می‌پوشیدند - یا سخنانی از این قبیل « این سخن حسن البصری است... »

سپس می‌گوید: اینان به پوشش ظاهر یشان که لباس پشمینه (صوف) بود نسبت داده شدند آنها را صوفی (کسی لباس صوف یا پشمینه می‌پوشد) می‌گفتند، ولی آنها در طریقه شان نه ملزم به پوشیدن لباس بودند، و نه آن را واجب می‌دانستند، و کار خود را بدان مشروط نمی‌کردند، اما به خاطر متحداشکل شدن در ظاهر آن را به طریقشان افزودند، وی در ادامه می‌گوید:

« این اصل تصوف است، اما پس از آن به شاخه‌ها و فرقه‌های مختلفی شد ». (مجموع الفتاوى صفحات ۱۶ - ۷ - ۱۸)

از کلام او در میابیم که تصوف در کشورهای اسلامی و به وسیله پارسایان بصره در نتیجه زیاده روی آنها در زهد و عبادت به وجود آمد، و بعد از آن تکامل یافت.

برخی از نویسنده‌گان معاصر به این نتیجه رسیده‌اند که تصوف از ادیان دیگرمانند دین هندیها و پارسایی مسیحی‌ها به کشورهای اسلامی نفوذ کرده است.

این امر با کلامی که ابن تیمیه از ابن سیرین نقل کرد همخوانی دارد، او گفت:

« قومی که پوشیدن لباس پشمینه را ترجیح میدهدن خود را به مسیح بن مریم ؛ شبیه میکنند در حالی که هدایت پیامبرمان محمد « ص » برای ما دوست داشتنی تر است. از این کلام در می یابیم که تصوف با دین نصرانیت ارتباط دارد !!.

دکتر صابر طعیمه در کتاب « الصوفیه معتقداً و مسلکاً » میگوید :
به نظر میرسد گوشه نشینی و پارسایی مسیحیت که راهبان آن در صومعه‌ها لباس پشمینه می پوشیدند ، و زیاد بودن تعداد آنها که خود را به برای این امر اختصاص داده بودند در سرزمین های اسلامی که اسلام بوسیله توحید آن را فتح کرد ، در روش صوفیه‌ای اولیه نقش و تأثیر اساسی داشته است. « الصوفیه معتقداً و مسلکاً ، صفحه ۱۷ ».

شیخ احسان الهی ظهیر در کتاب « التصوف، المنشأ والمصدر» میگوید :
هنگامی که در تعالیم صوفی های قدیم و متأخر روایات و سخنان آنان در کتاب‌های قدیم و جدید تعمق می کنیم ، بین آنها با تعالیم قرآن و سنت اختلاف زیادی می بینیم و اساس و ریشه تعالیم آنان نه از سیر و سلوک حضرت محمد « ص » و نه از سیر و سلوک یاران بزرگوار رو نیکوکار او ، که آفریده‌های برگزیده خداوند بودند ، سرچشمه میگیرد ، بلکه افکارشان از رهبانیت مسیحی و برهمایی هندی و پارسایی یهودی و زهد بودایی گرفته شده است. (التصوف المنشاء والمصدر ، ص ۲۸).

شیخ عبدالرحمن وکیل در مقدمه کتاب (مصرع التصوف) میگوید :
« تصوف پست ترین حیله‌ای بود که شیطان برای مسخره کردن بندگان ، در جنگ با خدا و پیامبران او ابداع کرد ، این حربه زردتشتیان بود که به وسیله آن به ربانی بودن تظاهر می کردند ، بلکه تصوف نقام همه دشمنان صوفی برای دین حق است.

اگر به خوبی در آن تحقیق کنی ، تعالیم برهمایی ، بودایی ، زردتشتی ، مانوی ، افلاطونی ، گنوسی ، یهودی ، نصرانی و بت پرستی جاهیت را در آن می یابی . « مصرع التصوف ، صفحه ۱۹ »

از خلال آراء و افکار این نویسندها معاصر و علمای دیگری که مجال ذکر نام آنها نیست ، در می یابیم که تعداد زیادی از متفکران در مورد صوفیه به این نظر معتقدند.

صوفیه در اسلام وجود نداشته است و به اسلام افزوده شده است و این امر از اعمال و افعالی که صوفیه انجام میدهدن آشکار شود ، آن اعمالی که برای اسلام غریب و ناشناخته و به دور از آن است. « ۱ »

۱ - کتاب « حقیقت تصوف و دیدگاه صوفیه درباره اصول عبادت و دین اسلام » مولف : صالح بن فوزان الفوزان ، ترجمه اسحاق دبیری.

فصل چهارم

— صوفی حقیقی کیست؟

صوفی حقیقی کیست؟

مجموع ادیان و بخصوص ادیان آسمانی به این امر متعقد هستند که توصل به «حقیقت و سعادت» از طریق پرستش و عبادت خالصانه ذات لایزال؛ حاصل میگرد.

بطور خاص «زهد، عباد، مجاهدت، ریاضت و ...» در ادیان باعث آن شد تا طرایق و سلاسل مختلف روحانی توام با رسوم، و روش جدگانه، پا به عرصه وجود بگذارند و با سیر حرکت دنیا از نسل به نسل و از سینه به سینه انتقال گردد، که یقیناً سیر آن تا «زمین و بشریت» باقی است، آدامه خواهد داشت.

چنانچه مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی» در یکی از مناجات خویش بنام «الهی» چنین نوشته است:

(الهی! سالها گذشت و قرنها به میان آمد و هنوزهم سیرحرکت دنیا در رفتن است، کسی نمی‌تواند بگوید تا چند این دنیا باقی خواهد ماند. هنوزهم انسان با این حقیقت غور نمی‌کند که زندگی برای چیست؟ و تا کی و چند نسل بشر خواهد بود؟ بلی! این کشیده گیها لایحل است ...)

دین مقدس اسلام، دین عشق و محبت است؛ که بمنظور حفظ منافع حیاتی و آخری، عدالت و منافع عامه به میان آمده و یگانه راه نجات و سعادت دائمی بشر در آن نهفته است و از جانب هم چون تصوف و فلسفه زاده و مولود فکر اگاهی جوینده به سوی یقین «علم اليقين، عین اليقين و حق اليقين» است و اساس و هدف تصوف «اسلام» و «عشق و محبت» است.

بنآ صوفیان حقیقی بودند که با آرایش قلب، تزکیه نفس و اراستن باطن و ظاهر به «زهد و مجاهدت» در این راه پرداختند، تا به کلید معرفت نفس که معرفت ذات مقدس است، نائل گردند.

اما! به مرور زمان، بخصوص بعد از تشبیک و به وجود آمدن سلاسل و طرایق مختلف توام با «روش، انتظام و تعلقات» باعث آن شد تا انحرافات زیادی در مسلک صوفیه وارد گردد که در رابطه، خواجه عبدالله «انصاری» چنین گفته است: (انحرافاتی که در مسلک صوفی های اسلامی اصیل وارد شده است، اکثراً ناشی از اسباب آتی است:

- نزدیکی به آراء مسیحی ها.
- نزدیکی به آراء بودایی ها و زردهشتی ها .
- در هم آمیختگی با آراء فلاسفه متافزیک .
- ترویج خرافات از ناحیه کسانی که با اهل الله (؟) شهرت یافته اند.
- دسیسه ها و توطئه های استعماری ای که به نام دین صورت گرفته است.
- ضعف و کسالت و میل به راحتی .
- پیروی از تقالید و حکایات و روایات غیر موثق ، عدم اهتمام به آنچه در کتاب و سنت آمده است . « ۱ »

پس بر بنیاد اصل فوق ، صوفی حقیقی کسی است که:

- ۱- با خلوص نیت و محبت ؛ پروردگار عالمیان را « مطابق کتاب الله و سنت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم » عبادت کند و فقط از آن ذات حق و مقدس (پناه ، رحمت ، رستگاری و رهنمانی) طلب نماید ، تا هیچ حرکت و سکونش ، در مخالفت با شریعت و طریقت قرار نگیرد.
- ۲- با عقاید اهل سنت و جماعت متمسک بوده ، دائمآ در اعمال و عبادات عزیمت را اختیار کند و با سلوک و تقوای واقعی ، به منفعت ، سعادت و خیر و سلم جامعه بشری ، مجاهدت نماید.

چنانچه شیخ فرید الدین محمد « عطار » در مورد چنین سروده است:

گر تو بشینی به بیکاری مدام
کارت ای غافل کجازیبا شود ؟

شاه نعمت الله ولی موسس طریقت نعمت اللہیہ ، چنین گفته است:

(ای درویش ! صوفی باید که از هر حیث زحمات برادران طریق و دیگر مردم را تحمل کند و به جان و دل پذیرا باشد !
اما به هیچ وجه نباید مسایل و دشواری های خود را بر آنها تحمیل کند ؛ به عبارت دیگر صوفی کسی است که بار دیگران را می برد و بارش را بر دوش کسی نمیگذارد و به همه محبت میکند و از کسی انتظار محبت ندارد .)

۱- صفحه « ۴۰۰ » کتاب بنام : « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی » مولف: مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » ، ترجمه: عزیز الله علی زاده مالستانی .

۳- صوفی کسی است که از طریق علم و هنر و بخصوص کسب در جات «علم، وجود، مقام و حال» به «سعادت و معراج انسانی» متول گردد.

چنانچه مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی» در کتاب بنام «دنجات او کامیابی لیار د علم او فلسفی له نگاه» چنین نوشته است:

جای شک نیست که خداوند تعالی ماشین حرکت این دنیا را بدست انسانها سپرده است، تا از آن با استفاده از عقل و فکر خویش استفاده مثمر نمایند، البته این سعادت و معراج انسان وابسته به علم و هنر میباشد و.... ضمناً در مورد بیت ذیل را نوشته است:

قلندران طریقت به نیم جو نخرند
قبا اطلس انکس که از هنر عاریست

۴- صوفی کسی است که با «زهد و تقوی» قوای ثلثه «روح، قلب و نفس» خود را از سلطه نفس اماره (انجام اعمال که خلاف احکام قرآنی و سنت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم باشد)، نجات و آزاد سازد و بخاطر رشد و تقویه نفس «لوامه و مطمینه» که در ذات خود تشنۀ حقیقت و سعادت است، عبادت و ریاضت کند.

خواجه عبدالله «انصاری» فرموده است:

«شريعت است که به برکت طریقت، سالک را به حقیقت وصل میکند».
همچنان فرموده است که :

بر سالک لازم است به گونه ای جذبه و حرارت عشق داشته باشد که هیچ کس آن را نفهمد و درد و سوز عشق را با سکوت توأم کند، تا عوارض و موانع بر او عارض نشود. سپس گفته است:

اگر نجات می خواهی، بر گرفتاریها شکیبا باش .
اگر بقارا می خواهی ، خود را فانی کن .
هرگاه از این مراتب دستگیرت شود؛ پس شادمان باش .
و اگر بدان نرسیده ای ، در جست و جوی آن باش .
همدم باش ؟ نه دشمن .
یار فروشی شیوه اسلام است .
خود فروشی کفر خالص است. «۱»)

۱- کتاب بنام «شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی»، صفحات «۳۸۸ - ۴۰۱» مولف : مولانا محمد سعید «سعید افغانی» ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی.

۵- صوفی کسی است که در فکر بهره های دنیای فانی نبوده بلکه فقر را بر غنا ترجیح داده و دل را بر عزو با عشق و شوق وافر ، و توام با روشنی آئینه قلب؛ در راه تحقیق و اصول (توبه ، انابت ، زهد ، ورع ، قناعت ، صبر ، شکر ، توکل ، تسلیم ، رضا ، محاسبه ، خوف و رجا ، فقر ، صدق ، مراقبه ، احسان ، قرب ، اخلاص ، فنا ، بقا ، توحید ، تفرید ، تنزیه و عبودیت) بپردازد .

چنانچه مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در کتاب خویش بنام « الاشارات و التنبیهات » به زبان پشتو، در مورد صوفی حقیقی ؛ چنین نوشته است:

« د واقعی او حقیقی تصوف منظور دانه دی چې خلک د ژوند او د کار و څخه لری ، بیکاره او تنبل کړي او یا د ژوند د فعالتونو او اکتشافاتو څخه یی لری و ساتي .

خو متاسفانه چې د اسلام د تصوف په نامه د خلکو د مشکلاتو د حل او د مدنیت د پرمخ تک د بنمنانو او بی لاری کوونکو عناصر د اسلام د تصوف څخه ناوره تعبیرونه او ناجایز استفاده کړی او داسی یی و پریښونه چې د اسلام دین تصوف بیکاری او تنبلی ده او د خلکو د ژوند د بنه کیدو لپاره توجه او اهتمام نه لري ».

مولانا سعید افغانی د « د متصوف متنات او بنه سلوک » تر عنوان لاند داسی لیکلی:

« حقیقت دادی چه ریبنینی متصوف د خلکو سره داسی صمیمی مګری دی کوم چې تل د هفوی د خیر او سعادت لپاره کارکوی او د خلکو د خدمت او رضایت په وسیله خپلو لوړو او عالی اهدافو ته ځان رسوی .

عمومی حقیقی صوفیان او عارفان څومره چې خلکو ته زیات خیر او منفعت رسوی بیا هم ځان مقصر ګنی او بی د کومی طمعی ، توقع او احسان اچولو څخه څومره چې یی دلاسه کېږی فایده او خیر رسوی .

د حقیقی صوفی او عارف سره چې لبو احسان وشي دیر ورته بېکاری او په زیات یی حسابوی ، د چا احسان نه هیروی او د بدل ورکولو په فکر او ذکر کې وي .

د عارف معامله د خلکو سره په اخلاص او صمیمیت چلنډ لري او تل د بنی گذاری او بنه سلوک او پوره لورنی څخه کار اخلي .

همدا وجه ده چې حقیقی عارف جاذبی طاقت لری ، خلک و رباندی تولیپوی او د رهبری او صاف لري .

دی د خلکو سره مینه او خلک د ده سره اخلاص لري .

دی خلکو ته لیارښونه او بنی مشوری ورکوی او خلک ورته عقیده او ورباندی باور لری چې د ده نیت او عمل پاک او سو چه دی . « ۱ ».

۱- کتاب بنام « الاشارات و التنبیهات » : صفحه « ۱۴۰ و ۱۷۵ » بخش : د تصوف غایه او هدف نوشتہ : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » سال ۱۳۵۹ - کابل .

فصل پنجم

- اولین ها :

- | | |
|----|-----------------------------------|
| ۱ | - اولین پیغمبر توحیدی . |
| ۲ | - اولین طریقه. |
| ۳ | - اولین صوفی. |
| ۴ | - اولین خانقاہ. |
| ۵ | - اولین کتاب تصوف. |
| ۶ | - اولین مجالس ذکر صوفیه. |
| ۷ | - اولین زن صوفی. |
| ۸ | - اولین حلقه سماع. |
| ۹ | - اولین بعیت صوفیه. |
| ۱۰ | - اولین مبلغین اصول تصوف و عرفان. |

اولین ها

اولین پیغمبر توحیدی:

حضرت ابراهیم «ع» ملقب به خلیل الله، خلیل الرحمن و پدر پیامبران «ابوالانبیاء»؛ صاحب «صحیفه» الهی، او تهداب گذار دین توحیدی در عالم بشریت میباشد و پیروان خویش را بنام «مسلمان» نامیده است.

حضرت ابراهیم «ع» برای عبادت خداوند تعالیٰ، خانه «کعبه» را با همکاری فرزندش اسماعیل اعمار کرد، بر علاوه اینکه برای اولین بار روزه گرفت بلکه بر منبر خطبه خواند و مردم را در راه شناخت و یکتا پرستی پروردگار عالمیان دعوت کرد.

اولین طریقه:

اولین طریقه «اویسیه» منسوب به ویس قرنی بن عامر سادات تابعین و نساک زاهدان اسلامی، متوفی سال (۳۷ هجری قمری) میباشد.

اولین صوفی:

اولین صوفی ابوهاشم «صوفی کوفی» است که در شام متولد گردیده و با پو شیدن جامه صوف بنام «صوفی» شهرت یافت.

اولین خانقاہ:

- ابوهاشم «صوفی» برای اولین بار در منطقه رمله فلسطین (خانقاہ) را برای گروهی از عباد و زهاد مسلمین بنادرد.

همچنان اولین مرکز صوفیان در سال «۱۵۰ هجری» توسط یکی از پیاران عبدالواحد بن زید صوحان که از جمله شاگردان حسن بصری و دوست رابعه «عدویه» بود، در عبادان، بنا شده و صوفیان در آنجا اقامت کردند.

اولین کتاب تصوف:

حسن بن علی بن حسن بصری که در سال «۲۱ هجری قمری» در مدینه چشم به دنیا گشوده، از جمله اولین مشایخ تصوف اسلامی است که کتابی در رابطه به روش حیات صوفیانه و حقیقی بنام «رعایه حقوق الله» نوشت و در سال «۱۱۰ هجری قمری مطابق «۷۲۸ میلادی» در بصره چشم از دنیا بست.

اولین مجالس ذکر صوفیه:

اولین مجالس ذکر صوفیه توسط حسن بصری در مسجد بصره دایر شده و همچنان در حدود سال « ۱۲۰ هجری » عیسی بن زادان در منطقه ابله « شهر بصره » مجلس ذکر را ترتیب داده است.

اولین زن صوفی:

رابعه بنت اسماعیل العدویه که در سال (۱۳۶ هجری قمری مطابق ۷۲۵ میلادی) در بیت المقدس وفات یافته ، اولین زن صوفی است که محبت « عشق و محبت » را در تصوف اسلامی افزود .

رابعه یگانه اشتراک کننده زن در مجلس وعظ حسن بصری بود و زمانیکه موصوفه در مجلس وعظ شان حاضر نمی شد ، او به وعظ آغاز نمی کرد و درمورد چنین نقل میشود :

(حسن بصری چنان بود ؛ تا وقتیکه رابعه به مجلس وعظ او حاضر نمی شد به وعظ آغاز نمی کرد و میگفت یقیناً از این عجزه که خود را به پشم می پوشاند برو عظم من برکت می آید .)

عطار در مورد رابعه « العدویه » چنین گفته است :

(آن مستوره ستر اخلاص ، آن سوخته ئی عشق و اشتیاق ، آن شیفته قرب و احتراق ، آن کم شده وصال ، آن مقبول رجال ثانیه « مریم صفیه رابعه العدویه »).

ضمناً شیخ عطار در کتاب (تذکره الاولیاء) از رابعه منحیث اولین زن صوفی در تصوف اسلام تذکر بعمل اورده و همچنان رابعه بنابر عشق فراوانیکه به تصوف و مسلک خویش داشت ، همیشه لباس پشمی به تن میکردند و حتی در هنگامی که به سکرات موت و لحظات آخرین زندگی خویش قرارداشتند به دوست هم صحبت خود چنین گفته است : (وقتیکه من مردم ؛ مراغسل بده و در همین لباس « عبای » من که از پشم است ، مرا کفن کن .)

مناجات رابعه:

- الهی مرا از دنیا هرچه قسمت کرده ای به دشمنان خود ده و هرچه از آخرت قسمت کرده ای به دوستان خود ده ، که مرا تو ؛ بسی .

- خداوندا اگر ترا از ترس آتش دوزخ می پرستم ، در دوزخم بسوز و اگر به طمع بهشت می پرستم بر من حرام گردان ، و اگر صرف عبادت من با خاطر دیدار تو است ، من را از جمالت بی نصیب مگردان .

اولین حلقه سماع:

اولین حلقه سماع را علی تنوخي ، يکى از ياران سری سقطی متوفی « ۲۵۳ هجری » در بغداد بر پا کرد.

اولین بعيت صوفيه:

بيعت صوفيه ، برای اولين بار در زمان شيخ عبدالقادر گيلاني موسس طريقه قادریه رايچ شد .

اولين مبلغين اصول تصوف و عرفان:

- ابوالفيض ثعبان بن ابراهيم مصرى ، ملقب به ذوالنون مصرى در سال « ۱۸۰ هجری قمری به دنيا امد و در سال « ۲۴۶ هجری قمری مطابق ۸۶۱ ميلادي » وفات يافت .

ذوالنون مصرى در بين صوفيه بنام « رئيس صوفيان » شهرت دارد ، اولين کسی است که اصول تصوف را شرح داد و مسائل عرفانی را با اصطلاحات رمزی بيان کرد .

- ابويزيد طيفوري بن عيسى بن سروشان بسطامي از اصحاب « سكر » است و در سال « ۲۶۱ هجری قمری مطابق ۸۷۴ ميلادي » وفات يافت .

بايزيد بسطامي بنيانگذار مكتب سكر در تصوف است ، موصوف صريحاً از « فناء في الله و بقا بالله » سخن گفته و همچنان ابو سعيد احمد بن الخراز بغدادي متوفي سال (۲۸۰ هجری قمری) ، که بنام « لسان تصوف » شهرت دارد ، در علوم فناء و بقاء چنین گفته است :

(فنا آن است که در سالک همه مرادات را از بین ببرد و بقاء آن است که همه مرادات وی منحصر شود به خواست و مراد حق .)

- ابو القاسم جنيد ابن محمد خازنهاوندي ، مشهور به « سيد الطائفه » در سال (۲۹۷ هجری به سن نود سالگی در بغداد وفات يافت .

جنيد بغدادي اصول تصوف را « توضيح ، مرتب و رواج » داد ، از شدت رياضت کاست و از فنادم زد .

جنيد نسبت به طاعت ، عدم اعتماد نشان داد و همه چيز را مظهر خدا می ديد که به همين جهت فقهاء و علماء او را بنام « زنديق » گفته اند .

- ابو بكر دلف ابن جدر شبلى ، در سال « ۳۴۴ هجری » به عمر « ۸۷ هشتاد و هفت سالگی وفات کرد .

شبلى اولين کسی است که در مورد اصول تصوف ، از منبر به مردم توضیحات لازمه بيان کرد .

- ابوالمعیت حسین ابن منصور حلاج که در سال « ۲۴۴ هجری قمری » تولد شده ، از جنجالی ترین عرفای تاریخ تصوف اسلامی بود.

منصور حلاج شاگرد هریک « سهل تستری، عمر، المکی و جنید » بود و مدت « ۲۰ » سال در مجلس جنید اشتراک کرد .

منصور حلاج در سال ۲۹۹ هجری قمری طریقه خاصی بیان کرد و کتب چون : « طاسین الازل ، قرآن القرآن و الکبریت» نوشته و در موضوع « صحو و سکر » ارتباط خود را قطع کرد و به « تستر ، بغداد ، مکه ، خوزستان ، خراسان ، ماوراءالنهر ، سیستان ، هندوستان و ترکستان » مسافرت کرد ، تا اینکه در سال (۳۰۹ هجری قمری) « مطابق ۹۱۳ میلادی » از جانب دولت مقتدر عباسی به جرم انحراف از وصول دین اسلام ، در بغداد زندانی و به مرگ محکوم شد .

عطار در تذکرة الاولیا بنام « سرگردانی حلاج » چنین نوشته است :

(ابو عبدالله خفیف گفته است که حسین منصور عالمی ربانی است ، شبیلی گفته است که من و حلاج یک چیزیم ، اما مرابه دیوانگی نسبت کردند خلاص یافتم ، وحسن را عقل او هلاک کرد .

اگراو مطعون بودی این دو بزرگ در حق او این نگفتند ، و ما را دو گواه تمام است ، و پیوسته در ریاضت و عبادت بود و در بیان معرفت و توحید و در زی اهل صلاح و در شرع و سنت بود و ...)

- خواجه عبدالله انصاری بن محمد بن علی بن جعفر بن منصور بن محمد انصاری هراتی ملقب به « شیخ الاسلام ، شیخ الشیوخ و الحکما » است ، که در سال « ۳۹۶ هجری مطابق ۱۰۰۶ میلادی » در ولایت هرات افغانستان تولد و در بهار سال « ۴۸۱ هجری » به عمر « ۸۵ سالگی » چشم از دنیا بست .

خواجه بزرگ عبدالله انصاری از معروفترین و متبع ترین متصوفین جهان ، فقیه ، حافظ ، واعظ ، شیخ الاسلام ابو اسماعیل و پیرو مذهب امام احمد بن حنبل رحمة الله عليه است .

خواجه عبدالله آداب باطنی و روحی عرفان اسلامی را دقیقاً بررسی و تحقیق کرد و به آن اساس و مبدأ داد و همچنان در تلقینات و حلقات درس خود ، مردم را به حیات معنوی و حقیقت عرفان متوجه میساخت .

شیخ الاسلام بر علاوه اینکه مریدان و شاگردان متعددی را تحت تعلیم و تربیه قرار داد ، کتب زیادی تصوفی را به شمول « کلمات قصار ، مناجاتها و رباعیات » نوشته و تالیف کرد که مشهور ترین اثار آنها « تفسیر قرآن کریم « تفسیر هروی » ، رساله مناقب احمد بن حنبل ، رساله اربعین فی دلایل التوحید ، باب فی الفتواه ، الفاروق فی الصاف ، مجالس التذکیر ، مناجات خواجه عبدالله انصاری « الہی نامہ » ، شرح التعرف

لِمَذْهَبِ اَهْلِ التَّصوُّفِ ، الْخَلاصَةُ فِي حَدِيثِ كُلِّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةً ، الرِّسَالَةُ بِالْلُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ ،
الْقَصِيدَةُ فِي الاعْتِقَادِ ، مَذَاكِراتُ شِيخِ الْاسْلَامِ ، ذَمُ الْكَلَامِ وَاهْلَهُ وَغَيْرَهُ » اَسْتَ.

آثار که شاگردان و مریدان خواجه عبدالله انصاری، از زبان او نوشته اند:
(طبقات الصوفیه ، القصیده النونیه ، الرساله الصغیره ، المختصر فی ادب الصوفیه و
السا لکین لطريق الحق ، صد میدان، منازل السائرين الى الحق المبين وغيره) می باشد.

قابل تذکر است که در رابط به شخصیت تصوفی و اثار خواجه بزرگ ، شروح زیادی از جانب مشایخ دینی، علماء و دانشمندان تحریر گردیده که از جمله میتوان از کتاب بنام « شیخ الاسلام عبدالله الانصاری الھروی » که در سال « ۱۹۶۶ میلادی » توسط مولانا محمد سعید « سعید افغانی » در چهارین تحصیلش در پوهنتون الازھر « قاهره » جمهوری عربی مصر به زبان عربی نوشته و به زیور چاپ رسیده است ، نام برده .
البته کتاب مولانا داکتر سعید افغانی از جانب محترم عزیز الله علی زاده « مالستانی » از زبان عربی به زبان دری ترجمه و در سال ۱۳۸۶ هجری شمسی در قید (۴۳۱) صفحه ، در کشور جمهوری اسلامی ایران ، به زیور چاپ رسیده است .

- امام یوسف همدانی در سال « ۴۴۰ » به دنیا آمد و در سال « ۵۳۵ » به عمر ۹۵ ساله گئی در ولایت بادغیس افغانستان چشم از دنیا بست و جنازه آن توسط مریدانش به مرو انتقال و در آنجا به خاک سپرده شد .

خواجه همدانی از جمله مشایخ طریقت نقشبندی بود و بنام « کعبه خراسان » خانقاہ بزرگی داشت .

موصوف برای اولین بار تصوف نظری و عرفانی ، شریعت و طریقت و مدرسه و خانقاہ را با همیگر مشترک ساخت ، در خانقاہ به درس مدرسه پرداخت ، با تعلیماتش رنگ عرفانی داد ، آثار عرفانی را به تقریرو بیان در آورده و صوفیان عارف را با بحث و جدل و برهان آشنا ساخت .

عطار از خواجه یوسف همدانی بنام « امام ، امام روزگار ، صاحب اسرار جهان ، بینای کار و شمع دل افروز » یاد کرده و چنین گفته است .

صاحب اسرار جهان ، بینای کار - یوسف همدان ، امام روزگار

سینه پاک و دل اگاه داشت - یوسف همدان که چشم راه داشت

- ابو حامد ، امام محمد غزالی طوسی از سال (۴۵۰ - ۵۰۵ هجری قمری) زندگی کرد .

امام غزالی شیفته متصرفه بود و در تصوف به ابوبکرنساج گرایش داشت ، و به مثل برادرش (شیخ محمد غزالی) پیروی کدام طریقت خاص صوفیه نبود .

امام غزالی به فلسفه عرفانی شکل و قالب داد و همچنان کوشید تا اهل فقه و کلام را با اهل تصوف نزدیک سازد و بعد از تحقیق طولانی به این نتیجه رسید که :
(باید اصحاب حال بود ، نه ارباب قال) .

که به همین اساس مدتی طولانی از تدریس کناره گرفت و قدم به راه بی پایان و نامعلوم معرفت الهی گذاشت.

امام غزالی آثار زیادی نوشته که بگونه مثال میتوان از کتب ذیل:
«مقاصد الفلاسفه تهافت الفلاسفه ، محک النظر ، معيار العلم ، ميزان العمل ، المستظره ، حجت الحق ، الاقتصاد في الاعتقاد ، قوائد العقائد ، بدايه الهدایه ، المقصد الاسنى ، الجامع العام من علم الكلام ، مشكاه الانوار، جواهر القرآن ، القسطاس المستقيم ، احياء علوم الدين ، كيميائى سعادت وغيره » نام برد.

- محمد بن علی بن احمد بن عبدالله بن حاتم طایی ، معروف به «الشيخ الاکبر ، محی الدین ، ابن عربی ، بحرالمعارف و مربی العارفین » است که در ماه رمضان سال ۵۶۰ هجری قمری چشم به دنیا گشود و در سال ۶۳۸ هجری قمری «درسن ۷۸» سالگی چشم از دنیا بست و در دمشق به خاک سپرده شد.

الشيخ الاکبر از بزرگترین عرفای اسلام است ، او نظام فکری جداگانه و ویژه را ایجاد کرد و بر علاوه اینکه عرفان را وارد مرحله جدیدی ساخت ، بخش نظری آن را پایه گذاری نمود.

ابن عربی طریقت بنام « خاتمیه ویا وجودیه » را اساس گذاشت که نظریه (تجلى یا صدور الاهی) را تعلیم میکرد و میگفت که حقیقت در مراحل پایین تر، بدون اینکه کمبودی در مراحل بالاتر رخ دهد متجلی شده است و تمام تجلیات اعم از ظاهری و باطنی به لحاظ ماهیتی ، ماهیتی اند و به لحاظ وجودی، وجودی اند.

پیروان طریقه « وجودیه » متعقد هستند که وجود خارجی همانا وجود ذات یگانه است و از نظر شهودیه لا وجود با ظل یا ظهور اسماء و صفات ارتباط دارد و ضمناً پیروان فرقه « وجودیه » اعتقاد دارند که پروردگار عالمین در تمام مخلوقاتش حضور دارد ولی از نظر شهودیه خدا از طریق علم خود در همه اشیاء حاضر است.

ابن عربی چنین گفته است:

« سپاس خدای را که آنچه دارم تقلید از کسی نیست ، بلکه چیزی است که از قران به من عطا شده و مددی است که از پیغمبرم به من رسیده و فیض است که پروردگار من مرا به انوار آن نواخته است . »

محی الدین ابن عربی آثار متعددی نوشته است که بگونه مثال میتوان از کتب ذیل:
(الفتوحات المکیه ، الألف و هو کتاب الأحادیة ، الإسرا إلى مقام الأسری ، فصوص الحكم ، الإسفار عن نتائج الأسفار ، الجلالۃ وهو کلمة الله ، شرح مشكلات الفتوحات المکیه ، شرح کلمات الصوفیة ، اليقین و المعرفة وغيرها) نام برد.

فصل سیم

۱- اساس و نفوذ طرائق تصوفی

۲- طرائق تصوفی و عرفانی ذیل :

- | | |
|----|---------------------|
| ۱ | - طریقت اویسیه |
| ۲ | - طریقت زیدیه |
| ۳ | - طریقت طیفوریه |
| ۴ | - طریقت کرخیه |
| ۵ | - طریقت سقطیه |
| ۶ | - طریقت جنیدیه |
| ۷ | - طریقت غزالیه |
| ۸ | - طریقت کبرویه |
| ۹ | - طریقه سهروردیه |
| ۱۰ | - طریقه خاتمیه |
| ۱۱ | - طریقت شاذلیه |
| ۱۲ | - طریقت ذہبیه |
| ۱۳ | - طریقت شکاریه |
| ۱۴ | - طریقه قادریه |
| ۱۵ | - طریقت نقشبندیه |
| ۱۶ | - طریقت چشتیه |
| ۱۷ | - طریقت مولویه |
| ۱۸ | - طریقت نعمت اللهیه |

اساس و نفوذ طرائق تصوفی

- (بدنبال تشکیل خانقاہ‌ها، درویشان و صوفیان به شکل سلسله‌های بزرگ اخوت در امتداد که هر یک پیرو طریقتی از صوفیگری بوده و (اولیائی) و موسساتی داشتند که سلسله‌یا طریقه بنام ایشان خوانده می‌شده و ایشان نیز به نوبه خویش جانشینان یا شیوخی داشتند.

در راس طریقت یا سلسله (ولی) و شیخ بزرگ « صمدانی » « خداشناسی » که (قطب) نامیده می‌شود ، قرار دارد و در مجال و نقاط مختلفه (نقیبان) و شیوخ محلی و (خلفای) ایشان، جانشین وی هستند ، هر سلسله طریقتی - شیوه (مراقبه) روحانی ، ذکری (جلی و خفی) و آثین نامه‌ای و روایاتی در باره تاسیس طریقت ، سلسله و جانشینان آن دارد.

اساس طریقت صوفیه به این امر تاکید می‌کند که بخارط توصل در یکی از حلقه‌های طریقت ضرورت است تا تحت رهبری یک (پیر) یا (مرشد) به این سلسله قدم نهاد و مرید باید در نظم خانقا ویا مدرسه از هدایات و رهنمانی پیرخود اطاعت نماید. « ۱ »)

- (قطبهای عرفانی جهان اسلام درآ سیای مرکزی پایگاهی قدرتمند یافت و از آن بعد، مرو و بخارا مرکز اصلی تصوف شد.

در خانقا ههای این مناطق (دراویش) درگشت و گذار و مشغول به عبادت بوده اند و (بخارا) قلب عرفان ماوراء النهرشد، که در مناطق آسیای مرکزی طریقت‌های بزرگ: کبرویه (نجم الدین کبری)، نقشبندیه (بهاالدین نقشبند)، یسویه (خوجه احمد یسوی) و عرفای بزرگی چون:

(بایزید بسطامی، مولانا جلال الدین رومی، خواجه عبدالله انصاری، عطار نیشاپوری، ابوبکر شبلی، ابوبکر واشطی، ابوالحسن خرقانی، میرکلال غجدوانی و بسیار یدیگر... ظهور کرده اند « ۲ ».)

- (تا قرنها بعد که شمار مذاهب صوفیه بیشتر شد و در دنبال رواج تصوف سلسله‌ها و طرایق رایج در خانقاها به وجود آمد ، سلسله این مشایخ به صورت توالی طبقات دنبال گردید و طبقات صوفیه مثل طبقات محدثان، طبقات مفسران، طبقات نحویان و جز انها شکل گرفت و مورد توجه واقع شد .

مراد از این طبقات در اینگونه تعبیر‌ها مجموع جماعتی بود که در سن و سال ، و در درک صحبت مشایخ با هم مشترک یا معاصر می‌شدند. نخستین طبقه صوفیه چنانکه در کتابهای مربوط به طبقات صوفیه یا سایر کتابهای قوم خاص آمده است ، از جمله عبارت بودند از:

۱- کتاب (مالبر ZX المتألی) مولف : محمد حنفی قاری.

۲- کتاب (تاریخ تمدن اسلام) ، صفحه (۱۳۲) مولف : دوکتور « سعید افغانی ».)

« ابو هاشم صوفی ، فضیل بن عیاض ، ابراهیم ادھم ، ذوالنون مصری ، بشر حافی ، حارت محاسبی ، بایزید بسطامی ، ابو سلیمان دارانی ، ابو حفص حداد ، احمد بن خضرویه ، حمدون قصار و معروف کرخی .

طبقه دوم شامل: ابو القاسم جنید، ابوالحسین نوری، رویم بغدادی، عمرو بن عثمان مکی، سهل بن عبدالله تستری، محمد بن علی ترمذی و ابو سعید خراز بود.

نام ابو محمد جریری، ابو العباس ابن عطا آدمی، ابو حمزه بغدادی، مشاد دینوری، حسین بن منصور حلاج و خیر نساج جز و طبقه سوم.

و نام ابو بکر شبیلی، مرتعش نیشاپوری، ابوبکر کتانی، ابوبکر ابن یزدانیا، ابن سالم بصری و ابو یعقوب نهر جوری جز طبقه چهارم بود.

طبقه پنجم: ابو العباس سیاری، ابو القاسم نصر آبادی، ابو منصور عمر اصفهانی، و ابو علی دقاق را شامل می شد.

کسانی چون: ابوالعباس قصاب، ابو اسحاق خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، ابوالقاسم قشیری، خواجه عبدالله انصاری، ابو عبدالله خفیف، ابو اسحاق کازرونی، ابو علی فارمدي، و شیخ احمد جام ژنده پیل به نسلهای بعد تعلق داشتند که در طبقه ششم یا طبقه بعد محسوب می شدند و از همان ایام یا قدری دیرتر، سلاسل صوفیه منشعب شد و خانقاها و طرایق جداگانه به وجود آمد. « ۱ » .

جلال الدین « همایی » در کتاب غزالی نامه، درمورد سیر تصوف چنین نوشتہ است:

« نکته حایز اهمیت درباره صوفیه آن است که در صوفیه، فرقه هایی به وجود آمده که بیشتر آن ها در ابتدا بیان سلسله مشایخ هر فرد بوده در حالی که در کتب متصوفه بعد، همان ها، به شکل فرقه خاصی نشان داده شده اند.

بهترین شاهد این مدعی کتاب کشف المحجوب نوشتہ هجویری، است این کتاب که در قرن چهارم هجری قمری نگاشته شده، از دوازده یا به عبارت تمام تر از چهارده فرقه نام می برد و تعداد فرق صوفیه را از این عدد فراتر نمی برد. در حالی که می دانیم فرقه های بسیاری بعدها ساخته شده و تاریخ تأسیس خود را به صدھا سال قبل نسبت داده اند.

فرقه هایی از قبیل ادھمیه، اویسیه، کمیلیه، صدیقیه، حسنیه، و صدھا فرقه دیگر که هیچکدام، توسط هجویری مورد اشاره قرار نگرفته اند. «

۱- کتاب « دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، جلد ۸ » ، مولف : داکتر زرین کوب .

طراييق تصوّفي و عرفانی

طراييق تصوّفي و عرفانی مشهور عبارت اند:

« طريقت اويسيه ، طريقت زيديه ، طريقت عجميه ، طريقت طيفوريه ، طريقت كرخيه ، طريقت سقطيه ، طريقت جنديه ، طريقت گازرونيه ، طريقت رفاعييه ، طريقت غزاليه ، طريقت كبرويه ، طريقت خاتميه ، طريقت شاذليه ، طريقت بكتاشيه ، طريقت بدويه ، طريقت ذهبيه ، طريقت شكاريه ، طريقت قادريه ، طريقت نقشبندие ، طريقت چشتيه ، طريقت مولويه ، طريقت سهوروبيه ، طريقت نعمت اللهيه وغيره » است.

قابل تذکر است که طراييق متذکره بنام شيخ ، مرشد و يا پير(ولياني) مسما بوده ، که بعد از وفات شان « شيوه ، آئين نامه و سلسله » طريقتشان به مرور زمان از بين رفته و يا بنام « جاشينان يا شيوخى » تغير نام کرده و يا هم بشكل « ميراثي » سلسله شان ادامه دارد.

ضمناً قابل يادداهانی است که:

در اين بخش در رابطه طراييق مشهور و خاصتاً چهار طراييق: « طريقت قادريه ، طريقت نقشبندие ، طريقت چشتيه ، طريقت مولويه ، طريقت سهوروبيه ، طريقت نعمت اللهيه » که در افغانستان رايچ هستند معلومات مختصر ذيل با استفاده از امكانات دست داشته ام، توأم با استناد از کتب « مشايخ ، محققين ، مولفين » و همچنان با استفاده از يادداشتها ، چشم ديدها و صحبت های زنده من « مولف » با اهل تصوف و عرفان و اهل خبره ، مibاشد ، نگاشته ميشود.

طریقت اویسیه

طریقت اویسیه منسوب به ابو عمرو «اویس» بن عامر قرنی معروف به اویس «قرنی» میباشد و در سال (۳۷ هجری قمری) به شهادت رسیده است.

صوفی اویسی کسی است که خودش در عروج روحانی طریقت بجائی رسیده و با مرشد بیعت مستقیم و صحبت نداشته باشد.

حضرت اویس «قرنی» در زمان حیات حضرت محمد «ص»، در یمن و ظاهراً در فاصله ای دور از آن حضرت میزیسته است، اما مشخصاً او بر مبنای حقیقت تعالیم اسلام که باطنًا از حضرت محمد (ص) دریافت نموده، زندگی کرده است.

شیخ فرید الدین ابوحامد محمد عطار در مورد اویس قرنی «رض» در تذكرة الاولیا چنین گفته است:

(آن قبله تابعین، آن قوه اربعین، آن افتاب پنهان، آن هم نفس رحمن، آن سهیل یمنی اویس قرنی «رض».)

شیخ فرید الدین «عطار» مینوسد که از اویس «قرنی» پرسیدند که خشوع در نماز چیست؟

گفت: آنکه اگر نیزه بر پهلوش زندد در نماز خبرش نبود.

گفتند چونی؟

گفت: چگونه باشد کسی که بامداد برخیزد و نداند که شبانگاه خواهد زیست یا نه؟

گفتند: کار چگونه است؟

گفت: واقله زاد و طول طریقه. [آه از بی زادی و درازی راه].

و گفت اگر تو خدای را تعالی پرستش کنی به عبادت آسمانها و زمینها از تو به بنپذیرد تا باورش نداری.

گفتند چگونه باورش داریم؟

گفت ایمن نباشی بدانچه تو را فرا پذیرفته است و فارغ نبینی خویش را تا در پرستش او به چیزی دیگر مشغول نباید بود.

گفت هر که سه چیز را دوست دارد دوزخ بدو از رگ گردنش نزدیکتر بود؛ طعام خوش خوردن و لباس نیکو پوشیدن و با توانگران نشستن...».

طريقت زيديه

طريقت زيديه مربوط به عبدالواحد بن زيد که در سال « ۱۷۷ هجري قمری » وفات یافته ، میباشد.

عبدالواحد از جمله مریدان حسن بصری بود، تعلیمات طريقتش « تجرید و تفرید » بود . (صوفی باید از نظر ظاهر از عوارض حیات دوری جوید و از نظر باطن چشم به پاداش نداشته و فقط به خاطر رضای ذات حق ، سیر و سلوک کند .)

از نظر تاریخی زیدیه به فرقه های مختلفی (المطرفیه، سالمیه، القاسمیه، المؤیدیه، الصالحیه، بتريه، سلیمانیه، ناصریه، الجارودیه، حریریه، الہادویه...) اطلاق شده است که همگی ایده قیام علیه حاکم ظالم را در پیش گرفته اند و تنها فرقه ی هادویه در شمال یمن باقی مانده است .

زیدیه در یمن:

طريقت زیدیه در یمن ؛ در سال « ۲۸۴ هجري» توسط الہادی الى الحق، نوہ قاسم بن ابراهیم، که ازسوی قبایل محلی به امید حل اختلافاتشان دعوت شده بود، تأسیس شد. گرچه از زمان ظهور اسلام گرایش های شیعی در بخش هایی از اسلام ظهور کرده بود، شواهد اندکی از فعالیت خاص زیدی پیش از ورود او وجود دارد.

الہادی پایتخت خود را در صعده قرار داد. او و پسرانش محمد المرتضی و احمد الناصر الدین الله، که هر دو بعدتر به عنوان امام شناخته شدند، در مسجد جامع آنجا به خاک سپرده شدند، و صعده زان پس به عنوان پایگاه مستحکم ایمان و آموزش زیدی در یمن باقی مانده است.

تعالیم الہادی در شریعت، که در کتاب الاحکام و کتاب المنتخب او نوشته شده، مبتنی بر تعالیم پدر بزرگش قاسم بود ولی مواضع شیعی تری اتخاذ کرد، مثلاً در خصوص شیوه شیعی فراخوانی به نماز.

مکتب فقهی هادویه در بین زیدیان یمن تنها مکتب مورد پیروی شده است. در خداشناسی آموزه او نزدیک به مکتب معاصر بغداد در معتزله است، ولی او توافق خود با آن را صریحاً اعلام نکرد.

طريقت طیفوریه

طريقت طیفوریه از جانب ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان بسطامی ، ملقب به « امام العلما » که از سال « ۱۶۰ تا ۲۴۰ هجری قمری» زندگی داشت، تاسیس گردید و سلسله آن به طريقت بنام « خواجگان و متعاقباً نقشبندیه » تغیر نام کرد.

طريقت طیفوریه به نام های (شامیه یا مداریه) نیز نامیده شده ، و ان را بنام بدیع الدین شاه مدار که در مکن پورکشور هندوستان ، مدفن است، منسوب میسازند.

بایزید بسطامی موسس و بنیادگذار مکتب سکر در تصوف است ، که از اعمال طريقتش (مبالغه در تقوی ، ظهارت ، ذکر نفی و اثبات) میباشد و همچنان تعلیماتش (مستی « سکر » و هشیاری « صحو ») میباشد.

بایزید بسطامی نامش « طیفور بن عیسی بن آدم » در میان صوفیه مقام فوق العاده ای داشت و به بنام « سلطان العارفین » معروف بود.

شیخ فرید الدین « عطار » در تذكرة الأولیاء در مورد شیخ بایزید « بسطامی » چنین نوسته است:

« القاب مهمی شیخ بایزید « بسطامی » عبارتاً از: «برهان المحققین» و «خليفة الهمی» و «علامہ نامتناہی» و «اکبر مشایخ» و «اعظم اولیاء» است .

همچنان شیخ عطار در مورد شیخ بایزید « بسطامی » بیان میکند:

« آن خلیفه الهمی، آن دعامة نامتناہی، آن سلطان العارفین ، آن حجه الخلاص اجمعین، آن پخته جهان ناکامی، شیخ بایزید بسطامی رحمة الله عليه، اکبر مشایخ و اعظم اولیاء بود، و حجت خدای بود، و خلیفه بحق بود، و قطب عالم بود، و مرجع اوتاد، و ریاضات و کرامات و حالات و کلمات او را اندازه نبود .

در اسرار و حقایق نظری نافذ، و جدی بلیغ داشت، و دائم در مقام قرب و هیبت بود. و غرقه انس و محبت بود پیوسته تن در مجاهده و دل در مشاهده داشت، و روایات او در احادیث عالی بود، و پیش از او کسی را در معانی طريقت چندان استنباط نبود که او را گفتند که در این شیوه همه او بود که علم به صحراء زد و کمال او پوشیده نیست، تا به حدی که جنید گفت: بایزید در میان ما چون جبرائیل است در میان ملانکه.»

طریقت کرخیه

طریقت کرخیه از طرف ابو محفوظ معروف بن فیروز کرخی که در سال (۲۰۰ هجری قمری مطابق ۸۱۵ میلادی) وفات یافته ، اساس گذاشته شد.

معروف کرخی که از جمله عارفان برجسته مکتب بغداد بود ، به این امر عتقاد داشت که اساس تقوی پرهیز از منهیات و دوری از تمنیات نفس است ، و به هراندازه که از آن اجتناب ورزیده شود ، به یقین و اطمینان نایل میگردد .

معروف کرخی از بزرگان صوفیه در قرن دوم بود ؛ بسیاری از فرقه‌های تصوف مانند «نعمت‌اللهیه و ذهبیه » خود را متعلق به سلسله معروف کرخی مشهور به «سلسله السلاسل » مسمی مینمایند .

شیخ فرید الدین « عطار » در تذكرة الأولیاء در مورد شیخ ابو محفوظ « کرخی » چنین نوسته است :

«آن هدم نسیم وصال، آن حرم حریم جمال، آن مقتدای صدر طریقت، آن رهنمای راه حقیقت، آن عارف اسرار شیخی، قطب وقت، معروف کرخی رحمة الله عليه، مقدم طریقت بود و مقدم طوایف بود و مخصوص با تنواع لطایف بود و سید محبان وقت بود.

خلاصه عارفان عهد بود بلکه اگر عارف نبودی معروف نگشتی کرامت و ریاضت او بسیار و در فتوت و تقوی آیتی بود و عظیم لطفی و قربی تمام داشته است و در مقام انس و شوق بغایت بوده است ».«

طريقت سقطیه

طريقت سقطیه از جانب ابوالحسن سری ابن المفلس السقطی، که در سال « ۲۵۳ هجری قمری مطابق ۸۶۷ میلادی » در سن « ۹۸ » سالگی چشم از دنیا بست، اساس گذاشته شد.

سری سقطی از جمله مریدان معروف کرخی بود؛ او علاوه بر ریاضت از شوق و محبت سخن میگفت و اولین عارفی است که در بغداد، سخن از حقایق و توحید گفت و در میان سخنان وی، دقایق فراوانی درباره مباحث عده عرفانی از جمله: « زهد، مجاهده، انس و هیبت، خوف، اندوه، شکر، یقین، صبر، اخلاص، ذکر، عشق، فراست، غیرت، اهمیت صحبت استاد، شوق، اهمیت اطاعت از مشایخ، سمع، مشاهده، محبت و وجود » شامل است.

باید خاطر نشان ساخت که:

بسیاری از مشایخ عراق در قرن سوم از مریدان او بودند که از جمله میتوان از: احمد بن عاصم « انطاکی »، ابوالحسین « نوری »، ابوسعید « خراز » و ابوحمزه « بغدادی » و غیره نام برد که به مصاحب و خدمت او در آمده بودند.

شیخ فرید الدین « عطار » در تذكرة الأولیاء در مورد شیخ ابوالحسن « سری » چنین نوشته است:

« آن عالم ربیانی آن حاکم حکم روحانی آن قدوہ قافله عصمت آن نقطه دایره حکمت آن محرم صاحب سری شیخ ابوالحسن حصری رحمة الله عليه شیخ عراق بود و لسان وقت و حالی تمام داشت و عبارتی رفیع. بصری بود و به بغداد نشستی و صحبت شبیلی داشتی و معتبر عظیم بودی و در بغداد با اصحاب خود سمع کردی. در پیش خلیفه او را غمز کردند که: قومی به هم در شده‌اند و سرود میگویند و پای میکوبند و حالت میکنند و در سمع می‌نشینند.

مگر روزی خلیفه برنشسته بود در صhra و حصری به اصحاب شدند، کسی خلیفه را گفت: آن مرد که دست می‌زد و پای می‌کوبد اینست.

خلیفه عنان بازکشید، حصری را گفت: چه مذهب داری؟ گفت مذهب پونه داشتم به مذهب شافعی باز آمدم و اکنون خود به چیزی مشغولم که از هیچ مذهب خبر نیست. گفت: آن چیست؟ گفت: صوفی. گفت: صوفی چه باشد؟ گفت: آنکه از دو جهان بدون او به هیچ چیز نیارامد و نیاساید. گفت: آنکه دیگر. گفت: آنکه کار خویش بدو بازگزارد که خداوند اوست، تا خود به قضاء خویش تولی می‌کند.

گفت: دیگر. حصری گفت: فاماً بعد الحق الا الضلال، چون حق را یافتند به چیزی دیگر ننگرن. خلیفه گفت: ایشان را مجبانید که ایشان قومی بزرگ‌اند که حق تعالی را نیابت کار ایشان دارند... ».

طريقت جنيد

طريقت جنيد طریقت جنید این مهد خزار که در سال « ۲۹۸ هجری قمری» در بغداد چشم از دنیا بست، اساس گذاشته شد.

ابوالقاسم جنبد (بغدادی) از مریدان سری سقطی است، او از شدت ریاضت کاست، دم از فنا زد و وقت وجود را که از چندی در بین زهاد بنحو خفیفی رسوخ داشت، علی‌کرد که به همین بنیاد وی به نام « طاووس عارفان یا طاووس العلماً » معروف گردید است.

شیخ جنید در بغداد مکتب بزرگ داشت، تدریس او براساس صحو و عشق قرار داشت و مخالف روش سکر « مستی » بود.

ابوالقاسم جنبد « بغدادی » در زمان خود با فرق صوفیه و متفکران مذهبی از نقاط مختلف آشنا بود و با آنها تماس داشت.
او نخستین کسی بود که تصوف را مقبول اهل شریعت گردانید. سخنان گزاف و طامات صوفیه را کنار زد و اصول آن‌ها را حفظ نمود و بدین سبب او را « شیخ الطایفه » گفتند.
حتی محافظه کاران ضد صوفی مانند ابن تیمیه و ابن قیم از وی حساب می‌بردند و از طریقت او تعریف می‌کردند.

شیخ فرید الدین « عطار » در تذكرة الأولیاء در مورد شخصیت جنبد « بغدادی » چنین نوشتہ است :

« آن شیخ علی الاطلاق آن قطب با ستحقاق آن منبع اسرار آن مرتع انوار آن سبق برده باستادی سلطان طریقت جنید بغدادی رحمة الله عليه شیخ المشایخ عالم بود و امام الانمه جهان و در فنون علم کامل و در اصول و فروع مفتی و در معاملات و ریاضات و کرامات و کلمات لطیف و اشارات عالی بر جمله سبقت داشت.

او از اول حال تا آخر روزگار پسندیده بود و قبول و مقبول همه فرقه بود و جمله بر امامت او متفق بودند و سخن او در طریقت حجت است و به همه زبانها ستوده و هیچکس بر ظاهر و باطن او انگشت نتوانست نهادن به خلاف سنت و اعتراض نتوانست کرد مگر کسی کور بود و مقتدای اهل تصوف بود و اور ا سید الطایفه گفته اند و لسان القوم خوانده‌اند و عبدالمشایخ نوشته‌اند و طاووس العلماء و سلطان المحققین در شریعت و حقیقت باقصی الغایه بود و در زهد و عشق بینظیر و در طریقت مجتهد و بیشتر از مشایخ بغداد در عصر او و بعد از وی مذهب او داشته‌اند و طریق او طریق صحو است بخلاف طیفوریان که اصحاب بایزید اند و معروف ترین طریقی که در طریقت و مشهور ترین مذهبی مذهب جنید است ... ».

طريقت غزالیه

طريقت غزالیه منسوب به شیخ ابوالفتوح مجددین احمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی ، برادر کوچکتر امام ابوحامد محمد غزالی است ، که در سال (۵۱۷ هجری) در قزوین وفات یافت.

شیخ غزالی از جمله مریدان ابوبکرنساج است و همچنان در مدرسه نظامیه بغداد تدریس میکرد . شیخ غزالی آثار زیادی دارد که از جمله میتوان از :

« لباب الاحیا ، الذخیره فی علم البصیره ، بحرالحقیقہ ، رسالہالعشقیه ، سوانح العشاق وغیره » نام برد و ضمناً چنین سروده است:

کس را پس پردهی قضا راه نشد
وز سر قدر هیج کس آگاه نشد
از روی قیاس هر کسی چیزی گفت
معلوم نگشت و قصد کوتاه نشد

قابل تذکر است که اذکار در طريقت غزالیه به سه نوع است:
۱ - نفی و اثبات . ۲ - ذکر اسم ذات . ۳ - ذکر هو.

طريقت کبرويه

طريقت کبرويه منسوب به شیخ نجم الدین کبرا خوارزمی بن احمد بن عمر خیوقی است . طريقت کبرويه در اسیای میانه انتشار بیشتر یافت و ذکر خفی در آن معمول میباشد.

شیخ انسان دلیر و با شهامت بود ، که در مورد چنین قصه مینمایند : مغولها در سال (۶۱۸ هجری) می خواستند تا شهر خوارزم را که شیخ در آن اقامت داشت ، تسخیر نمایند.

مغولها به شیخ نجم الدین پیام فرستاد تا با مریدان خویش یکجا شهر را بدون مقاومت ترک نمایند . اما شیخ در مقابل پیام مغولها مخالفت نموده ، گفت :

(در روز راحت من در کنار این مردم بودم و حال که شهر و حیات شان مورد خطر است ، از آنها جدا نمی شوم .

شیخ با مردم شهر خوارزم باقی ماند و مسلحه در مقابل مغولها جنگید تا اینکه بدست مغولها به شهادت رسید .)

طریقت سهروردیه

طریقت سهروردیه منسوب ابوالنجیب عبدالقادر بن عبدالله سهروردی است ، که از سال ۴۹۰ - ۵۶۳ هجری » حیات داشت .

سهروردی در رابطه به تصوف چنین گفته است : تصوف « آغازش علم ، میانش عمل و آخرش موهبت » است .

سلسله سهروردیه توسط شیخ شهاب الدین ابو حفص عمرین محمد بن السهروردی ملقب به « شیخ الاشراق » که از سال (۵۳۶ - ۶۳۲ هجری) می زیست ، انتشار داده شد .

شهاب الدین سهروردی با عبدالقادر گیلانی رهبر طریقه قادریه ملاقات داشته و همچنان سعدی شیرازی شاعر معروف ، از جمله مریدان وی میباشد که دروصف شیخ خویش (سهروردی) چنین سروده است :

مرا شیخ دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی اینکه در نفس خود بین مباش
دگر آنکه در جمع بدین مباش

از طریقت سهروردیه ، سلسله های مختلف بنام های (جمالیه ، جلالیه ، زینبیه و خلوتیه) در اسیای مرکزی و « نعمتة اللهیه و صفویه » در کشور ایران انتشار یافت و همچنان سلسله این طریقت را شیخ زکریای « مولتانی » و شیخ فخر الدین « عراقی » در کشور هندوستان رایج داده اند و از آن طریق به کشور افغانستان انتشار یافت .

در طریقت سهروردیه « نعت و مناجات خوانی ، ذکر و منقبت خوانی » معمول بوده و پیروانشان در خانقاہ از « ساز و سرائیدن » جلوگیری مینمایند .

طريقت خاتمیه

طريقت « خاتمیه و يا وجودیه » منسوب به محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طایی ، معروف به « الشیخ الاکبر ، محب الدین ، ابن عربی ، بحرالمعارف و مربی العارفین » است که در ماه رمضان سال « ۵۶۰ هجری قمری » چشم به دنیا گشود و در سال « ۶۳۸ هجری قمری » در سن « ۷۸ » سالگی چشم از دنیا بست و در دمشق به خاک سپرده شد.

اذکار طريقت خاتمیه مثل طريقت قادریه و شغل آن به طريق مبدأ و معاد و فکر وحدت وجود است .

ابن عربی عرفان نظری را مورد بحث و مذاقه قرار داد و در ایجاد و گسترش مكتب وحدت الوجود کوشید .

طریقت شاذلیه

طریقت شاذلیه منسوب به ابوالحسن علی بن عبدالله شاذلی مغربی که از سال (۵۹۱ - ۶۵۶ هجری قمری) زندگی داشت ، میباشد .

از این طریقت سلسله های بنام (جوهریه ، وفاییه ، مکیه ، هاشمیه ، عفیفیه ، قاسمیه و خواتریه) در کشور مصر و (شیخیه ، ناصریه ، حبیبیه و یوسفیه) در مغرب انتشار یافت و همچنان ریاضات ، زهد ، کثرت صوم و تقلیل نوم و سکون در صحراء در آن رایج است .

اقای حنا فاحوری و خلیل جر در صفحه « ۳۰۰ » کتاب بنام تاریخ فلسفه در جهان اسلامی پیرامون پیروان طریقت شاذلیه نوشته اند :

پیروان طریقت شاذلیه اهل خانقاہ نیستند ، از کسی کمک نمی طلبند و پایه اعتقاد شان به پنج اصل استوار است :

- ۱- خوف از خدا در نهان و اشکار .
- ۲- پیروی از سنت در قول و عمل .
- ۳- عدم اعتنا در شادی و غم مردم .
- ۴- تسلیم اراده حق بودن در کارهای خورد و بزرگ .
- ۵- پناه بردن به درگاه الهی ، در حالت های شادی و غم .

طريقت ذهبيه

طريقت ذهبيه : را ميرعبدالله « برش آبادی » بن عبدالحى على الحسين ملقب به « مذوب » ، متولد « ۷۸۰ قمری » در برش آباد شهر مشهد، تاسيس کرده و از طريقت کبرويه سرچشمہ گرفته و به اهل تشيع منسوب است.

طريقت ذهبيه از قطب، مردان كامل و اولياء جزئی هستند که از طريق سلوک الهی مدارج و کمالات را طی نموده و بعد از مرحله فنا به مرحله بقای بالله رسیده و به درک [فیض ولی علی الاطلاق و امام زمان به عنوان قطب الاقطاب زمان رسیده باشد.

از قطب‌های آنها به : « معروف گرخی ، سری سقطی ، جنید بغدادی و شهاب‌الدین سهروردی اشاره شده است.

قطب‌های اخير اين سلسله پرويز سلامسي ، ميرزا احمد نايب‌الآيات تبريزی و حب‌حيدر بودند.

طريقت ذهبيه: قطب را قطب ناطق و جانشين وي را در ايام حيات استادش، قطب صامت مى‌نامند. اصطلاح ناطق و صامت، از اصطلاحات خاص فرقه اسماعيليه است که برخی در تصوف به کار ميرند .

طريقت ذهبيه : مثل ساير طرائق تصوفی ملتزم به مراسم خانقاھی است. از جمله اين مراسم، خرقه پوشی قطب‌ها است که از قطب قبلی به قطب بعدی منتقل ميشود .

ضمناً پايد خاطرنشان ساخت که :

در طريقت ذهبيه سماع يا رقص مروج است و فرهنگ مراد و مریدی که در میان آنها زياد است.

طريقت شطاريه

طريقت شطاريه : منسوب به عبدالله «شطار» متوفى سال (٨٣٢ هجرى) ميباشد و اصول آن توحيد مطلق و رد فنا است .

طريقت شطاريه: از رسوم طريقت نقشبندیه سرچشمه گرفته ؛ زيرا اکثریت از پیروان طريقت شطاريه بخصوص ان تعداد که اهل مدینه بودند، به طريقت نقشبندیه راه یافتند، و در میان شعبه مظہریه نقشبندیه، شیوخ نیز مجاز شدند که به شطاریه و سایر طرق وارد شوند.

باید خاطر نشان ساخت که : سرعت «سلوک» در طريقت شطاریه پر سرعت ترین است. استاد (پیر) با ورود به مسیر شطاری، شاگرد (مرید) را از پایگاه مقام (ایستگاه) شريعت بلند می‌کند و در یک حرکت او را به طريقت ارتقای میدهد.

سپس، بسته به ظرفیت هر شاگرد، با دقت هدایت می‌شود و در مراحل پیشرفت ه حقیقت و معرفت پیش می‌رود.

پیروان طريقت شطاریه متعقد هستند که کلید معنا و اسرار قرآن را در دست دارند و دارای علم پنهان «حروف المقطیات» هستند.

البته افشاری این علم به صورت علنی ممنوع است زира این «امانتی» از علی و محمد است و هرگونه خیانت درامانت و سوء استفاده از این علم، «گناه کبیره» به حساب می‌برند.

همچنان باید یادداهانی کرد که :

طريقت شطاریه مفهوم فنا «نابودی نفس» را قبول ندارند. در اين طريقت مستى و از خود بى خود شدن و رهایی از دنيا و خودپرستی، لحاظ داشتن صفات شاعرانه پسندیده می‌باشد که به سکر طیفوری معروف است .

طريقت قادریه

طريقت قادریه منسوب به شیخ ابو محمد محبی الدین عبدالقادر گیلانی بغدادی ملقب به قطب الاعظم (غوث الاعظم) است که در سال (٤٧٠ هجری قمری) متولد و در سن ٩٠ سالگی در سال (٥٦١) هجری قمری وفات یافت و در مدرسه اش واقع «بغداد» دفن گردید.

پیرامون نسب شیخ «گیلانی»، در صفحه «٢٤» کتاب بنام : «الفتح الربانی» چنین نوشته شده است :

(نسب شیخ «محبی الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابی صالح بن ابی عبدالله بن یحیی زاہد بن محمد بن داود بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله محض بن حسن المثنی بن امیر المؤمنین محمد الحسن بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین » می باشد.)

بیعت صوفیه برای اولین بار در زمان شیخ گیلانی بوجود آمد، پیروان این مکتب به وحدت وجودی هستند و به محبت و خدمت شهرت دارند ، رنگ سبز نشانه این سلسله میباشد و همچنان ذکر آنها با صدای بلند «ذکر جهريه» می باشد.

طريقت قادریه در (عراق ، ترکیه ، هند ، افریقا بخصوص در سودان ، سنگال و نیجریه) نفوذ بیشتر پیدا کرد ، ضمناً تا قرن نهم هجری در کشور ایران پیروان زیاد داشت، ولی پس از پیروزی نظام شیعی صفوی؛ پیروان قادریه که سنی مذهب بودند از ایران رانده شدند و همچنان در افغانستان سلسله این طريقت ، توسط خاندان (گیلانی) رایج داده شده است.

- طرقه قادریه در عراق:

سلسله طريقت قادریه در مناطق کردنشین عراق به وسیله (بابا رسول برزنجی) رواج داده شد.

پیروان طريقت (دواویش قادری) درک حقیقت و روشنی روح و وصول به حق را در قیل و قال و سماع می دانند و معتقدند که لذت جسم موجب شادمانی روح می شود.

پیروان طریقت در مجالس ذکر خود با حضور مرشد دف می زنند و به روش خاص سرو گردن خود را ابتدا آهسته و به تدریج سریع تر حرکت می دهند و تا آخرین قدرت و توانایی خود ، این کار را ادامه می دهند ، به عالم جذبه می روند و آن قدر به ذکر ادامه می دهند تا به خسله برسند و از خود بی خود شوند و در این حالت دست به اعمالی می زنند که هر بیننده را شگفت زده می نمایند.

ذکر در (دراویش قادری) بر دو نوع (ذکر نشسته به نام « تهلیل » و ذکر ایستاده به نام « هره ») میباشد.

ذکرنشسته (تهلیل) : حلقه وار می نشینند و شیخ یا خلیفه و یا رهبری که ذکر را به عهده دارد ، در حلقه مریدان قرار می گیرد و درحالی که تسبیحی در دست دارد به رهبری ذکر میپردازد .

ذکر ایستاده (هره) : مریدان به طور ایستاده حلقه ای را تشکیل داده و خلیفه و یا شیخ در وسط حلقه ایستاده و رهبری ذکر را به عهده میگرد ، البته این ذکر با اهنگ طبل (طاس) ، دف و شمشال همراه است و معمولاً در شب های سه شنبه و یا شب های جمعه در (تکیه) به دوری (پی) بر گذار میگردد.

- طریقه قادریه در افغانستان:

طریقیت قادریه بر دو شاخه هریک : قادریان نسبی « سادات گیلانی » و قادریه حسبی « گیلانی » میباشد :

۱ - قادریان نسبی « سادات گیلانی »:

قادریان نسبی « سادات گیلانی » از نسل شیخ عبدالقدار « گیلانی » بنیانگذار طریقت قادریه بوده، به عنوان رئیس سادات گیلانی-ها تعیین شد که با لقب « نقیب - الاشراف » شهرت یافت.

سادات قادری هریک : پیرسید سعدالله « گیلانی »، پیرسید محمد شریف « قادری »، پیر سید محمد نجیب « قادری »، سید محمد منیرشاه « گیلانی » و دیگران در دوره سلطنت تیمورشاه « درانی » به ولایت هرات افغانستان عودت و به فعالیت تصوفی آغاز کردند.

۲ - قادریان حسبی « گیلانی »:

ساحه نفوذ طریقت قادریه در قرن شانزدهم میلادی از بغداد به کشور هندوستان وسعت پیدا کرد و با نفوذ در میان قبایل پشتونشین، زمینه انتشار آن در افغانستان مساعد شد و به تدریج در مناطق چون : (کابل ، وردک ، قندهار، پکتیا ، ننگرهار و اقوام کوچی نشین) پیروان یافت.

رہبری طریقت قادریه هریک :

پیر سید حسن « گیلانی » مشهور به سید نقیب پدر پیر سید احمد « گیلانی »، پیر سید علی « گیلانی » پدر پیر سید اسحاق و سید ابراهیم « گیلانی »، دو برادر بودند که در دهه دوم قرن نوزدهم میلادی از کشور عراق به شرق افغانستان در « چهارباغ ولايت ننگرهار » عودت کرده و متعاقباً در شهر کابل اقامت اختیار کردند.

بعد از اینکه پیر سید حسن « گیلانی » و پیر سید علی « گیلانی » بحق رسیدند، رہبری طریقت در سال (۱۹۴۷ میلادی) به شکل مورثی به پیر سید احمد « گیلانی » رسید.

پیر سید احمد « گیلانی » در پهلوی فعالیت تصوفی ، حزب محاذ ملی افغانستان را تاسیس کرد و همچنان به صفت رئیس شورای عالی صلح افغانستان ، اداره امور را رہبری میکرد ، که در سن « ۸۵ سالگی » در سال « ۱۳۹۵ هجری شمسی » چشم از جهان بست و به دیار حق پیوست.

- معرفی بعضی از مشایخ طریقت قادریه:

- عبدالقدیر ولد حسن اخنذزاده ملقب به « مولانا نجم الدین اخنذزاده ، ملا کابل و یا هده صاحب » متوفی سال « ۱۳۲۰ هجری قمری » یکی از مشایخ با نفوذ طریقت قادریه بود، که بنام ایشان مدرسه بزرگ دینی بنام (مدرسه عالی نجم المدارس ننگرهار) تاسیس گردید و از سال (۱۹۴۹ میلادی) به بعد ، مولانا محمد سعید « سعید افغانی » فرزند غازی مولوی عبدالمحیمد (در عصر خود از جمله مشایخ بزرگ تصوف ، خطیب و سرمندرس مسجد جامع تیگری مرکزو لایت لغمان) برای مدت ده سال مسوولیت مدیریت این مدرسه را به عهده داشت.

قابل تذکر است که مولانا سعید افغانی ، در شماره های « ۴ تا ۸ » جریده (النجم) عقرب سال (۱۳۳۷ هجری شمسی) مطابق (۱۹۵۸ میلادی) که خود موسس و مسؤول نشر آن بود ، در رابطه بیوگرافی و شخصیت تصوفی (مولانا نجم الدین اخونززاده) معلومات مفصل بدست نشر سپرده ، و چنین مینگارد :

(مولانا نجم الدین اخونززاده صاحب ملقب به (هده صاحب) متوفی سال (۱۳۱۹ هجری قمری) یکی از مشایخ بزرگ تصوف بود ، در علمیت ، تقوی ، محبت ، مهربانی ، شهامت ، دلیری و خدمت به وطن و مردم ، نام شایسته داشت و منحیث صوفی واقعی از نام طریقت (قادریه شریف) به وعظ و تدریس می پرداخت و در این راه صدها طالب دینی را به فیض علمیت خویش مستفید ، و در راه دین مقدس اسلام ؛ هدایت و رهنماei کرد .

همچنان یکی از خواص عالی ، اخنذزاده صاحب این بود که منحیث مجاهد واقعی به وطن و مردم خدمت میکرد و در این راه مریدان و مخلصانش را تشویق و موظف می ساخت تا در امور اجتماعی نیز حضور فعال داشته باشند .)

ضمناً قابل تذکر است که اخیراً از جانب نویسنده توانا سرمحقق عبدالله خدمتگار بختانی، کتابی بنام «دهدی اخوندزاده مولانا نجم الدین» در رابطه معرفی شخصیت اخندزاده صاحب، به زیور چاپ رسیده است و همچنان استاد امین الدین «سعیدی» مسؤول مرکز کلتوري «د حق لاره» مجموع از جراید «النجم» مولانا سعید افغانی که تقریباً نیم قرن قبل «۱۳۳۷ هجری مطابق ۱۹۵۸ میلادی» در رابط شخصیت تصوفی (مولانا نجم الدین اخوندزاده) نوشته و بدست نشرسپرده اند، بشكل کتاب بنام «النجم» جمعبندی، تهیه، ترتیب و به زیور چاپ رسانیده است.

- مولوی عبد الشکور مجددی ملقب به «حضرت صاحب بتخاک کابل» شخصیت روحانی، عالم، مجاهد و با تقوا بود، و از جمله مشایخ بانفوذ طریقه قادریه بشمار میروند.

حضرت صاحب بتخاک مرید جناب حضرت نجم الدین «اخندزاده» صاصب ملقب «پیر صاحب هده ننگرهار» که از جمله مشایخ بانفوذ طریقه قادریه در عصر خود بودند، میباشد و تحت رهنمائی آن شخصیت روحانی به مجاهدت و ریاضت پرداخته اند.

- مولوی عبدالغنى «مولوی صاحب قلعه بلند» یکی از مشایخ بزرگ طریقه قادریه شریفه بود و همچنان در طریقه (نقشبندیه، چشتیه و سهروردیه) نیز اجازه داشت.

مولوی صاحب قلعه بلند در سال «۱۳۳۳» هجری شمسی با میاکل جان آغا در تگاب مدرسه یی بنا کرد و به عنوان «شیخ الحديث» در آنجا طالبان مدرسه را تدریس میداد، موصوف شاگردانی بیشماری داشت، علاقه نداشت مرید بگیرد، اما اگر کسی زیاد پافشاری میکرد، میگفت: (نماز و روزه ات را تعقیب کن، و اگر کسی را طریقه میداد، او را در زهد و تقوی بسیار تأکید میکرد).

- غازی مولانا عبدالمجید «رحمه الله عليه» فرزند ملا سید امیر متوفی سال «۱۳۲۰» در عصر خود از جمله مشایخ بزرگ تصوف «طریقه قادریه شریفه» خطیب و سردرس مسجد جامع تیگری مرکزویات لغمان و مجاهد راستین استقلال و آزادی افغانستان بود.

مولوی عبدالمجید در دنیای تصوف به درجه بلند روحانی رسیده و عالیم و شواهد قوه قدسیه و نفس مطمئنه در آن مشهود بود. موصوف در شهامت، دلیری، صداقت، ایمانداری، محبت و مهربانی شهرت داشت و همچنان «مریدان، مخلسان، شاگردان و دوستان» از فیض و برکت علمی و تصوفی شان؛ مستفید شده اند.

مولانا داکتر سعید افغانی فرزند ارشد غازی مولانا عبدالمجید در کتاب بنام «زماثرون» در مورد پدر بزرگوارش چنین نوشته است: (زما مرحوم پلار مولوی عبدالمجید د ملا سید امیر زوی، په قام صافی، د لغمان د ولايت د عمرزيو په قريبي او د خيرآباد په کلی کښ اوسيده، او دی د خپل پلار څخه چه د وخت تکره او مشهور عالم وه، یوې څوی صغير پاتی شوی دی.

زما مرحوم پلار پس له دی چه ابتدائی زده کرى له مختلفو مشهور و روحانیونه تکمیل او بنایسته بنه ملا شو ، بیاد عالی زده کرو د پاره پیښور « پاکستان » ته ولار او هلتئی د « معانیو ، لوی منطق ، حکمت ، تفاسیر ، احادیث ، فقهی ، اصول ، ریاضی ، تجوید او نور علوم » د بنو پیاورو استادانو خه و لوستل او د « مولوی » درجه او پکرئی د علماء په رسمي غوندی کبني ترلاسه کره ، او وطن بیرته راستون شو.

زما پلار په تولو مروجو علومو کبني تدریس کولو ، خو په منطق او حکمت کبني ئى زیات شهرت در لوده ، خود عمر په آخر و مرحلو کبني د ده تصوف جذبه زیاته شوه ،

نوئی د « تفسیر ، حدیث ، فقهی ، او د تصوف د علومو » مطالعه زیاته کوله همدا وجه وه چى د ته د تگاب مشهور متصوف « اخندزاده صاحب » د قادری طریقہ وکړه . دی د دی طریقی په تولو اذکارو او ادوازو کبني د ما ذونی مرتبی ته رسیدلی و ، او د زیاتو مریدانو او مخلصانو خاوند هم و .

خنکه چى ده بنه علم ، تصوف او تقوی در لوده نوخلکو دی مجبور کر چى د لغمان د ترگرو مشهور او لوی مسجد د خطابت وظیفه هم په غاره واخلى ، په دی مسجد کبني ده زیات عمر د جمعی په ورخ موثری خطابی ایراد کرى او د دی ده شهرت د شاگردانو او مریدانو دلياري په تول لغمان او ننګرهار بلکه په تول افغانستان کی زبنت زیات شو او له بلی خوا ، دیر بنه واعظ او مبلغ و ، دیر بنه آواز ، بنه سپیخنی گیره او خیره ئى در لوده او د بنه اخلاص او گذاری خاوند و ؛ نوهمدا وجه وه چى هره ورخ له هری خوا ورباندی د علمی او روحی استفاده لپاره هجوم و ، او د ده په دیره او حجره کبني لنگر چنیده چى تر او سه پوری په تول مشرقی ، په خصوص د لغمان ولايت کبني زیات خلک د ده « علمی بحثونه ، موعظی ، خطابی ، روحی ژوند ، تقوی ، پرهیزگاری ، میرانگی ، اخلاص او محبت » معقولی او نمونی روایتوی .)

- خلیفه لوگر بنام (ملا صاحب اغا محمد) از جمله پیران بانفوذ طریقت قادریه در ولایت لوگر بودند ، که در مورد یکتن از مریدانش بنام (حاجی بی بی) با من « مولف » چنین قصه کرد :

(مدت سی سال از عمر خویش را دراموختن طریقت قادریه شریفه به رهنمائی مستقیم خلیفه صاحب لوگر که مرشد و رهنما واقعی طریقت ما بود و به درجه بلند تر طریقت (فنا الله) رسیده بود ، سپری کردم و در آخرین دقایق زندگی اش به من اجازه وعظ طریقت راهدایت فرمود . محترمه (بی بی حاجی) در مورد عبادت الهی چنین گفت :

فقط رب العزت سزاوار عبادت است ، که با خلوص نیت ، محبت و اخلاص ؛ باید پرستش و عبادت گردد .
البته من این نوع عبادت واقعی را از خلیفه صاحب ، اموختم ، ضمناً ذکر در طریقت ما

یکی از وظایف اساسی مریدان است تا بطور همیشه و دوامدار صورت گیرد ، بخصوص ذکر یکهزار بار سوره « اخلاص » که آن را بنام ختم سوره « قل هوالله احد » نیز میگویند ، مرید را به کسب رحمت درگاه ذات حق و مقدس ، میرساند .)

- مولانا محمد عطاءالله فیضانی در شهر هرات افغانستان چشم به دنیا گشوده و بعد از تحصیلات در دارالمعلیمن کابل ، به صفت معلم امور دینی در هرات مقرر شد.

مولانا فیضانی مجاهدت در راه « مکتب توحید » داشت و آن را کلید نجات تلقی میکرد و در این عرصه کتب متعدد نوشته ، که از جمله میتوان از کتب بنام (خود شناسی و خدا شناسی ، جمال و کمال صانع در مصنوعات ، انسان و اسرار قرب ، اسرار خلقت تا بارگاه عظمت ، انسان و فلسفه امتحان و غیره) نام برد.

مولانا فیضانی بنابر فعالیت های دینی ، هفتمین بار « ۲۸ قوس ۱۳۵۲ هجری شمسی » از جانب دولت وقت زندانی و بعداً لادرک گشت ، و متعاقباً فرزند ارشد شان ملقب به « استاد مذهبی » که خود یکی از علمای بر جسته است ، راه مقدس پدر را ادامه داد و همچنان دین ایمانی خویش را از طریق تدریس و وعظ نیز انجام میدهد که من « مؤلف » شخصاً در وعظ های عالمانه شان اشتراک ورزیده ام .

طريقت نقشبندیه

طريقت نقشبندیه منسوب به شیخ بهاءالدین محمد بن محمد مشهور به « نقشبند » و ملقب به « محمد البخاری » است ، که در سال (٧١٧ هجری) متولد و در شب دوشنبه سوم ربیع الاول سنه (٧٩١) به سن هفتاد چهار سالگی وفات یافت.

طريقت نقشبندیه از سلسله خواجگان که منسوب به خواجه احمد عطا سیوی که به حضرت ترکستان نیز شهرت داشت، سرچشمه گرفته است و سلسله آن به کشورهای (مصر، شام، عراق، ترکیه، هند، چین، و افغانستان) انتشار بیشتر یافت.

طريقت نقشبندیه بر مبنای زندگی دسته جمعی در خانقاها گذاشته شده ، از گوشه گیری و زهد منکره استند، ذکر « خفى به قلب » را معمول میدارند و امتیاز ظاهری این سلسله خرقه ای به رنگ زرد و خاکستری میباشد و همچنان اهل این طريقت با خاطر وصول به قلعه مراد ، سه وصول « دوام بر ذکر، مراقبت و اطاعت مرشد » و ضمناً برای ذکر « هفت گام » و « دو صورت » را لازم و ضروری میدانند.

شیخ امین علاءالدین نقشبندی پیرامون سلسله طريقت خویش در صفحه « ٣٢٢ » کتاب بنام (حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه) چنین نوشته است:

(پدرم شیخ علاءالدین مرا تلقین طريقت کرده است و با آنکه من بهره کرامات طريقت را نگرفته ام باز هم خود را نیک بخت می دانم که فرزند نسبی و حسبی او هستم و همچنان فرزند معنوی او میباشم و خود را مرید او میدانم ، خداوند تبارک و تعالی این پیروی را که متابعت از سنت رسول اکرم سیدنا محمد ﷺ است ، از من قبول فرماید و این است سلسله طریقه نقشبندیه که آنرا از پدر و مرشد خود گرفته ام :

- ١- شیخ محمد علا الدین نقشبندی ٢- شیخ عمر ضیا الدین نقشبندی ٣- شیخ محمد بها الدین نقشبندی ٤- شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی ٥- شیخ مولانا خالد نقشبندی ٦- شیخ عبدالله دھلوی ٧- شمس الدین حبیب الله مظہر جانجاتان ٨- سیدنور محمد بدوانی ٩- سید محمد سیف الدین ١٠- شیخ محمد معصوم ١١- امام ربانی شیخ احمد فاروقی المجدد ١٢- شیخ محمد باقی ١٣- محمد خواجه امکنی ١٤- درویش محمد ١٥- شیخ محمد القاصی ١٦- شیخ عبدالله احرار ١٧- شیخ یعقوب چرخی ١٨- شیخ علاء الدین عطار ١٩- شیخ محمد بها الدین نقشبند ٢٠- شیخ سیدکلال ٢١- شیخ محمد بابا سماوی ٢٢- شیخ علی رامیتنی ٢٣- شیخ محمود انجیر فغنوی ٢٤- شیخ عارف ربوکری ٢٥- شیخ عبدالخالق غجدوانی ٢٦- یوسف همدانی ٢٧- ابوعلی فارمدمی ٢٨- ابوالحسن خرقانی ٢٩- بایزید بسطامی ٣٠- سید نا جعفر صادق ٣١- قاسم بن

محمد بن ابی بکرالصدیق رضی الله تعالیٰ عنہم ۳۲ - سلمان فارسی رضی الله عنہ
۳۳ - سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنہ ۳۴ - سیدنا و حبیبنا و شفیعنا محمد صلی الله علیہ وسلم .

- طریقه نقشبندیه در عراق:

پیروان طریقت نقشبندیه در مناطق کردنشین عراق ، موسس طریقت خویش « مولانا خالد نقشبندی » که در سلسله طریقت نام شان در ردیف شماره « ۵ » درج است ، معرفی مینمایند و در رابطه به نحوه روشن خویش ، چنین میگویند:

(پیروان سلسله طریقت نقشبندیه در مناطق کردنشین عراق ، عرفان و وصول به حق را در تفکرو سکوت می دانند و بر خلاف پیروان قادریه از (قیل و قال و سماع) پر هیز می کنند ، در جمع بر دور مراد خویش حلقه می زنند و در حالی که چشم ها را بسته اند مدتی در خود فرو می روند تا بتوانند با مرادرابطه برقرار کنند ، که این حالت را (رابطه) گویند .

سپس مراد ، مرید نیازمند را ارشاد و انتخاب کرده ، دو زانو در مقابلش می نشیند و نگاه مستقیم به چشم ان مرید تعلیمات روحی لازم را به او می دهد ، که این مرحله را (توجه) گویند ، در این مرحله هر قدر مرید مستعدتر باشد توجه مراد موثر تر است تا به حدی که منجر به نعره کشیدن او می شود که این وضع را (جذبه) مینامند و این حالت آنقدر ادامه داده می شود تا مرید از توجه به نیاز گذشته و به صفاتی باطن برسد .

طریقه نقشبندیه در تاجکستان:

- شیخ یعقوب « چرخی » در حدود سال « ۷۶۰ هجری قمری » در منطقه چرخ ولايت لوگر افغانستان دیده به جهان گشوده و از جمله مریدان با نفوذ شیخ بهاالدین « نقشبند » موسس طریقت نقشبندیه میباشد که سلسله این طریقت را در آسیای مرکزی بخصوص « افغانستان ، تاجکستان ، ایران ، ازبکستان و غیره » رایج کرد . صوفی « چرخی » در سال « ۸۵۱ هجری قمری » داعی اجل را لبیک گفت و در منطقه گلستان شهر دوشنبه کشور تاجکستان به خاک سپرده شد ، که ارامگاه شان زیارتگاه پیروان طریقت و از جمله اماکن مقدس مردم تاجکستان ، میباشد « ۱ ».

ضمناً قابل تذکر است که خانواده « توره جان زاده » سلسله این طریقت را ادامه داد که شخصاً « مولف » در خانقاہ و ذکر شان اشتراک ورزیده ام و بخصوص قرائت قران شریف توسط حنجره طلائی اکبر توره جان زاده و برادر بزرگش ، نه تنها مرحوم گزار قلوب مریدانش بود ، بلکه قلب هر شنونده را به درگاه الهی ملحق میسازد .

- یعقوب « چرخی » نفر شماره « ۱۷ » در سلسله طریقت نقشبندیه میباشد .

طريقت نقشبندیه در المان:

مشهور ترین خانقاہ طريقت نقشبندیه بنام خانقاہ « عثمانیه » است که در منطقه « زوتیس ، شهر کال » کشور المان موقعیت دارد . خانقاہ در سال « ۱۹۹۵ » میلادی از جانب شیخ حسن که المانی الاصل است و مرید « شیخ عبدالله داغیستانی و شیخ ناظم الاحقانی » میباشد، تاسیس گردیده است.

من « مولف » از جانب شیخ محی الدین که المانی الاصل است و « ۲۵ » سال قبل به دین اسلام مشرف شده است ، به خانقاہ دعوت گردیدم که گزارش آن به شرح ذیل نگاشته میشود :

ساعت شش شام روز جمعه « هفته دوم ، برج فبروری ۲۰۰۰ م » با پسر بزرگم بکتابش « سعیدی » داخل خانقاہ شدم ، در دهیز از جانب دو تن که لباس مخصوص پشمینه صوفیه به تن داشتند ، مورد استقبال و پذیرانی گرم قرار گرفتم و به سمت سالون نان ، که در آنجا شیخ محی الدین انتظارم را داشت ، رهنماei شدم .

شیخ محی الدین که لباس صوفیه و کلاه بلند به سر داشت ، به مجرد دیدن ، لبخند زد و با محبت خاص من را در آغوش کشید و متعاقاً به معرفی سایر صوفیان که در جمله آنها زنان صوفیه نیز شامل بودند ، پرداخت و بعداً جهت بازدید ساختمان خانقاہ (اتاق کتابخانه ، اتاق استراحت ، اشپزخانه و غیره) پرداختیم و به تعقیب آن داخل مسجد شریف شدیم و منتظر نماز خفتان ماندیم .

در مسجد شریف ، تقریباً در حدود « یکصدو پنجاه نفر » که اکثرآ لباس مخصوص صوفیه به تن داشتند و از شهرهای مختلف المان ، اشتراک ورزیده بودند ، انتظار تشریف آوری شیخ حسن را داشتند .

شیخ حسن که (۵۷ سال) عمر داشت ، با قد متوسط ، لاغر اندام و ریش سفید که لباس پشمینه به تن و کلاه بلند سبز رنگ بر سر داشت در جمع مریدانش داخل مسجد شد و بعد از ادائی سلام ، به نماز جماعت خفتان پرداختند .

بعد از اینکه نماز جماعت خوانده شد ؛ شیخ حسن به زبان المانی و گاهی هم به زبان « عربی و انگلیسی » به وعظ عالمانه پرداخت و مریدان و اشتراک گندها را به محبت ، دوستی و عبادت واقعی ذات حق تعالیٰ ، رهنماei کرد .

بعد از ختم موعظه ، مریدان در اطراف شیخ حسن به منظور ذکر حلقه زدن و شیخ حسن ذکر را آهسته ، آهسته که توام با « دف و چنگ » همراهی می شد ، آغاز کرد و مریدان با صدای بلند آن را تعقیب میکردند .

ذکر و صدای دلنیشین شیخ حسن که نهایت هیجانی بود ، مرحم گزار قلوب شد و همه با هم غرق با درگاه الهی شدند و ...

شیخ حسن خاموشانه به ذکر خاتمه داد و به صحبت مختصر آدامه داد و در آخر یک تن را که جدیداً به دین اسلام مشرف شده بود؛ مورد تشویق قرار داد و به وی از روی قران کریم نام گذاشت تا منبعه به آن نام در حلقه طریقت، مشهور گردد.

ضمناً شیخ حسن، نکاح دوتن از مریدان طریقت را که تازه عروسی می‌نمودند، به اساس قوانین دین اسلام عقد کرد و محفل شب جمعه خانقاہ را به کامیابی اسلام، خیر و سلم و دعا به روح پیر طریقت «شیخ نقشبندی»، خاتمه داد.

طریقه نقشبندیه در افغانستان:

طریقت نقشبندیه در افغانستان به دو شاخه (سلسله خواجہ احرار و سلسله نقشبندیه «مجدیه») تقسیم شده است.

اول - سلسله خواجہ احرار نقشبندیه:

این سلسله بنام (خواجہ احرا) به بخش مهد فرقه «اسیائی میانه» ارتباط دارد، و در ولایت هرات طریقت نقشبندیه توسط سعدالدین محمد کاشغری رایج داده شد و بعد از وفات شان مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بن نظام الدین احمد جامی که از سال (۸۱۷ - ۸۹۸ هجری) زندگی کرد و از جمله مریدان بر جسته اش بود، پیشوای آن طریقت شد.

شیخ جامی در تصوف بخصوص در طریقت نقشبندیه به سیر و سلوک پرداخت و متعقد به عرفان نظری بود و همچنان به عالم شهیر اسلام محی الدین «ابن عربی» اخلاص و تمایل داشت و از ایشان بنام «عزیز، قطب حق، پیر توحید و آفتاد سپهر کشف و یقین» یاد آوری نموده است.

شیخ جامی پس از اقامت خویش در شهرهای بیان، بدون چند سفر کوتاه به «مکه، بغداد، دمشق و تبریز» متنبّقی عمر عزیز خویش را در شهر هرات سپری کرد و ضمناً همیشه لباسی معمولی بنام «پلاس» به تن میکرد و سرمایه خود را در راه اعمار مسجد و مدرسه و خانقاہ، تأمین رفاه شاگردان و اهل ادب و فرهنگ» به مصرف میرساند.

مولانا جامی بنابر علمیت و شخصیت تصوفی که داشت همواره مورد احترام همه بخصوص سلطان حسین «بایقرا» که بنام پادشاه «اهل ذوق علم و ادب» شهرت داشت، بود و همچنان امیر علیشیر نوائی وزیر و دانشمند توانای آن وقت به شیخ جامی ارادت خالصانه داشت و کتاب «خمسه المتأثرين» خویش را بعد از وفات شیخ، به خاطر گرامی داشت از شخصیتیش، بر شته تحریر در آورد.

شیخ جامی شاعر و نویسنده توانا، عارف و شیخ کامل طریقت نقشبندیه بود که از موصوف در حدود « یکصد جلد » آثار باقی مانده است، که بگونه مثال میتوان از « تاریخ صوفیان و مذهب آنها، دیوان اشعار، اشعه اللمعات ، هفت اورنگ « سبعه » ، نفحات الانس، بهارستان، لوایح ، مناسک حج منظوم ، مناقب جلال الدین رومی ، منشأت ، شواهدالنبوة ، سلسلة انتساب نقشبندیه ، شهیدی و غیره » نام برد.

قابل تذکر است که « شواهدالنبوة ، سلسلة الذهب » اورنگ اول « وسبحة الابرار» اورنگ چهارم « آثاری است که شیخ جامی با رسم و خط زیبایی خویش نوشته است ، که از جمله نخسته اصلی سبحة الابرار که بنام « اورنگ چهارم » شهرت دارد، در موزیم ملی افغانستان موجود بود.

مولانا نورالدین عبدالرحمن « جامی » در سال « ۱۹۸ هـ ق » در سن « هشتاد ویک » سالگی در ولایت هرات - افغانستان در وقت اذان صبح چشم از دنیای باقی بست و جنازه اش با اشتراک شاه سلطان حسین « بایقراء » در گوار مقبره سعدالدین کاشغري واقع « تخت مزار » در شمال غرب شهر هرات ، بخاک سپرده شد .

دوم - طریقه نقشبندیه « مجددیه »:

رهبری طریقه نقشبندیه « مجددیه » تعلق به خانواده مجددی در افغانستان دارد که در مورد محمد صادق المجددی « آقایگل صاحب » چنین نوشته اند:

(این طریقه عالیه از زمان حضرت صدیق اکبر رضی الله عنہ تا سال « ۲۶ » هجری بنام طریقه « صدیقیه » شهرت داشت بعد از آن تاریخ در زمان حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی بنام طریقه « صدیقیه طیفوریه » شهرت یافت طیفور اسم محضه حضرت سلطان العارفین است .

در زمان حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمته الله عليه بنام طریقه « خواجهگان » معروف گردید و در زمان حضرت خواجه بهاؤالدین محمد بن محمد البخاری که ملقب به حضرت شاه نقشبند اند بنام طریقه « نقشبندیه » مشهور شد و در زمان حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ بنام طریقه « نقشبندیه مجددیه » معروف گردید « ۱ ».)

محمد صادق « المجددی » پیرامون سلسله طریقه نقشبندیه چنین مینگارد:

(حضرت صدیق رضی الله عنہ از مرشد اعظم صلی الله علیہ وسلم تعلیم نموده و بحضرت سلمان و اوشان بحضرت قاسم بن ابی بکر و اوشان به حضرت جعفر صادق رضی الله عنهم تلقین نموده و ثم فتح این طریقه عالیه را سید امیر کلال بحضرت بهاؤالدین تلقین کردند و چون حضرت محمد بهاؤالدین وظیفه نقاشی کوزه و کاسه های سفالین را قبل از گذاشتن در « داش کلالی » بدمه ، خود گرفته بودند، سبب این وظیفه

به « نقشبند » ملقب شدند و چون طریقه عالیه صدیقه توسط حضرت بهاولدین از بخارا در اطراف و اکناف عالم منتشر گردید از آن به بعد این طریقه عالیه به طریقه « نقشبندیه » و بعد در ستین هزار دوم هجری توسط حضرات خواجه محمد باقی این طریقه عالیه به حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی قدس سرہ تعلیم داده شد و ذریعه اوشان این طریقه رونق و شهرت زیاد حاصل کرده از آن به بعد به طریقه « نقشبندیه مجددیه » مسمی گردید « ۲ »

مجدی ها اولاده مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی کابلی بن مولانا عبدالاحد سرهنده هستند که در قرن شانزدهم در کابل متولد شده و نسب شان را به (۲۸) پشت به حضرت عمر فاروق (رض) میرسانند.

فضل محمد حضرت شمس المشایخ (حضرت شوربازار) فرزند مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی هستند که در « گذر حضرت صاحب ، منطقه شوربازار شهر قدیم کابل » مدرسه و خانقاہ بزرگی داشت، که بر علاوه تعلیم طریقه و تربیت مریدها ، مرکز تاثیرات مهم مذهبی و سیاسی در افغانستان بود.

حضرت شمس المشایخ از احترام خاص در حکومتهای وقت بخصوص در دوره حکومت امیر غازی امان الله خان و از آن به بعد ، مستفید بود که بعد از وفات شان در سال (۱۹۵۶ میلادی) امامت طریقت « نقشبندیه مجددیه » به برادرشان محمد صادق المجددی « آقایگل صاحب » که در سال (۱۳۱۴) هجری در شوربازار شهر قدیم کابل چشم به دنیا گشوده ، رسید.

محمد صادق « مجددی » در سال (۱۳۹۶) هجری شمسی در کشور عربستان سعودی ، چشم از جهان بست و امامت این طریقه به محمد ابراهیم « مجددی » رسید.

در سال (۱۹۳۶ میلادی) قسمت از منطقه قلعه جواد (جوار افسار سیلو کابل) از جانب محمد ظاهر شاه به این خانواده بخشیده شد ، که پیر طریقت « مجددی » با فامیلش ، از شوربازار کابل به انجا نقل مکان کردند.

محمد ابراهیم « مجددیه » در سال (۱۹۷۹) هجری شمسی از جانب دولت وقت زندانی ولادرک گردید ، که اقای احمد امین « مجددی » نواسه حضرت شمس المشایخ در مورد چنین گفت:

(به تاریخ ۲۸ جدی سال ۱۳۵۷ هجری شمسی ، ساعت نه و نیم بجه شب جمعه ، سه تانک زرهدار آمد دروازه خانه و خانقاہ واقع « قلعه جواد » را شکستند ،

-
- ۱ - کتاب « رهنمای طریق » صفحه « ۲ » ، مولف : محمد صادق « مجددی »
 - ۲ - کتاب « رهنمای طریق » صفحه « ۴۸ » ، مولف : محمد صادق « مجددی »

حضرت صاحب را بشمول « ۳۵ » تن اعضای فامیل ما را با خود برداشت که در جمع آنها پدرم و کاکاها میز شامل بودند ، البته تا اکنون همه آنها لادرک بوده و هیچگونه معلومات درمورد شان ، موجود نیست .)

رسم و عنده افغانی در طرایق :

محترم حاجی عبدالغیاث ولد صوفی عبدالغنى « زینکوگراف » ولد خلیفه صاحب عبدالرحیم که در یک فامیل مشهور تصوفی چشم به جهان گشوده و وارث خانقاہ « خلیفه صاحب » واقع در گذر پرانچه شهر قدیم کابل ، مربوط طریقه « نقشبندیه » نیز هستند ، در مورد رسم و عنده افغانی در طرایق ، برایم « مولف » چنین گفتند :

تا جائیکه به من معلوم است ، رسم و رواج خانقاہ و صوفیگری در افغانستان بخصوص از طریقه های « قادریه ، نقشبندیه ، چشتیه و سهورو ریدیه » به سایر طرایق صوفیان کشورهای اسلامی فرق داشته و در افغانستان بر علاوه روش اصلی طریقت که « سینه به سینه » از مشایخ طریقت انتقال کرده ، اضافه تر به رسوم و عنده افغانی توجه گردیده که بگونه مثال میتوان تذکر داد :

در طریقه نقشبندیه ، نام های « مرید » و « شیخ » رایج نبوده بلکه شیخ بنام « پیر یا خلیفه » و مرید بنام « مخلص ، اخلاصمند و یا ارادتمند » یاد میگردید ، و همچنان اکثریت صوفیان وطن ما ، لباس مخصوص صوفیه « پشمینه » را به تن نکرده ، بلکه لباس مروج وطنی از قبیل « لباس سفید (پیراهن و تنبان) دستار ، چپن و غیره » را به تن مینمایند .)

نعت خوانی در طریقه نقشبندیه :

میر فخر الدین آغا که در سال « ۱۳۲۲ هجری شمسی » در شهر کابل چشم به جهان گشود و در سال « ۲۰۰۶ » هجری شمسی در سن « شصت و سه سالگی » به دیار رحمت پیوست ، یکی از نعمت و منقبت خوانان مشهور طریقه نقشبندیه بود ، که محترم باقی « سمندر » پیرامون خاطراتش چنین نوشتہ است :

(من در سالهای « ۱۳۳۵ » یعنی پنجاه سال » پیش از امروز و آوانیکه هنوز کودکی بیش نبودم و قاعده بغدادی و حافظ شیرازی را در مسجد جامع « ویسل آباد » به نزد مولوی شاه مقصود و دختر فرزانه اش سایمه مقصودی شهید و خدا بیامرز سبق میگرفتم .)

آن وقت های گان شباهی جمعه میر فخر الدین آغا که هنوز شاگرد لیسه حربی در مهتاب قلعه بود با استادش حاجی غلام حسین و دوست نزدیک شان حاجی اکبر ، در خانقاہ آن هم در « واصل آباد چهاردنه » به دیدن خلیفه صاحب بابه جان « خلیفه صاحب محمد علی جان آغا فرزند خلیفه صاحب قربان علی و ارادتمند جاذبی مولا » می آمدند .

دو تن دیگر از صوفی‌های وارسته که همانا قاری عبد‌الحمید هوانورد یا پیلوت قوایی هوانی و از ده دانای چهاردهی بود و همچنان غلام حضرت خان که ارکان حرب بود و در گذر کلالی‌های دهمزنگ در پشت محبس دهمزنگ خانه و کاشانه اش بود، آنها هم در خانقاہ می‌آمدند و مشوق میرفخر الدین آغا بودند.

خادم خانقاہ «للا پاینده» بود و بعداً «جان محمد» خادم خانقاہ گردید. للاعلی حسین که از خود زندگی نامه‌ای دارد و از هزاره جات تک و تنها بکابل آمده بود و در حصه انجی باغبانان با خلیفه صاحب قربان علی برای اولین بار برخورده بود، از کودکی تا آخرین رمق حیات یار و یاور خانقاہ در «واصل آباد» ماند که البته خانقاہ «واصل آباد» پیرو طریقه نقشبندیه بود.

حاجی غلام حسین آغا و حاجی اکبر در آن خانقاہ می‌آمدند و میر فخر الدین آغا را هم با خود می‌آورند. آنها با سایر برادران طریقت نعت میخوانند و ذکر مینمودند و میر فخر الدین آغا هم با جوانان «الهم صلی علی محمد» را میخوانند.

معمار باشی نیک محمد و نجارباشی محمد هاشم و حاجی غلام حیدر، حاجی عبد‌العلی، حاجی عبد‌الواحد، حاجی محمد کاظم، حاجی محمد عزیز، حاجی محمد آصف، حاجی صاحب نصر الدین، صوفی ربائی، حاجی عبد الحق، میر محمد نبی مشهور به مجnoon آغا و حاجی صاحب شهید آغا للا جان و صاحب زاده صاحب لوگر و آغا صاحب لوگر، حاجی غلام سخی قفل ساز، میراجان سنگ کش، معراج الدین رنگمال، باشی پاینده محمد و برادرانش عطا محمد و شاه محمد و برادران اهل دل و طریقت و موسی خان از هزاره بغل و ببرک از بغلان و نجارباشی عید محمد از توب خانه قندھار و ایاز الدین علاف از نهرین با صوفی کریم قصاب و صوفی کریم سلمان به دوریک دستر خوان به روی تابه خانه خانقاہ می‌نشستند.

محترم باقی «سمندر» به خاطراتش چنین ادامه میدهد:

دریکی از روزهای تابستان «۱۹۶۴» میلادی در محضر مرحوم پاچا صاحب سید حفیظ الله، از سلاله سادات کنر معروف به پاچا صاحب شش درک، در خانقاہ حاضر بودیم؛ این خانقاہ در جوار پوهنتون کابل نزدیک به «سیلوی مرکزی» قرار داشت.

جاییکه خانقاہ دران دایر می‌شد اصلاً متعلق به جناب محمد عظیم گران از معاریف وقت بود؛ وی یکی از خانه‌های خود را برای خانقاہ وقف کرده بود.

خانقاہ «پاچا صاحب» ازاوایل «۱۹۶۰» به آنجا منتقل شده بود و بالای درب ورودی نوشته بودند: «خاک پای فقرا ازشش درک به اینجا نقل مکان نموده است».

خانقاہ پاچا صاحب در حلقات صوفیه کابل مقام مرکزی داشت و همه نحله‌های تصوف در کابل با آن متصل و دند و عمدۀ معاریف عرفان از کابل و ولایات افغانستان به محض رایشان می‌رسیدند و محافل منقبت خوانی هر روز جمعه در آنجا دایر می‌شد.

روز جمعه صبح زود، دوستان در آنجا گردیدند، تعداد حاضران تا دو صد نفرمی‌رسید، عده‌یی از حاضران همیشه می‌آمدند و از ارادتمندان پاچا صاحب بودند؛ عده‌یی هم، شامل معاریف شهر، بعضًا حاضر می‌شدند که همه در اتاق اصلی در محضر پاچا صاحب گردیدند، به هرتازه وارد یک پیاله نقل توزیع می‌گردید و جای نشستن به وی اشاره می‌شد.

صارف خانقاہ از طریق پول وقفی که ارادتمندان پاچا صاحب رضا کارانه تقدیم می‌کردند، پرداخت می‌شد؛ از میان ایشان مرحوم خلیفه نورمحمد رنگریز و مرحوم خواجه محمد صدیق زرگر را باید نام برد؛ هر روز جمعه نماز جماعت به امامت مرحوم خواجه محمد طاهر، از مقربان «پاچا صاحب» برگزار می‌گردید؛ و پس از صرف نان، منقبت خوانی و ذکر تا شام دوام می‌یافت.

در میان حلقه‌منقبت خوانان مرحوم حاجی غلام حسین، صوفی رجب علی، خلیفه غلام سخی، خلیفه حبیب الله و دیگران همیشه حاضر می‌بودند، حلقه‌ذکر به خلیفه گی مرحوم حاجی محمد ابراهیم دایر می‌شد که بر علاوه منقبت خوانان غیر حرفوی هم می‌خوانند، ضمناً بخاطر دارم شخص‌ریش سفیدی را که همیشه همان یک غزل را می‌خواند:

سرم الفتی ندارد به سریر پادشا هی
به سرم فتاده روزی هوس برنه پا یی

وبعد درگوشی می‌درخود فرو میرفت و می‌گریست؛ در این محافل برابر و همسانی غریبی در میان حاضران ساری می‌شد و درب‌های دنیا مرموز شور و حال بروی همه گشوده می‌گشت.

در یکی از همین روزها من، که در مشایعت پدرم جناب مرحوم دکتور سید عبید الله روغ در آنجا حضور می‌یافتم و در این هنگام یازده سال داشتم، ناظر ورود جوانی تندست به محفل بودم وی کلاه شبانه یی بر سرو و پتویی بردوش داشت، احترام کرد و به گوشی نشست و پس از چندی خود را به نام معرفی کرد و اجازت خواست منقبت بخواند؛ به وی اجازت داده نه شد؛ کسی وی رانمی شناخت و پاچا صاحب درباره لقب «میر» که بر نام وی بود، شک بر شده بودند؛ در جریان یکی دو جمیع بعدی مرحوم حاجی غلام حسین نعت خوان و سایر آشنایان پا در میان شدند و روشن ساختند که این جوان از سلاله «میر» های کابل می‌آید که از شخصیت‌های سرشناس آن یکی هم «میر صاحب قصاب کوچه» بوده است.

پاچا صاحب با «میر صایب» قصاب کوچه سابقه معرفت تصوفی داشتند و مراتب تصوف را تحت نظر جناب ایشان پیموده بودند و در اخیر خود جناب میر صایب قصاب کوچه ایشان را به جای خود در منصب مرجع تصوف تنصیب کرده بودند؛ این بود که جوان را تبرک کردند، به وی دعا دادند و خرقه پوشانیدند و وی منقبت خوان اصلی محفل پاچا صاحب شد و تا هنگام رحلت پاچا صایب در سال «۱۹۷۳» میلادی وی همیشه و در هر شب جمعه حاضر می‌بود، این جوان همان میر فخر الدین آغا بود.

میر فخر الدین آغا، صدای دلنشین و ملکوتی و حنجره‌ای توانا و خستگی ناپذیر داشت؛ آرام آرام همه زندگی وی به نعت خواندن وقف شد، وی روزهای جمعه در محضر «پاچا صاحب» مجرایی میداد و بعد در سایر روزهای هفته در سایر خانقاھ‌های کابل حاضر بود و آوازه‌ه آواز و شخصیت صوفیانه او کم از محیط کابل فراتر رفت و همه گیر شد.

میر فخر الدین آغا پس از رحلت «پاچا صایب» نیز هر شام چارشنبه بر سر مزار جناب ایشان در زیارت شاه دو شمشیره ولی، در کابل حاضر میشد و محفل منقبت و ذکر خوانی دایر میکرد و در سایر خانقاھ‌های کابل و مزار جابر انصار صاحب در کابل و مزار شاه ولایتمااب در مزار شریف به منادی روح اسلامی مردم مبدل شد.

صوفی عشقی و طریقه نقشبندیه:

- صوفی غلام نبی «عشقی» فرزند شیرمحمد مشهور به «داده شیر» است که در سال (۱۳۱۲ هجری شمسی) در منطقه بنام (شهر کنه‌ئی کابل) چشم به دنیا گشود.

صوفی عشقی یکی از صوفیان نامدار طریقت نقشبندیه، مردی صاحبدل و شاعری توانای کشور ما است، در بخارا از حلقه‌های مثنوی خوانی و بیدل خوانی و زیارت حضرت شاه نقشبند «رح» مستفید شده و به سیر و سلوک صوفیانه پرداخته است. چنانچه که او در مورد سلسله و طریقت خویش، چنین بیان میکند:

به کار عاشقی بندم خدایا - شهید دشت میوندم خدایا
شفا بخش از کرم دردی دلم را - مکن محتاج گل قدم خدایا
اگرسوزی و اگرسازی تو دانی - به هر حالت که خرسندم خدایا
میان مجرم بزم محبت - بسوزان همچو اسپندم خدایا
بدست کندک مژگان خوبان - شده عمری نظر بندم خدایا
به میدان فلاش خوب رویا - گهی وندو گهی رندم خدایا
ترا معلوم باشد جاگه من - که از زیر سمر قندم خدایا
شده گر بود و باشم در بخارا - زه کوهستان قو قدم خدایا
رسانم در مزار شاه نقشبند - که در این سلسله بندم خدایا
اگر می بود گلرویان وفادار - از ایشان دل نمی کندم خدایا

صوفی عشقی صاحب در این دنیای فانی؛ در ایمانداری و جوانمردی زیست! او با تفکر سالم انسانی، در دنیای عرفان و تصوف در جمع یاران و اخلاصمندان با قلب پر محبت و صداقت؛ توام با عشق و محبت، به سیر و سلوک پرداخت.

صوفی عشقی «عشق حقیقی و اخلاصمندی» را برای دوستان و مخلصین خود درس داد و آن را با سبک ساده و روان وطنی، در اشعارش با طم شرین و دلپزیر؛ بیان کرد و هم برای نسل آینده اهل علم و فرهنگ؛ به میراث و یادگار گذشت.

صوفی عشقی بتاریخ (۹ سرطان ۱۳۵۸ هجری شمسی) درسن «هشتاد و هفت» ساله گی دنیای فانی را لبیک گفت و جنازه او به اشتراک صدھا تن علماء، دانشمندان، مردمیان، اخلاصمندان، دوستان و اقارب، در منطقه «شهدائی صالحین شهر کابل»؛ به خاک سپرده شد.

طريقت چشتیه

طريقت چشتیه توسط ابو احمد ابدال چشتی که مرید ابو اسحق شا میست و از سال (۲۹۰ - ۳۵۵ هجری) زندگی داشت انتشار یافت که بعد آپرسش ابو محمد که از سال (۲۳۱ - ۴۱۱ هجری) می زیست ، رهبری طريقت شد و متعاقباً ابو یوسف چشتی (۳۷۵ - ۴۵۹ هجری) و مودود چشتی (۳۴۰ - ۴۲۷ هجری) سلسله این طريقت را توسعه بخشیدند.

پیروان طريقت چشتیه مراسم چله نشینی را اجرا میکنند، آنها چهل روز در خلوت را به روی غیر میبینند و خواب را ترک میکنند.
پیروان چشتیه اهل سماع هستند و میگویند که سماع به عنوان واسطه ارتقا «روح و دل » با درگاه الهی بوده و هم زمینه تهذیب و پرورش روحانی و فکری شخص مبتدی به شمار میرود.

طريقه چشتیه در افغانستان:

طريقت چشتیه در کشور هندوستان به سعی خواجه معین الدین حسن چشتی اجمیری که از سال (۵۳۷ - ۶۳۲ ق) زندگی داشت و مریدش خواجه قطب الدین بختیار کاکی (۵۸۲ - ۶۳۴ هجری) و بابا فرید گنج شکر کابلی (۵۸۵ - ۶۶۴ هجری) و نظم الدین دھلوی متوفی (۷۲۵ هجری) به اوج رسید و از آن طريق به افغانستان انتشار یافت.

طريقت چشتیه در ولایت « هرات و کابل » افغانستان انتشار و مرکزیت اختیار کرد که در ولایت هرات پیر اصلی این طريقت مرحوم سید محمد عثمان چشتی مودودی بود .

مرحوم چشتی شخصیت فاضل و توانایی بود و در عرصه مطالعات عرفانی منابعی چون: فتوحات مکیه ابن عربی، مثنوی معنوی مولانا، و مکتوبات امام ربانی محدد الف ثانی را برای مریدان خویش ، تدریس می کرد.

همچنان باید خاطر نشان ساخت که :

مرحوم چشتی با مرحوم علامه سید جلال الدین « آشتیانی » و با برخی مولوی شناسان غرب تعامل علمی داشت. و بعد از وفات ایشان، پسرش سید احمد شاه « چشتی مولودی » سرپرست طريقت چشتیه ولایت هرات را به عهده گرفت.

رحمان بابا و طریقت چشتیه:

زه عاشق یم سروکارمی دی له عشقه
نه خلیل نه داود زی یم نه مومند

عبدالرحمن فرزند عبدالستار ملقب به «بابا» در سال «۱۰۴۲» هجری در منطقه مومند مشرقی، افغانستان متولد و در سال «۱۱۱۸» هجری چشم از دنیا فانی بست. رحمان بابا عالم، شاعر معروف، صوفی متفکر، و مرشد طریقت «چشتیه» بود که برعلاوه اشعار «اخلاقی، مذهبی و اجتماعی» اشعار تصوفی و بخصوص مورد وحدت الوجود و وحدت الشهود سروده است.

رحمان بابا در مورد «معرفت» چنین گفته است:
«معرفت! کلید اساسی «تصوف» است.»

چی دا هسی معرفت ئی پری پیروز کرو
په رحمان باندی منت د پاک مولی دی
چی د خدای له معرفته خبر نه دی
هغه واړه که بیدار دی هم اوده دی
معرفت د خدای خرگند دی په هرڅه کښی
ستره کی و خوره چی خوک هو مره نظر نه کا
په دوی کښی به ورنه شی تر توحیده
خو ضمیر دی خالی نه شی له اشواکه

رحمان بابا در راه وصول حقیقت به ریاضت و مجاہدت پرداخت و از اجتماع دوری کرد، بالاخره مراجعات مکرری علماء و اهل تصوف باعث آن شد تا این عارف کامل، به جمع مخلصینش؛ دوباره ظاهر گردد، که در مورد چنین سروده است:

زه رحمان کناره خوبنوم له عالمه
باری ستا سترکو رسوا کرم په عالم کي

چی په شان لکه وحشی په صحراء خوبن یم
هسي رنگ ددي عالمه تنها خوبن یم

چی بی لاس د عقل نه رسی اسمان ته
خو دا عشق دی چی پر عرش کرسی قدم بردي

ده د عشقه پیدا کری دا دنیا خدای
د همه و مخلوقاتو پلار دی دا

قوالی خوانی در طریقه چشتیه:

- طریقت چشتیه در کابل؛ در همه خانقاہ‌ها ترویج میشود، اما مرکز اصلی آن خانقاہ خواجه غریب نواز شهر کابل است که از طرف محترم عبدالصبور «مسکین چشتی» رهبری میشود.

در خانقاہ چشتیه بیشتر هنرمندان مشهور عرصه موسیقی بخصوص: مرحوم استاد سرآهنگ، استاد سید عمر، استاد رحیم امانی و برخی دیگر استادان موسیقی عرفانی را اجرا می‌کردند.

- آقای مجید «سپند» مرید و قوالی خوان خانقاہ «خواجه غریب نواز» واقع کوچه علی رضا خان شهر کهنه ئی کابل، در مورد قوالی خوانی، چنین گفت: (در طریقت چشتیه «یک دل بودن، همدل بودن، خود رانه دیدن و دیگران را دیدن.» معیار عده است و قوالی طریقت آن است که در آن وصف «خداوند تعالی، رسول الله و خواجه طریقت» موجود باشد، اهل طریقت و یا شنونده را به وجودی ثانوی ببرد و باعث آن شود تا وجودی آن توام با دلش به شور آید و در حالت سمع، به درگاه حق تعالی غرق شود.)

- رحیم «غفاری» که از جمله قوالی خوانان مشهور وطن ماست؛ در یکی از صحبت هایش در شهر لندن کشور انگلستان چنین گفت:

«تمام خانقاہ‌های طریقه چشتیه مبارکه در شهر کابل، از سلسله «نیازی» هستند؛ که من هم از جمله غلامان دروازه این طریقت مبارکه هستم. بخصوص زمانیکه در هندوستان اقامت داشتم به حضور حضرت شاه نیاز احمد صاحب؛ که از جمله مرشدان طریقه چشتیه مبارکه است و در تصوف رتبه عظیم دارد، مشرف

شدم و اجازه ایشان را در بعضی عرصه‌ها وصول کردم و به همین اساس اشعار صوفیانه آنها را برای برادران درویش طریقت در شب‌های جمعه میخوانم، تا از لذت و فیض شان، مستفید گردد. ضمناً آقای غفاری افزود: قوالی خوانی برای اولین بار توسط امیر خسرو «دلهوی» به زبان دری ایجاد شده است.»

طريقت مولویه

طريقت مولویه منسوب به مولانا جلال الدين محمد بلخی؛ فرزند بهاالدین الولد سلطان العلما، که در ششم ربیع الاول سال (۶۰۴) در شهر بلخ (افغانستان) متولد شده، میباشد.

جلال الدین محمد «بلخی» معروف به (مولوی) مثنوی سرا و شاعر معروف در قرن هفتم هجری است و در جمادی الآخر سال (۶۷۲ هجری) در شهر قونیه وفات کرد و جنازه او را در جوار مقبره پدرش که موسوم به باغ سلطان یا ارم باگچه بود، بخاک سپرند.

در روز تشیح جنازه مولانا «پیرو جوان، فقیر و غنی» همه با هم بر سر و سینه میزند و حتی نصاری و یهود در پیش جنازه او انجیل و تورات میخوانند و تا چهل روز سوگواری ادامه یافت.

قابل تذکر است که طريقت بنام «مولویه» و آئین آن بعد از وفات مولانا توسط فرزندش بنام «سلطان ولد» ترتیب و تنظم گردید که موصوف مدت سی سال «طريقت مولویه» را رهبری کرد.

از طريقه مولویه دو سلسله (پوست نشینان و ارشادیه) سر چشمہ گرفته و امتیاز ظاهری این طريقت، کلاه بلند درویشی است.

پیروان طريقه مولویه معتقد به وحدت شهودی هستند و توجه به وجود و سماع، قول و ترانه از مختصات آن است.
مولانا جلال الدين محمد بلخی به «قال و قیل» اعتقاد داشت، ولی بعد از اینکه با شمس تبریزی ملاقات کرد به «احوال» نیز اعتقاد یافت که درمورد چنین نقل می کنند:

(زمانیکه شمس به روم آمد، و مولانا را ملاقات کرد، مولانا در آن موقع در کنار حوضی نشسته و کتابی چند در نزد او بود. شمس از مولانا پرسید: این چه مصحف است؟
مولانا گفت: این هارا قال و قیل گویند، ترا با آن چه کار؟
شمس کتاب ها را در آب انداخته و مولانا را متحیر ساخت.
پس از روی تاسف و تاثر روی بد و کرده گفت:

ای درویش! چندین علوم بود که دیگر یافت نمی شود، فاسد و ضایع ساختی؟
شمس دست دراز کرده، کتاب ها را از آب بیرون آورد، بدون آن که آب در آن اثر کرده باشد.

مولانا از این مشاهده پرسید :
این چه سری بود که به ظهر پیوست ؟

شمس گفت: این ذوق و حال است ، ترا از آن چه خبر؟

پس از این مولانا بلخی مرید ، شمس تبریزی گشت و مدت شش ماه با ایشان در خلوت صحبت کرد ، و این ملاقات باعث آن شد تا مولانا به « حال » نیز اعتقاد یافت.

کتب مناقب مولانا همه یک سخنند که وی پس از این خلوت شیوه کار و رفتار خود را دگرگون ساخت و به جای پیشنهادی و مجلس عظم به سماع و محضر غنای صوفیان نشست و به چرخیدن و رقصیدن و دست افساندن و شعرهای عارفه خواندن پرداخت.

حتی یاران و شاگردان و خویشان مولانا با نظری غرش آلد به شمس می نگریستند و رفتار و گفتار او را بر خلاف ظاهر شریعت می دانستند از شفیقتگی مولانا به وی سخت آزرده خاطر شدند و به ملامت و سرزنش او برخاستند ولی مولانا سرگرم کار خود بود و آنهمه پندها و اندرز ها در گوش او جز بادی نمی نمود.
ولی با انهم مولانا چنین می گوید:

در مدرسه عشق اگر قال بود - کی فرق میان قال با حال بود
در عشق ندارد هیچ مفتی فتوی - در عشق زبان مفتیان لال بود

طريقه مولویه در افغانستان زمینه نفوذ نه یافت ، ولی با آنهم در بعضی ولایات کشور،
خصوص (کابل ، بدخشنان ، هرات ، غزنی و مزارشریف) شب نیشنی های معروف
به بنام (مثنوی خوانی) رواج یافت و همچنان اکثریت مردم افغانستان با اثر مهم
مولانا بنام (مثنوی معنوی) معرفت دارند که شاگردان مدارس دینی و اقسام مختلف
علمی آن را مطالعه میکنند و از آن حظ و لذت معنوی میبرند.

رقص و سماع در طريقه « مولویه »:

مولانا جلال الدین محمد « بلخی » رقص و سماع را در طريقت رواج داد و در رابطه به
آن چنین گفته است:

(چون مشاهده کردیم که به هیچ نوع به طريق حق مایل نبودند و از اسرار الهی
محروم می ماندند به طريق لطافت سماع و شعر موزون که طباع مردم را موافق
افتاده است ، آن معانی را در خورد ایشان دادیم .)

بعد از وفات مولانا ، فرزندش بنام « سلطان ولد » رقص و سماع را که پدرش با
الهامات خود آنها را پرورانده بود ، رونق بیشتر داد و بدین اساس پیروان طريقت
« مولویه » معتقد اند که رقص صوفیانه شان « رقص برای خدا » است و همچنان
چرخ زدن به مفهوم حرکت ستارگان به دور خورشید و یا رقص پروانه به دور

شمع می باشد که این خود به معنی « فنا شدن » در راه خدا برای وصول « بصیرت آن حق تعالی میباشد.

در اجرای مراسم « رقص صوفیانه » ، قالینچه ای سرخ رنگ که نشانه « اتحاد با عالم شهود » میباشد ؛ انداخته شده ، بعد از آن که شیخ طریقت در وسط دایره ای « مریدان » قرار گرفت ، محفل با تلاوت قرآن عظیم الشان و نعمت شریف آغاز میگردد.

نوازندگان روپروری « شیخ » می نشینند و سکوتی که در پی تلاوت قرآن و نعمت بر مجلس سایه افگنده با صدای طبل شکسته می شود ، پس از آن تکنوازی « نی » « آغاز میگردد و « مریدان » به دنبال « شیخ » در دایره تالار استاده شده و به یکدیگر بشكل احترام ، سرت تعظیم فرو می آورند.

رقص با نخستین سلام « مرید » آغاز می شود و با بوسه ای بر دست « شیخ » از او برای سمع اجازه می طلب و مرشد سمعا ، او را به جای خود رهنما می کند. نوازندهان و خوانندهان شروع به خواندن می کنند ، « شیخ » در جای خود ایستاده و مریدان بر دور او باز می شوند ، می چرخدند و آهسته ذکر « الله ، الله ، الله » را زیر لب تکرار می کنند.

این بخش از محفل که تقریباً « ۰۰ دقیقه » طول می کشد ، برای « چهار بار » تکرار می شود و در چهارمین سلام شخصاً « شیخ » نیز به رقص ملحق می شود.

در این نظم خورشید ؛ البته « شیخ » بمثابه « خورشید » و « مریدان » به بمثابه « ستارگان » تشبيه شده که به دور خود و به دو « شیخ » چرخ می زند و همچنان در حالت چرخ زنان همه باهم دست راستشان را برای کسب رحمت الهی به سوی آسمان بلند کرده تا آن را به « قلب » خود انتقال دهند و به همین شکل با پایین آوردن دست چپ از « قلب » به سوی زمین ؛ میخواهند « زمین » را نیز از رحمت الهی ، سیراب سازند.

هنگامی که یک نفر پای خود را محکم به زمین می کوبد ، دیگری دنباله کار او را مگیرد و رقص را ادامه می دهد که در این موقع فراز و فرود پای راست دائماً با ذکر نام « الله ، الله ، الله » همراه است.

در پایان مراسم ، مریدان « هو ، هو » کنان به یکدیگر ملحق شده و با ذکر و ادائی نماز به روح « مولانا و شمس تبریزی » دعای مغفرت مینمایند.

شیخ سعد الدین انصاری و افکار مولانا:

شیخ سعد الدین انصاری معروف به حاجی صاحب « ده یحیی » یکی از متصوفین مشهور ، عارف ، شاعر توانا ، نویسنده نامدار و مرشد طریقه نقشبندیه است که بتاریخ « ۱۳۲۹ قمری » چشم از دنیا بست و در منطقه بنام ده یحیی ، قریه « بیک فرسخ » واقع سمت غرب شهر کابل ، به خاک سپرده شد .

شیخ انصاری بیان کننده افکار جدید در روند راه مولانا جلال الدین محمد بلخی است، در وحدت الشهودی قدم گذاشت و مفاهیم که مولانا چند قرن گذشته بیان میکرد ، آن را دوباره احیا کرد .

چنانچه سروده است :

شور عشق من که دروی قصه های معنوی است
پیش نافهمان معنی شعر و افسون آمده

حاجی صاحب « ده یحیی » علاوه بر علم ، فضل ، شور ، وجود ، کسب تصوف و معرفت ، آثار زیاد در علم تصوف ، معرفت و حقائق دارد که مشهور ترین آنها : « شور عشق ، شورش عشق ، جوش عشق ، جوشش عشق ، سوز عشق ، ساز عشق ، نیرنگ عشق ، فرهنگ عشق ، اهنگ عشق ، عین الایمان ، کشف المحققین ، تفسیر معدن الاسرار ، معیار الكشوف ، مرآت الجمال و غیره » میباشد.

طريقت نعمت الله

طريقت نعمت الله منسوب به شاه نعمت الله ولی بوده که در سال (٨٣٤ هجری) به عمر یکصد و سه سالگی وفات یافته و در ماهان کرمان مدفون میباشد.

از طريقت نعمت الله شاخه های مختلف منشعب شده، در کشور ایران پیروانی دارد و عقیده به وحدت وجود از مختصات آن است.

طريقت نعمت الله توسط قوم سادات در سال (٧٣٧ الی ٧٨٨ هجری) به ولایات (بامیان، وردک و قندھار) افغانستان انتشار داده شد که هریک: سید قلندر، سید یخ سوز رهبری این طريقت را به عهده داشتند و به شاخه های صوفی اهل تشیع منسوب میباشند.

شاه نعمت الله صورتی زیبا و هفت خال در روی خود داشت، لباس از جنس کرباس به تن میکرد و دستار می بست.

دلی مطمین، قلبی آرام و سرشار ازنشاط داشته و هیچ وقت غم جهان را نمی خورد و در نهایت سلامت و تندرستی جسمی و روحی زیست.

یکی از خصوصیات شاه ولی حقیقت جویی و ولی طلبی اوست که سالها در پی مراد خود به بسیاری شهرها مسافت کرد و در این راه از خود استقامت و پایداری و سخت کوشی نشان می داد که در بین عرفان کم نظیر است.

شاه ولی با مهربانی زیر دستان رفتار میکرد و بر خلاف بسیاری از اهل تصوف دارای مال و مکنت و حشمت فراوان بوده و مریدان و هواخواهان و حتی سلاطین سایر بلادها تحائف قیمتی را برایش می فرستادند؛ که از جمله میتوان از سلطان شهاب الدین احمد بهمنی متوفی سال ٨٣٨ هجری قمری، پادشاه دکن هندوستان نام برد.

پیر طريقت، بعد از «یکصد و سه سال و چهار ماه و هشت روز» در روز پنچشنبه ۲۲ ربیع سال ٨٣٤ هجری قمری» داعی اجل را لبیک گفت و بنا بر سفارش، بابا حاجی نظام الدین کیجی او را غسل داد.

چنانچه او در زمان حیات فرموده بود که: هیچکس به غیر قطب زمان بر من نماز نگذارد و هنگام فوت ایشان مریدان منتظر بودند چه کسی بر او نماز می گذارد که در همان موقع سید شمس الدین ابراهیم بمی از بم رسیده و بر او نماز می گزارد و مریدان پشت سر او نماز می گذارند و جنازه او را در ماهان اوردند و در خانقه خود شاه که قبلًا وصیت کرده بودند، به خاک سپرده شد.

شاه نعمت الله ولی نویسنده، محقق و شاعر معروف تصوف بود و خود را به نام (نعمت الله، سید و سید نعمت الله) تخلص کرده است.

شاه نعمت الله ولی مورد صوفی « درویش » چنین گفته است:

- ای درویش ! درویشی پاسداری دلهاست ؛ اگر همت آن را نداری که دلی را پاس داری و شاد سازی به هوش باش تا دلی از تو نرنجد که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست.

- ای درویش ! انسانها دو گروه اند و رفتار و پندارشان یا سازنده است یا مخرب ، گروه اول را با محبت و تشویق مددگار باش و گروه دوم را با دوستی و تفاهم هدایت و ارشاد کن .

- ای درویش ! به هر که محبت کردی فراموش کن ؛ اما هر که به تو نیکی کرد از یاد مبر ! حق ناشناسی و ناسپاسی و فراموش کردن استاد نه تنها شایسته درویش نیست چنین فردی از دایره انسانیت بیرون و از حیوان ، پست تر است .

فصل هفتم

- خانقاہ های شهر کابل:

« - خانقاہ « خلیفه صاحب »، - خانقاہ خلیفه صاحب مسگری، - خانقاہ خلیفه صاحب ، - خانقاہ پاچا صاحب، - خانقاہ مولانا « فیضانی »، - خانقاہ « بهادر خان »، - خانقاہ قادریه شریفه، - خانقاہ میر واعظ کابلی ، - خانقاہ سید حمدالله « حامد »، - خانقاہ « سرشاری » ، - خانقاہ حضرت خواجه غریب نواز ، - خانقاہ پهلوان، - خانقاہ انچی باغبانان چهاردھی، - خانقاہ علاء الدین علیا، - خانقاہ مرشد سید گلاب، - خانقاہ مرشد سید غریب، - خانقاہ دهمزنگ، - خانقاہ صحبت خانه، - خانقاہ بابه اخوی، - خانقاہ کاکری ها، - خانقاہ حضرت ابراهیم خلیل اللہ - خانقاہ حضرت امام حسین « رض »، و - خانقاہ حضرت امام حسین « رض » برکی شهر آشہر کابل. »

خانقاہ های شهر کابل

۱- خانقاہ « خلیفه صاحب »:

- خلیفه صاحب عبدالرحیم از جمله صوفیان با نفوذ طریقت نقشبندیه بود ، درگذر پرانچه شهر قدیم کابل ، خانقاہی مشهوری داشت . بعد از اینکه « خلیفه صاحب » داعی اجل را لبیک گفت ، برادر زاده ائی شان ، بنام « صوفی عبدالغنی » مسؤولیت رهبری خانقاہ را به عهده گرفت.

صوفی صاحب ! عالم مجتهد ، نویسنده و شاعر توانای کشور ما بود ، ایشان اردمدنان زیادی در کابل و ولایات افغانستان داشت ، و همچنان کتب متعددی را به رشته تحریر در آورده ، که از اثار عمدۀ شان « کلیات مراد حقیقت و دیوان صوفی عبدالغنی » میباشد.

صوفی عبدالغنی در برج عقرب ۱۳۴۹ هجری شمسی به عمر « ۷۷ سالگی » ، چشم از جهان پوشید و مسؤولیت رهبری خانقاہ به عهده پسر بزرگوارشان بنام « حاجی عبدالغیاث » گذاشته شد که موصوف پیرامون فعالیت خانقاہ « خلیفه صاحب » با من « مولف » چنین معلومات ارائه فرمود :

(بعد از وفات مرحوم خلیفه صاحب عبدالرحیم ، امور پیشبرد خانقاہ به پدر مرحوم صوفی عبدالغنی « زینکوگراف » رسید . پدرم استاد عبدالغنی بر علاوه اینکه مدت « ۴۵ سال » ، شعبات زینکوگرافی مطابع دولتی افغانستان را رهبری میکرد و مصدر خدمات شایان به وطن شد ، همچنان امور خانقاہ را به اخلاص مندی به پیش میردند .

دريغا ! به پدر بزرگوارم داعیه اجل رسید و به عالم جاودانی شتافت ، و متعاقباً امور خانقاہ را به تاسی از وصیت شان ، رهبری میکردم .

خانقاہ « خلیفه صاحب » محل تجمع اخلاقمندان ، ارادمندان اهل طریقت ، و درویشان بود ، که آنها در شب های جمعه و بخصوص شب های یازد هم هرماه ، خاص بخاطر رضای خداوند تعالی ؟ دورهم با هم جمع میشدند و به « عبادت ، ذکر جلی ، کتاب خوانی ، نعت خوانی ، غزلخوانی و قولی خوانی » تا دم صبح ، می پرداختند .

۲- خانقاہ خلیفہ صاحب مسگری:

خلیفہ صاحب مسگری یکی از بزرگان بانفوذ طریقت نقشبندیه بوده که در گذر مسگری شهر قدیم کابل، خانقاہ مشهور بنام خویش داشت.

خلیفہ صاحب اردتمنдан زیادی داشت و دروازه‌های خانقاہ ایشان همیشه به روی اهل طریقت و فقیران، باز بود.

۳- خانقاہ خلیفہ صاحب:

خانقاہ «خلیفہ صاحب» در «واصل آباد چهاردهی کابل» موقعیت داشت و مربوط طریقه نقشبندیه بود.

خلیفہ صاحب بابه جان «محمد علی جان آغا فرزند خلیفہ صاحب قربان علی» یکی از جمله روحانیون بانفوذ بود.

خادم خانقاہ خلیفہ صاحب «لا لا پاینده» بود، که متعاقباً جان محمد و لالاعلی حسین مسؤولیت آن را به عهده داشتند.

۴- خانقاہ پاچا صاحب:

مرحوم پاچا صاحب سید حفیظ الله، از سلا‌لهء سادات کنر معروف به پاچا صاحب شش درک کابل بود، که خانقاہ شان از اوایل «۱۹۶۰» در جوار پوهنتون کابل نزدیک به «سیلوی مرکزی» انتقال کرد.

خانقاہ «پاچا صاحب» مربوط طریقه نقشبندیه بود و محافل «نعمت، مناجات، ذکر و منقبت خوانی» در آنجا دایر می‌شد.

۵- خانقاہ مولانا «فیضانی»:

خانقاہ مولانا عطا محمد «فیضانی» در جوار شفاخانه روانی منطقه «گولانی کارتنه سه شهر کابل» موقعیت دارد، مربوط طریقه قادریه است که بنام «اموزشگاه معنوی مکتب توحید» نیز شهرت دارد.

مولانا عطاء الله «فیضانی» ولد میا خیر محمد «کاکر» ولد جمعه خان است که به تاریخ «۱۲ حمل ۱۳۰۰ هجری شمسی» در ولایت قندهار افغانستان، چشم به جهان گشوده است.

مولانا «فیضانی» در دههای «۱۳۳۰» هجری شمسی «آواز اصلاح طلبانه خود را بلند کرد و به تعداد «پنجاه دو جلد» کتاب در عرصه‌های مختلف نوشته است که پسر بزرگوارش مولانا معتصم بالله «مذهبی» مسؤولیت رهبری «اموزشگاه معنوی مکتب توحید» به عهده دارد.

۶- خانقاہ « بهادر خان »:

خانقاہ « بهادر خان » مربوط به پیر بهادرجان است که ابتدأ در منطقه قلعه زمانخان شهرکابل و بعداً به حصه دوم خیر خانه مینه ناحیه یازدهم شهر کابل ، نقل مکان کرد . در راس خانقاہ متذکره ، عبدالوکیل مشهور به « بهادر جان » قرار دارد و در آن روش شاخه های « امراریه ، معصومیه ، هاشمیه ، بهادریه و همچنان از طریقه های نقشبندیه و قادریه » پیش برده میشود.

۷- خانقاہ قادریه شریفه:

خانقاہ بنام « قادریه شریفه » مربوط طریقه قادریه است که در منطقه کلوله پشتہ شهرکابل موقعیت دارد و مسؤولیت آن به عهده حاجی محمد حسین خان می باشد.

۸- خانقاہ میر واعظ کابلی:

خانقاہ « میر واعظ کابلی » در کوچه بارانه شهر قدیم کابل در جوار زیارت « میر واعظ کابلی » موقعیت دارد و مربوط طریقه « قادریه » میباشد.

۹- خانقاہ سید حماله « حامد »:

خانقاہ سید حماله « حامد » در منطقه باغ علیمردان شهرکابل موقعیت دارد که مربوط طریقه نقشبندیه مجددیه « حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی » میباشد.

۱۰- خانقاہ « سرشاری »:

- خانقاہ « سرشاری » مربوط طریقه چشتیه بود ، که در مورد آن آقای ننگیالی « سرشاری » چنین می گوید :

(پدر مرحوم سید مظفر الدین شاه « سرشاری ») که در مرادخانی کابل سکونت داشت و اکثر مردمان آن دیار به اسم شان آشنائی کامل دارند ، شبی در خواب دید که پدر مرحوم شان سید نصرالدین شاه و پدر کلان شان سید علی شاه که هر دو در تپه سلام مدفون اند ، از ایشان میخواهند که مراد خوانی را ترک گفته و در جوار تربت شان در تپه سلام مسکن گزین شوند و خانقاہی را بنا نماید .

پدرم این خواب را به فال نیک گرفته و بعد از مشوره با فامیل و دوستان ، شروع به بنای این آشیانه درویشی نمود و بعد از اکمال آن هر شب جمعه محلی بود برای گرد همایی فقیران و درویشان و روندگان راه حقیقت .

البته تطبیق شرایط خانقاہ در کشور عزیز ما افغانستان تا سرزمین های دیگر مشرق زمین
فرق داشت که بگونه مثال:

در خانقاہ طریقت سهوردیه؛ ساز و سرائیدن نبوده، بلکه پیروان شان شب را در
« نعت و مناجات خوانی، ذکر و منقبت خوانی » به پایان می رسانند.

اما! در خانقاہ طریقه چشتیه که خانقاہ پدر مرحوم نیز از آن جمله بود؛ بر علاوه
مطلوب متذکره، سازو آواز و غزلخوانی نیز شامل بود که در آن استادانی موسیقی
هریک؛ استاد سراهنگ، استاد رحیم بخش، استاد نتو، استاد شیدا، استاد موسی
قاسمی، استاد یعقوب قاسمی، استاد ترانه ساز، استاد امیر محمد، و برخی دیگر از
هنرمندان در شب های جمعه برای نعت خوانی و غزلخوانی شرکت می کردند.

۱۱- خانقاہ حضرت خواجه غریب نواز:

خانقاہ حضرت « خواجه غریب نواز » در منطقه کوچه علی رضا خان شهر قدیم شهر
کابل موقعیت دارد، مربوط طریقه « چشتیه » است.

خانقاہ توسط مولوی یارمحمد « کابلی » مازون و خلیفه شاه نیاز احمد « چشتی » تاسیس
شد و شب های جمعه محل تجمع اهل طریقت میباشد که شب خویش را در « نعت،
قوالی و غزل خوانی » سپری مینمایند.

سلسله خانقاہ غریب نواز:

« خواجه معین الدین چشتی ملقب به غریب نواز، خواجه قطب الدین بختیاری، باپه
فرید گنج شکر، نظام الدین اولیا، خواجه حسن سجزی، ابو سید احمد چشتی، شاه نیاز
احمد، مولوی یارمحمد کابلی ».

- آقای مجید « سپند » مرید و قوالی خوان طریقت چشتیه، از فعالیت و چشم دید
خویش در مورد خانقاہ « خواجه غریب نواز » چنین قصه می کند:

(از ساعت یک بجۀ روز پنچشنبه، درویشان و اهل طریقت چشتیه در خانقاہی
« خواجه غریب نواز » گردیدم جمع میشوند و به عبادت پروردگار عالمیان، میپردازند.
بعد از ادائی نماز خفتن که بشکل جماعت خوانده میشود، « چای و شیر و حلوا »
توزیع گردیده و نعت خوانی آغاز میگردد.

زمانیکه شب به پخته گی رفت، قوالی خوانی از طرف من و هریک؛ (گل محمد
جان و نورجان) آغاز میگردد و تا دم نماز صبح آدامه دارد، البته قابل یاداوری است
که پسран استاد شیدا، استاد هاشم و دیگران ... نیز در محافل خانقاہی ما اشتراک
مینمایند و به درویشان مجرائی میدهند.

۱۲ - خانقاہ پهلوان صاحب:

خانقاہ پهلوان صاحب مربوط به صوفی میرمحمد مشهور به « پهلوان » صاحب فرزند شیخ صوفی شیرمحمد است که در سال « ۱۱۸۷ هجری شمسی » در منطقه عاشقان و عارفان شهر قدیم کابل ، از جانب پدر بزرگوارش صوفی صاحب تاسیس شد و از جمله مشهور ترین خانقاہ های طریقه « نقشبندیه » در شهر کابل میباشد.

قابل تذکر است که : در رابطه به تاریخچه « خانقاہ پهلوان صاحب » چنین نوشته اند :

« در سال « ۱۱۸۶ هجری شمسی » زمانی که امیر تیمورشاه عزم سفر از کندهار به کابل را نمود؛ آب و هوای گوارای کابل دل شاه را روش نموده هر طرف گشت و گذار نموده به زیارت و اماکن مقدسه رفت و اتحاف دعا نمود و پایتخت کشور را از کندهار به کابل انتقال داد .

در این سفر، سالک حقانی، قطب ربانی، جناب صوفی شیرمحمد که در طریقه و تصوف از جمله صاحبدلان معروف زمان خود به شمارمی رفت با امیرتیمور درانی همراه بود.

جناب صوفی صاحب از ارشاد سلوک به طریقه نقشبندیه از عارف مولا صوفی احمد الله لغمانی کسب نموده است جناب صوفی صاحب که قلبش از نور عرفان چراغان بود؛ کابل را محل مناسب و بسیار عالی برای علم تصوف یافت.

صوفی صاحب خود را از شاه مجازی برید و به شاه حقیقی صاحب، همیشه به عاشقان و عارفان خواجه صفا آمده به درگاه الهی عجز و نیاز می نمود، تا اینکه در منطقه عاشقان و عارفان در سال « ۱۱۸۷ هجری خورشیدی » خانقاہی را بنیانگذاری نموده که آفتاب عرفان از آنجا طلوع کرد.

صوفی صاحب فرزند زنده دلی را که از نور عرفان منور بوده ، تربیه نمود که به نام میرمحمد مشهور به پهلوان (رح) یاد میگردید که بعداً خانقاہ به نام آن پسر بزرگوارش مسمی گردیده و تا امروز به این نام یاد میگردد.

جناب صوفی صاحب مریدان، اخلاص مندان زیادی را تربیه نموده که مشهور ترین شان قرار ذیل است:

شیخ میرسعبدالدین که در مسجد سه دکان عاشقان و عارفان امام و مدرس بود. ملاه لام میر خلیفه صاحب عبدالغفار شیرین . که مسجدی به نام وی در باغ قاضی کابل موجود است کلام که درگذر لغمانی چاریکار مدفون است و کتاب قلمی بسیار شیرین دارد. سلسله ارشاد خانقاہ از صوفی صاحب بر میرسعبدالدین ، بعداً به میرمحمد مشهور به پهلوان ، بعداً به امیرخان ، بعداً به جناب شیراحمد و بعداً به سید احمدخان ، بعداً به نوراحمدخان و از او به امیرمحمدخان و بعد به فضل احمدخان بعد به صالح محمدخان و بعد هم اجازه خلافت به قیوم جان رسید .

جناب قیوم جان سلسله ارشاد را به روز جمعه برج میزان سال « ۱۳۷۱ هجری خورشیدی » برای الحاج محمد احسان صیقل تسلیم نمود.
که اکنون کارباز سازی آن توسط خدمت گار صادق اهل شریعت و طریقت به شکل پخته و اساسی اعمار گردیده است.

۱۳ - خانقاہ انچی باغانان چهاردھی:

خانقاہ « انچی باغانان چهاردھی » توسط عبدالستار خان بتاریخ « ۶ سرطان ۱۳۱۶ هجری شمسی » ایجاد گردیده و مربوط طریقه « چشتیه » میباشد که بعد از وفات شان پرسش بنام « شیر آقا جان » مسؤولیت امور خانقاہ را به عهده گرفت.

۱۴ - خانقاہ علاو الدین علیا:

خانقاہ « علاو الدین علیا » مربوط خلیفه صاحب گل آغا جان میباشد که در سال « ۱۳۰۱ هجری شمسی » از طرف مولانا محمد جان تاسیس گردیده است.

۱۵ - خانقاہ مرشد سید گلاب:

خانقاہ مرشد سید گلاب در باغ علیمردان شهر قدیم کابل موقعیت دارد و در سال « ۱۱۹۱ هجری قمری » ایجاد گردیده است که در آن چهار طریقه « قادریه، نقشبندیه، سهروردیه و چشتیه » بدون موسیقی در حلقه ذکر و نعت خوانی پیش برده میشود.

۱۶ - خانقاہ مرشد سید غریب:

خانقاہ مرشد سید غریب در منطقه بینی حصار کابل موقعیت داشت ، در جمع « بیست و یک خانقاہ » در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان ، در شهر کابل فعالیت داشتند به امر امیر مسدود گردید.

قابل تذکر است که : در خانقاہ مرشد سید غریب ، فقط طریقه چشتیه پیش برده میشد و توسط مولوی یارمحمد کابلی و مازون و خلیفه شاه نیاز احمد چشتی تاسیس شده است .

۱۷ - خانقاہ دهمزنگ:

خانقاہ دهمزنگ در کوچه کلالی دهمزنگ موقعیت دارد و شاخه از خلیفه صاحب انچی باغانان است.

۱۸ - خانقاہ صحبت خانه:

خانقاہ « صحبت خانه » در منطقه کارتہ پروان شهر کابل موقعیت دارد ، مربوط به طریق « ناجیه » است که توسط اختر محمد مشهور به « بابه جان » مرید جناب عبدالستار « انجی باغبانان شهر کابل » بنیاد گذاری شده است.

ناجیه طریقه جدید است که در کشورهای « هندوستان ، ایران ، پاکستان » پیروان دارد واز آن طریق داخل افغانستان گردیده است. ذکر در طریقه ناجیه وجود ندارد ، بلکه صحبت های تبلیغی غرض « تذکیه و تنبیه نفس و تصفیه روح و قلب » صورت میگیرد.

۱۹ - خانقاہ بابه انخوی:

خانقاہ بابه انخوی مشهور به « بابای خوردی « رح » بوده که در جوار زیارت ببابای انخوی معروف به ببابای خودی « رح » موقعیت دارد.

۲۰ - خانقاہ کاکری ها:

خانقاہ کاکری ها در قلعه موسی شهر کابل موقعیت دارد و در سال « ۱۳۷۴ هجری شمسی » به فعالیت خویش دوباره آغاز کرد و ظهر روز های جمعه پیروان طریقه های « قادریه ، نقشبندیه و چشتیه » در آنجا تجمع میشوند.

۲۱ - خانقاہ حضرت ابراهیم خلیل الله:

خانقاہ حضرت ابراهیم خلیل الله در منطقه فرملنی های شهر قدیم کابل موقعیت دارد که مسؤولیت آن به عهده پسر سید مهدی ولد سید میران میباشد.

۲۲ - خانقاہ حضرت امام حسین « رض »:

خانقاہ حضرت امام حسین « رض » بنام فقیر خانه امام حسین « رض » بوده و شاخه از خانقاہ غوث الاعظم دستگیر میباشد ، که در کوچه کدگرهای ناحیه اول شهر قدیم کابل موقعیت دارد و خادم آن سید عمر میباشد.

۲۳ - خانقاہ حضرت امام حسین « رض » برکی شهر آ شهرا آ شهر کابل:

خانقاہ حضرت امام حسین « رض » در منطقه برکی شهر آ شهرا آ شهر کابل موقعیت دارد که مسؤولیت آن به عهده سید نجیب آقا میباشد.

فصل هشتم

- عرفان

- یقین چیست ؟

- فرق بین وحدت وجودی و وحدت شهودی

عرفان

عرفان در اصطلاح عبارت از (شناسایی ، شناخت و معرفت) می باشد و مراد شناسایی حق است و نام علمی است از علوم الهی که موضوع شناخت آن حق و اسماء و صفات اوست و ضمناً راه و روشی است که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده اند.

عرفان و شناسایی حق به دو طریق میسر است:

اول : به طریق استدلال از اثر به موثر و از فعل به صفت و از صفات به ذات ، و این مخصوص علماء است.

دوم : به طریق تصفیه با طن و تخلیه سر از غیر و تخلیه روح ؛ البته این معرفت خاصه انبیا ، اولیا و عرفاست.

باید گفت که این طریق عرفان ، معرفت کشفی و شهودی بوده که بدون مجنوب مطلق (طاعت ، عبادت قلبی و نفسی و قلبی و روحی و سری و خفی) میسر نیست.

عرفا عقیده دارند که برای رسیدن به حق و حقیقت باید مراحلی را طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت برطبق استعداد خود اگاهی حاصل کند و تفاوت آنها با حکما این است که تنها گرد استدلال عقلی نمی گردند ، بلکه مبنای کار آنها بر شهود و کشف است.

عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش (بخش عملی و بخش نظری) است.

اول : عرفان عملی بیان کننده روابط و وظایف انسان با خودش ، با جهان و با خدا میباشد.

عرفان در این بخش مانند اخلاق است ، یعنی یک « علم » عملی است که این بخش عرفان « سیر و سلوک » نامیده می شود.

حافظ « شیرازی » چنین سروده است:

**همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم**

دوم : عرفان نظری به تفسیر هستی می پردازد و در باره خدا ، جهان و انسان بحث می نماید.

عرفان در این بخش خود مانند فلسفه الهی است که در مقام تفسیر و توضیح هستی است و همچنانکه فلسفه الهی برای خود موضوع ، مسایل و مبادی معرفی می نماید.

البته فلسفه در استدلالات خود تنها به مبادی و اصول عقلی تکیه می کند و عرفان مبادی و اصول به اصطلاح کشفی را مایه استدلال قرار می دهد و انگاه آنها را با زبان عقل توضیح می دهد.

- مولانا داکتر «سعید افغانی» دیدگاه خود را در رابطه به عرفان چنین نوشتہ است:

(برایم ثابت شده است : راهی که به حق می رساند ، همان سیر و شیوه گام های کسانی است که به سبب « عبادت ، زهد و معرفت » به زندگی معنوی رسیده اند ؛ و عرفان حقيقی تنها وسیله است برای رسیدن به معارف حقه .

مولانا سعید افغانی به ادامه مینویسد: در نزد من نیکوترین تعریف عرفان چنین میباشد:

عرفان علمی است که به سبب آن ریاضت قلب و مجاهدت نفس شناخته میشود ، به گونه ای که در انسان ذوق های مخصوص حاصل می شود و مشاهداتی به و قوع می پیوندد.

مولانا سعید افغانی درمورد دیدگاه خواجہ عبدالله انصاری و سهل تستری نوشتہ است:

خواجہ عبدالله انصاری میگوید:

عرفان عبارت از چهار امر: « صفا ، وفا ، فناء ، بقاء » است . سهل تستری گوید: عرفان ؛ صفا از تیرگی ها و بریدن از فکر و بریدن به سوی خدای تعالی است از خلق . « ۱ » (

۱- صفحات (۱۲ ، ۲۴۱ و ۲۴۳) کتاب « شیخ الاسلام عبدالله الانصاری الھروی » مولف: مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » ، ترجمه: عزیز الله علی زاده مالستانی .

یقین چیست؟

- یقین در لغت به معنی : بدون شک و شبّه، بی گمان ، بصیرت ، اطلاع، اطمینان، اعتقاد، باور، بصیرت، حتمی، قطع، مسلم است.

- یقین در اصطلاح دیدن ذوات است به قوه ایمان که تمام آنها ساخته شده رب العزت اند ، که آن را سه مرتبه است:

مرتبه اول : عوام علماء را .

مرتبه دوم : خواص علماء اولیاء را .

مرتبه سوم : انبیاء علیهم السلام را .

یقین به سه درجه است : (علم اليقين ، عین اليقين و حق اليقين)

۱- **علم اليقين** : علم اليقين عبارت است از آنچه که حاصل می شود از فکر و نظر « تصدیق و تائید از امری که بدرجه اطمینان تام و قطعی نه رسیده باشد ».

۲- **عین اليقين** : عین اليقين عبارت است از آنچه که حاصل میشود از دیدن و معاینه کردن . « البته در حال مشاهده کردن باشد ». .

۳- **حق اليقين**: حق اليقين عبارت است از آنچه که حاصل میشود از اجتماع هر دو فکر و دیدن .

همچنان : حق اليقين به معنی متحد شدن وجود با واقعیت است؛ به نحوی که هیچ گونه راه شک و تردیدی به آن برای انسان نمایند و واقعیت خارجی یا موجودیت انسان یکی گردد.

یادداشت :

حق اليقين: « البته به وصول معرفت حق با تهذیب نفس و سلوک نفسانی برسد ، در مورد باید گفت که عقل برای شناخت حق اليقين در آلهیات حد و انتهای ندارد ». .

فرق بین وحدت وجودی و وحدت شهودی

- وحدت وجودی:

- پیروان وحدت وجودی معتقد هستند که : به جز ذات رب العالمین ، اصلاً وجودی و موجودی نیست و غیراللهی همه لاموجود است .

«لاموجود الا الله» (مدارهستی بخش و حقیقت هستی حق تعالی است و جز او حقیقتی وجودی نیست)

چنانچه شیخ محی الدین «ابن العربي» پیر طریقت خاتمیه و بنیانگذار مکتب وحدت الوجود چنین گفته است:

(حقیقت هستی در ذات خودش یگانه است ؛ اگر ما کثراتی در عالم می بینیم، مربوط به تعینات و ظهورات آن هستی واحد است و یا به عبارتی دیگر همه هستی مظہر یک ذات واحد است.

و یا ! وحدت ، یعنی یکتایی و یکی بودن و مراد از وجود ، حقیقت وجود حق است و وحدت وجود ، یعنی آنکه وجود واحد حقیقی است و وجود اشیاً عبارت از تجلی حق به صورت اشیاً است و کثرات مراتب ، امور اعتباری اند و از غایت تجدد فیض رحمانی ، تعینات اکوان نمودی دارند .)

- پیروان وحدت وجودی معتقد هستند که : عالم عین خدا و خدا عین عالم است ، و با سیروسلوک در تلاش هستند تا با کشف و شهود به نورو نیاز رب العزت معرفت یابند.

شیخ عطار سروده است:

زهی فر حضور نور آن ذات - که بر ذره می تابد ز ذرات

- وحدت شهودی:

- پیروان وحدت شهودی معتقد هستند که : سالک یا عارف بعد از سپری نمودن سیر و سکون به مرحله و یا درجه‌ئی میرسد که به جز ذات حق تعالی ، چیزی دیگر را نمی بیند و فقط در جستجو است تا رحمت و انوار الهی ؛ نصیب آئینه قلبش گردد.

(سالک به مقامی دست می یابد که به جز یک واقعیت چیز دیگری را شهود نمیکند) مولانا بلخی سروده است:

در جسم ما چون جان تویی در جان ها جانان تویی
صورت تویی ، معنی تویی ، پیدا تویی پنهان تویی

- پیروان وحدت شهودی معتقد هستند که : عالم تجلی پرتو حُسن خدا است ، نه عین خدا ! پیوسته با طی مراحل سیرو سکوک در تلاش هستند تا با کشف و شهود به نار و ناز خدا عشق بورزند.

- شیخ محمد صادق مجددی پیر طریقت « نقشبندیه مجددی » در مورد وحدت « وجودی و شهودی » چنین نوشته است:

(توحید شهودی یکی دیدن است ، یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد و توحید وجودی یک موجود دانستن است و غیر او را معدوم انگاشتن و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن .

پس توحید وجودی از قبیل علم اليقین آمد و توحید شهودی از قسم عین اليقین .

توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بی این توحید متحقق نمیشود و عین اليقین بی آن میسر نمی شود ، زیرا که رویت یکی به استیلا او مستلزم عدم رویت ماسوی اوست به خلاف توحید وجودی که نه چنین است ، یعنی ضروری نیست چه علم اليقین بی آن معرفت حاصل است ، چه علم اليقین مستلزم نفی ماسوی او نیست .

ضمناً به ادامه مطلب ؛ در صفحه « ۹۲ » چنین نوشته است:

توحید شهودی را با این صورت مثالی او فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم به امری در آن موطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهودی مشهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی وجود ماسوی میکند و نفی حکمی است از احکام از مقوله علم ، حیرت و علم با یک دیگر جمع نمیشود .

پس ثابت شد که توحید وجودی از مقام عین اليقین برهه ندارد . آری : صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق اليقین است ، میرساند و در آن موطن علم و حیرت جمع میشود ، و علمی که بی حیرت است و پیش از حیرت است ، علم اليقین است ... « ۱ »)

۱ - صفحه « ۹۱ و ۹۲ » کتاب : رهنماي طریق در طریقه سیدنا ابو بکر الصدیق « رض » ، مولف : حضرت محمد صادق المجددی ، معروف به « آقایگل صاحب »

فصل تهم

- هفت وادی عرفان « هفت شهر عشق »:
« طلب ، عشق ، معرفت ، استغنا ، توحید ، حیرت ، فنا و بقا »

هفت وادی عرفان

« هفت شهر عشق »

وادی در اصطلاح ادبیات به « صحرا و بیابان » معنی شده و در عرفان عبارت از « سیر و سلوک » سالک؛ با خاطر وصول معرفت الهی است.

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در مورد چنین نوشته است:

(شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری در سالهای اخیر زندگی خویش، کتب « صد میدان و منازل السائرين » را تحت بررسی مجدد قرار داد و به تعقیب آن رساله کوچک را نوشت و در آن ده مقام « اراده، زهد، توکل، صبر، حزن، خوف، رجا، شکر، محبت و شوق » را که منازل اهل شرح هستند و سیر به سوی حقیقت است، توضیح داد و همچنان این مقامات را به سه مرتبه « آغاز عزم سیر، دخول در غربت و حصول مشاهده جاذبه در طریق فنا و طریق توحید » تقسیم کرد و چنین گفت:

کسانی که بین « خوف و رجا » سیر به سوی دوستی و محبت میکند بنام « مرید »، کسانی که از وادی « تفرقه » بیرون شده، بنام « مراد » و دسته سوم بنام « مذوبان و دلباختگان » میباشند. « ۱ ».)

شیخ ابو حامد فرید الدین محمد « عطار » که بنام « پیر معرفت » نیز شهرت داشت، در کتاب « منطق الطیر » خویش، به هفت وادی « طلب، عشق، معرفت، استغناه، توحید، حیرت و فنا » اشاره نمود و متعقد است که سالک باید برای وصول آن به نفس مطمئنه برسد، چنانچه سروده است:

گفت مارا هفت وادی در ره است
چون گذشتی هفت وادی درگه است
وانیامد در جهان زین راه کس
نیست از فرسنگ آن آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه چون
چون دهندت آگهی ای ناصبور
چون شدند آنجایگه گم سربر
کی خبر بازت دهد از بی خبر
هست وادی طلب آغاز کار
وادی عشق است از آن پس، بی کنار

۱ - صفحات (۹۳ و ۱۱۰) کتاب « شیخ الاسلام عبدالله الانصاری الھروی » مولف: مولانا محمد سعید « سعید افغانی »، ترجمه: عزیز الله علی زاده مالستانی.

پس سیم و ادیست آن معرفت
پس چهارم وادی استغنى صفت
هست پنجم وادی توحید پاک
پس ششم وادی حیرت صعب ناک
هفتمین ، وادی فقرست و فنا
بعد از این روی روش نبود ترا
در کشش افتی ، روش گم گرددت
گر بود یک قطره قلزم گرددت

- مولانا جلال الدین محمد بلخی در مورد سیر و سلوک سالک میگوید : « در هر وادی این شهر کشف الشهودی عاشقانه نهفته است و سالک با شوق و جذبه فراوان با سری بدون دستار و پایی بر همه به دنبال آن است با چشم دل به جایی می رسد که چشم سر قادر به دیدن آن نیست و عقل خیره سر قادر به درک آن ، اینجا شهر عشق است و عقل جرئت وارد شدن به آن حریم مقدس را ندارد ... » که چنین سروده است :

هفت شهر عشق راعطر گشت
ماهنوز اندر خم یک کوچه ایم

۱- طلب:

طلب در لغت به معنی « خواستن ، جستن و طلبیدن » است و در اصطلاح عبارت از معرفت خداوند تعالی به دلیل و وجودان میباشد .
طلب در اصطلاح صوفیان عبور سالک از لذات نفسانی است تا پرده پندار از روی حقیقت براندازد و از کثرت به وحدت رود .

در این مرحله سالک باید با متأنیت و دلیری گام بگذارد و اراده قوی و آهینی داشته باشد ، بخاطر اینکه این وادی پر خطری است فلهذا ! سالک پیوسته بکوشید تا هدف و مقصود خود را که توصل به حق و حقیقت « به درگاه الهی » است ، با قبول همه مشکلات و بدون ترس و وحشت ؛ حاصل نماید . چنانچه عطار میگوید :

ملک اینجا بایدت انداختن
ملک اینجا بایدت در باختن
در میان خونت باید آمدن
وز همه بیرونت باید آمدن
چون نماند هیچ معلومت به دست
دل بباید پاک کردن از هرچه هست
چون دل تو پاک گردد از صفات
تافتن گیرد ز حضرت نور ذات

۲- عشق:

عشق «دوستی و محبت» را گویند ، و عشق و محبت ؛ یکی از عالی ترین و مهمترین احوال عارف و از مهمترین مبانی و اصول تصوف بشمار میرود ، بخاطر اینکه عشق حقیقی ؛ آتشی سوزان، بحری بی پایان ، الفت رحمانی و الهام شوقی است! چنانچه عطار میگوید :

عشق مهم ترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است ، درک مینماید.

کس درین وادی بجز آتش مباد
وان که آتش نیست عیشش خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود
گرم رو و سوزنده و سرکش بود
عاقبت اندیش نبود یک زمان
درکشد خوش خوش بر آتش صد جهان

زمانیکه سالک در وادی عشق قدم می گذارد ، وجودش ملامال از محبت ، شوق و مستی می گردد ، در آتش سوزان و تب و تاب آن می سوزد و حظ می برد.

چنانچه استاد امین الدین «سعیدی» درمورد چنین نوشته است :

(الهی ! مقصد سفر من رسیدن به دیدار تو است ، به من قوت ده و قلبم را از بدسریتان به بیم افگن و انس خود را و انس بندگانی که دوستداران و بندگانی متواضع تو اند در قلبم بیافزا و قلبم را به محبت خویش مشغول بدار. «۱»)

- خواجه بزرگ عبدالله انصاری «پیر هرات» می فرماید :

« محبت تعلق دل است بین همت و انس ، در بذل (برای محبوب) محبت از نخستین وادی های فنا است . »

- مولانا جلال الدین بلخی چنین سروده است :

چون قلم در عشق سبحانی رسید
هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

- مولانا ابوالمعانی عبدالقدار بیدل چنین سروده است :

دروادی عشق اگر دویدن باشد - بر جاده غیر خط کشیدن باشد
ما و سفری که همچو خط پر کار - هرجا برسی بخود رسیدن دارد

۱- کتاب « نماز راه ارتباط با خدا ، صفحه ۸۸ » مولف: استاد امین الدین « سعیدی »

۳- معرفت:

معرفت بمعنی « شناخت ، علم و دانش » است و در اصطلاح صوفیان ، علمی است که مسبوق به فکر باشد و قابل شک نباشد معرفت عبارت است شناخت خداوند تعالی است ، چنانچه « هجویری» در « کشف المحجوب » چنین گفته است:

« معرفت حیات دل بود به حق ، و اعراض سر جز از حق ، و ارزش هر کس به معرفت بود و هر که را معرفت نبود بی قیمت بود. نسبت به نفس خود و ذات حقیقت شناخت پیدا می کند و چشم دل و جان وی ، چشم سر و چشم درونی وی باز می شود و بنا به تعبیری در اینجاست که عارف پاکدل چشم جانش به حقایق و رموز دستورهای دین و هدف انبیاء باز می گردد . »

شیخ عطار در مورد وادی معرفت چنین سروده است:

چون بتا بد آفتا ب معرفت - از سپهر این ره عالی صفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش - بازیابد در حقیقت صدر خویش
سر در اتش همه روشن شود - گلخن دنیا بر او گلشن شود
مغز بیند از درون نه پوست او - خود نبیند ذره ای جز دوست او

۴- استغنا:

استغنا عبارت از « توانگری ، بی نیازی و قطع علاقه » را گویند. در مرحله وادی « استغنا » سالک چنان به « حق تعالی » متکی می گردد که از همه چیز و همه کس جز آن خداوند مهربان ، بی نیاز می گردد و خود را در کوه امن و رجا مستقی می یابد و از همه مال ، مقام و جلوه های وسوسه انگیز زندگی به یکباره گی دل و امیدش را قطع می کند.

- شیخ عطار مورد وادی معرفت می گوید:

هفت دریا یک شمر اینجا بود
هفت اخگر یک شر اینجا بود
هشت جنت نیز اینجا مرده ای است
هفت دوزخ همچون یخ افسرده ای است

- حافظ « شیرازی » سروده است:

بیار باده که در بارگاه استغنا
چه پاسبان و چه سلطان ، چه هوشیار و چه مست

۵- توحید:

توحید عبارت است از وحدانیت خداوند (ج) که شریک و مثل ندارد و صمد، قدیم، ازلی، ابدی، ظاهر و باطن است.

توحید در لغت حکم است بر اینکه چیزی یکی است و علم داشتن به یکی بودن آن است و در اصطلاح اهل تصوف تجرید ذات مقدس است از آن چه در «تصور، فهم، خیال، وهم و یا ذهن» اید.

زمانیکه عارف به مرحله توحید میرسد «چشم دل باز می‌کند که جان بیند» در این حال مشاهده می‌کند که در جهان «یکی هست و هیچ نیست جز او» و بر هر چه بنگرد فقط آن الله تعالی را می‌بیند. عطار در مورد توحید چنین سروده است:

رویها چون زین بیابان درکنند
جمله سر از یک گربیان برکنند
گر بسی بینی عدد، گر اندکی
آن یکی باشد درین ره در یکی
چون بسی باشد یک اندیش یک مدام
آن یک اندیش، یکی باشد تمام

۶- حیرت:

حیرت در لغت بمعنی «سرگردانی، حیران و متحیر» میباشد و در اصطلاح تصوف امریست که وارد می‌شود بر قلب عارف در موقع تأمل و حضور و تفکر. در مرحله وادی «حیرت»، در دل سالک «تأمل، تفکر، حضور، حیرت و سرگردانی» وارد میشود و او را متحیر می‌سازد و در طوفان فکرت و معرفت سرگردان و غرق می‌شود.

عطار در مورد وادی حیرت چنین سروده است :

مرد حیران چون رسد این جایگاه
در تحریر ماند و گم کرده راه
گر بدو گویند "مستی یانه ای؟
نیستی گویی که هستی یانه ای؟
در میانی یا برونی از میان؟
برکناری یانهانی یا عیان؟
فانی یا باقی یا هر دوی؟
یانه ای هردو، تویی یانه تویی?
گوید : اصلا می ندانم چیز من

وان ندانم هم ندانم نیز من
عاشقم اما ندانم بر کیم
نه مسلمانم نه کافر پس چیم
لیکن از عشقم ندارم آگهی
هم دلی پر عشق دارم هم تهی

۷- فنا:

فنا در اصطلاح ادبیات عبارت از (فنا شدن ، نیست شدن ، نیستی و زوال) را گویند و در اصطلاح صوفیه عبارت از مرحله اخیر در (سیرالی اللہ) است ، یعنی سیر برای رسیدن بحق میباشد.

فنا در اصطلاح تصوف سقوط او صاف مذمومه است از سالک ، که بوسیله کثرت ریاضت حاصل میگردد و ضمناً فنا عدم احساس سالک با عالم ملک و ملکوت و استغراق اوست در عظمت رب العزت و مشاهده حق تعالی؛ البته این مرحله ، مرحله نیستی و محو شدن سالک است از خود و بقای اوست در حق تعالی.

در این حال خود خواهی وی به همراه همه صفات مذموم و ناپسند نابود می شود و وجودش زنده می گردد به صفات پسندیده و محموده ذات یگانه و بی نیاز.

متصوفین به این باور هستند که « فنا » پایان راه سیرو سلوک « هفت وادی » و شروع بقاء بالله و یا شروع سیر فی الله است . در این حال سالک چنان غرق در گاه ذات حق و حقیقت شده که بدون خودش ، دیگران آن مرحله را دیده نمی توانند و به ایمان کامل می رسد.

چنانچه شیخ عطار سروده است:

بعد از این وادی فقر است و فنا
کی بود اینجا سخن گفتن روا
عین وادی فراموشی بود
گنگی و کری و بیهوشی بود

- کلابازی در کتاب « التعرف » چنین نوشته است:
فنا آن است که بنده از خواهشات و لذائذ و بهره فانی میشود و برای او در چیزی از آن تقاضا و خواهشی نمیباشد و حاسه تمیز را از دست می دهد ، بقای که به تعقیب آن می آید آن است که بنده از آنچه برای او است فانی میشود و به آنچه که برای خداوند سبحانه است باقی بماند، و گفته است:

بعضی میگویند فنا و بقا آن است که تمام حرکات بندۀ موافق حق باشد نه مخالف آن ، فانی از مخالفات بموافقات باشد و فانی از او صاف خود و باقی با وصف حق شود .

البته فنا و بقا در نزد کلا بازی ، فنا از تعظیم ما سوای الله و بقا در تعظیم الله است.

- ابوالقاسم « قشیری » در رابطه به فنا و بقاء چنین گفته است:

(فنا سقوط او صاف مذمومه و بقا قیام او صاف محموده است ، یعنی کسیکه در دنیا خود به قلب خود زهد نماید « یعنی ترک دنیا را از روی قلب نماید » برای او گفته میشود که از رغبت و میل خود فنا شده است وقتی در دنیا از رغبت خود فنا شود در انبات و رجوع خود بصدق باقی می ماند « پس مثل همچو یک انسانی که قلب او بدون ذکر پروردگارش چیزی باقی نماند کجا است ؟ ! ）

- خواجه عبدالله « انصاری » از چهار قسم فنا صحبت کرده است :

۱- فنا الخلق : آن است که سالک از هیچکس نترسد و به جز از ذات خداوند تبارک و تعالی ، به احدی دیگری رجا و امید نبرد.

۲- فنا الرغبه : سالک در این مرحله به جز از قرب خداوند سبحانه تعالی به هیچ چیز دیگر میل و رغبت نمیکند.

۳- فنا الاراده : هیچ آرزوی برای سالک باقی نمی ماند ، بلکه مانند مرده میباشد و هیچ چیزی را تقاضا نمی کند .

۴- فنا الافعال : برای سالک توانائی انجام هیچ فعلی باقی نمی ماند ، بلکه او انجام هر فعلی را از پروردگار خود اراده میکند.

۸ - بقا:

- بقا در اصطلاح ادبیات عبارت از (زیست ، زندگانی ، پایداری ، همیشگی و پایندگی) است و در اصطلاح صوفیه عبارت از مرحله اول در (سیر فی الله) میباشد ، که آن رسیدن بمراد و لمس و لذت کمالات قرب است .

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در مورد چنین نوشته است:
« خواجه عبدالله انصاری بقا را به سه درجه « بقای معلوم ، بقای مشهود و بقای حق » تقسیم و توضیح نموده است . »

شیخ عطار چنین سروده است:

چونکه گردی فانی مطلق ز خویش
هست مطلق گردی اندر لامکان

- ابو سعید خراز در مورد «فنا و بقا» چنین گفته است:

(فنا آن است که درسالک همه مرادات را از بین ببرد و بقاء آن است که همه مرادات
وی منحصر شود به خواست و مراد حق .)

- شیخ امین علاءالدین « نقشبندی »، چنین نوشته است:

(معنی فنا و بقا در نفی و اثبات در کلمه « لا الہ الا الله » گرفته میشود، زیرا کلمه
« لا الہ » عبادت هر موجودی را فنا میسازد و کلمه « الا الله » بقای عبادت را خاص
برای ذات یکتای الله متعال ثابت میگرداند . « ۱ »)

۱- صفحه « ۲۹۶ » کتاب حقیقت تصوف و .. ، مولف: شیخ امین علاءالدین « نقشبندی ».

فصل دهم

عناوین متفرقه:

(حق ، شريعت ، طريقت ، حقيقه ، توحيد ، عبادت ، عابد ، زاهد ، عارف ، سالك ، ولی ، شيخ ، خليفه ، پير، ملا ، استاد، امام ، مرشد ، مرید ، خانقاہ ، ذکر و سماع).

حق:

- حق در اصطلاح عبارت از (راستی ، درستی ، حقیقت ، سزاوار ، مستحق ، استحقاق ، عدل ، داد ، انصاف ، قدر و ارزش) می باشد.

- حق عبارت از خداوند تعالی « رب العالمین » است.

- حق الله است ، آن الله که بمعنى معبد بوده ، واجب الوجود است و تمام صفات کمالیه در آن ذات واحد و یگانه موجود است .

- حق ذات مقدس ، واحد ، یکتا ، بی نیاز ، شناوا ، بینا ، توانا ، دانا ، رحمان ، رحیم و ...) است.

چنانچه ابو حامد ، امام محمد غزالی در کتب « کیمیای سعادت » چنین نوشته است:

(اگاه باش که تو آفریده ای و تو را آفریدگاری است !
که آفریدگار همه عالم و هرچه در عالم است ، اوست ! او یکی است که وی را شریک و انباز نیست ، و یگانه است که وی را همتا نیست ، و همیشه بوده است ، که هستی وی را ابتد ا نیست ، و همیشه باشد که وجود وی را آخر نیست .

وی در ذات خود جوهر نیست و عرض نیست ، و وی را در هیچ کالبد فرود آمدن نیست ، و با هیچ چیز مانند نیست و وی را صورت نیست و چندی و چونی و چگونگی را به وی ، راه نیست و هرچه در خیال آید در خاطر آید - از کمیت و کیفیت ، وی از آن پاک است ، که آن همه ، صفات آفریدگار وی است ، و هرچه در عالم است ، همه زیر عرش است و عرش ، زیرا قدرت وی مسخر است و وی ، فوق عرش است .

توانایی وی ، بر کمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف را بدان راه نیست ، بلکه هرچه خواست کرد و هرچه میخواهد ، می کند . وی دانست بر هر چه دانستنی است و علم وی به همه چیز ها محیط است و هرچه در عالم است ، همه به خواست و ارادت وی است . و چنانکه دانست به هرچه دانستنی است ، بینا و شنوایت و به هرچه دیدنی است و شنیدنی است .

فرمان وی بر همه خلق ، واجب است و خبر وی ، از هرچه خبر داده راست است .
قرآن ، تورات ، انجیل ، زبور و همه کتب پیغمبران ، سخن وی است و سخن وی ، صفت وی است و همه صفات وی قدیم است و همیشه بوده است .

عالی و هر چه در عالم است ، همه آفریده وی است و هرچه آفرید ، چنان آفرید که از آن بهتر و نیکو تر نباشد و هر چه آفرید ، به عدل و حکمت آفرید و تمام آفرید و چنان آفرید که می بایست .

عالیم که آفرید از دو جنس آفرید ؛ عالم اجسام و عالم ارواح ، و هرکسی را مدتی تقدیر کرد که در این عالم باشد و آخران مدت ، اجل وی باشد ، که زیادت و نقصان را به وی راه نبود .

در قیامت ، که روز حساب و مكافات است ؛ جان را با کالبد دهد و همه را برانگیزد ، و آنگه همه را بر صراط گذرفرماید ، و صراط ، باریکترازموی و تیز تر از شمشیر است.

هر که در این عالم بر صراط مستقیم ، راست استاده باشد ، به آسانی به آن صراط می گذرد و هر که راه راست نداشته باشد ، بر صراط ، راه موفق نشده و به دوزخ افتاد. گروهی را بی حساب به بهشت فرستند و با گروهی حساب کنند به آسانی و گروهی به دشواری . و در آخر جمله ؛ جای کفار در دوزخ بوده ، که هرگز از آن خلاصی ندارند . چون ایزد تعالی ، این تقدیر کرده بود و اعمال و احوال آدمی ، چنان رانده بود که بعضی ، سبب سعادت وی بود و بعضی سبب شقاوت و آدمی از خویشتن ، آن نتواند شناخت ، به حکم فضل و رحمت خویش ، پیغمبران را آفرید و بفرمود تا کسانی را که در ازل ، بر کمال سعادت ایشان حکم کرده بود ، از این راز ، اگاه کنند و ایشان را پیغام داد و به خلق فرستاد تاراه سعادت و شقاوت ایشان را اشکار سازند ، هیچ کس را بر خدای عز و جل حجت نماید.

پس ، به آخر همه ، رسول ما را (صلی الله علیه وسلم) به خلق فرستاد و نبوت وی را به درجه کمال رسانید که هیچ زیادت را به وی ، راه نبود ، و بدان سبب وی را خاتم انبیا کرد که پس از وی ، هیچ پیغمبر دیگر نباشد .)

- ابوالجاد مجده «سنائی غزنوی» عارف ، شاعر و ادیب نمدارکه در سال « ۴۷۳ هجری قمری » در ولایت غزنی افغانستان چشم به دنیا گشوده ، در مورد چنین سروده است:

ای برآنده مه و خورشید
نقش بند جهان بیم و امید
ای به تو زنده جان ، چو جسم به جان
جسم و جان راز لطف توست توان
روح را هر نفس ز تو مددست
کرم و رحمت تو بی عددست
ای بسا مسجدی که رانده توست
وی بسا بت پرست خوانده توست
مه فانی شویم و تو باقی
همه مست توایم و تو ساقی
غرض ماز هر چه هست توئی
کارساز بلند و پست توئی
طعم ماز تو ، عنایت توست
رهبر ما به تو ، هدایت توست

شريعت ، طریقت و حقیقت:

شريعت علم است ، طریقت عمل است و حقیقت « الوصول الى الله » به عباره دیگر:

« شريعت گفت انبیاء است ، طریقت کرد انبیاء است و حقیقت دید انبیاء است . »

مولانا جلال الدين محمد « بلخی » پیر طریقت مولولیه در دفتر پنجم مثنوی خویش چنین نوشته است:

(شريعت همچون علم کيميا آموختن است ، از استاد يا از كتاب ؛ طریقت استعمال کردن داروها و مس را کيميا ماليدن و حقیقت زرشدن مس؛ کيميادانان بعلم کيميا شادند که ما اين علم را ميدانيم ، و عمل گنندگان به عمل کيميا شادند که ما زرشديم و از عمل کيميا آزاد شدیم ، « عتقاء الله » ايم . « کل حزب بما لديهم فرحون »)

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:
(خواجه عبدالله انصاری در نصایح خود گفته است : شريعت مانند جسد ، طریقت مانند قلب و حقیقت مانند روح است . « ۱ »)

حقیقت:

- حقیقت ظهور ذات حق است بی حجاب و تعینات و محو کثرات موہومه در اشعه انوار ذات .

- حقیقت عبارت از آن است که نسخ بر آن روانباشد و از عهد آدم تا فنای عالم حکم آن متساوی باشد چون معرفت خدا و صحت معاملت خود به خلوص نیت.

- حقیقت اقامت بنده باشد اندر محل وصل خداوند و وقوف سروی بر محل تنزیه .

شريعت:

- شريعت بمعنى « طریقه و روش » است در لغت به دو معنی استعمال شده است:

۱- جانیکه مردم از آنجا آب میگیرند ، بطورمثال « شرعت الابل » یعنی شتر بجانیکه آب میخورد ، رفت .

۲- راه راست ، چنانچه در ایت مبارکه امده است : (ثم جلعنک على شريعة من الامر فاتبعها) یعنی گردانیدیم تو را به راه راست ، از آن پیروی نما .

۱- صفحه « ۳۹۷ » كتاب بنام « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی » مولف : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

- شریعت عبارت از طریق دین است که شرع است و یا شریعت عبارت است از آنچه نسخ و تبدیل برآن روا باشد چون احکام و اوامر شریعت، و در لغت به معنی محلی است که آب می آشامند.

- شریعت در اصطلاح عبارت است از امور دینی که حضرت عزت عزشانه جهت بندگان به لسان پیغمبر تعین فرموده از اقوال و احکام که متابعت آن سبب انتظام امور معاش و معاد باشد و موجب حصول کمالات گردد و شامل احوال خواص و عوام بوده و جمیع امت در آن شریک باشد، چون شریعت مظہر فیض رحمانی است که رحمت عام است.

- مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی» چنین نوشته است:

(توحید در نزد شیخ الاسلام، این است که بند، خدای تعالی را از هر چیزی که در معرض حوادث قرار گیرد، منزه نماید؛ لیک از آن جایی که علم و معرفت بند امکان ندارد که به کنه وحدانیت که قائم به او تعالی است برسد، پس تنزیه عبد مر خدا را ناقص است).

بنابر این وحدانیتی که خداوند به ان متصف می شود، حقیقت آن از حد تعبیرات بندگان بیرون است، چنانچه سروده است:

گفته کس، کی تواند، وحدت واحد بود
هر کسی توحید او گوید، همی جاحد بود

ذکر توحید از کسی، کز نعت خود گوید سخن
عاریت باشد، چو باطل کرده واحد بود

هست توحید خدا، توحید از نزد خودش
دیگری گوید چو نقشش، نعت او لاحد بود «۱».

همچنان در رابطه به شریعت و حقیقت چنین گفته اند:

شریعت عبارت از طریق دین است که شرع است؛ شریعت چراغ است و حقیقت داغ است؛ شریعت بند است و حقیقت پند است، شریعت نیاز است و حقیقت ناز است، شریعت ارکان ظاهر است و حقیقت ارکان باطن است؛ شریعت خدمت است بر شریطت و حقیقت غربت است بر مشاهدت.

۱- صفحه «۳۵۴» کتاب بنام «شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی»
مولف: مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی».

طريقت:

- طريقت سیر خاص مرید است که مخصوص سالکان راه حق است ، مانند ترك دنيا و دوام ذکرو توجه به مبدا و تبتل و انزوا و دوام طهارت ووضو، و صدق و اخلاص و غير آن ؛ شريعت احکام ظاهر است و به منزله پوست است وطريقت احکام باطن است و منزلت مغز را دارد .

- طريقت رفتن از حادث به قدیم است که بعد از انکه از مقام فنا به مرتبت بقا رسید، گویند که از راه طريقت به حقیقت رسیده است).

- امام محمد غزالی ، در كتاب (احیا علوم الدین) چنین نوشته است :
(طريقت آمادگی و پیش اندختن جهاد با نفس و از بین بردن تمام صفات مذمومه و رشت و قطع تمام وابستگی های دنیائی و روی آوردن به قصد و اراده و همت حقیقی بذات واجب الوجود الله متعلق جل شانه میباشد .)

توحید:

- توحید اعتقاد به یگانگی الله سبحانه و تعالى است . و همچنان در لغت حکم کردن به واحد بودن شی و علم است به واحد بودن آن .

- توحید دراصطلاح عبارت از : خداوند (ج) را بدل یکی پنداشتن ، به زبان بر آن اقرار نمودن و یا مجرد پنداشتن ذات اقدس الهی است از تمام آن چیزهایکه در تصور و ذهن انسان میگردد ، میباشد.

- توحید اقرار به زبان و تصدیق به قلب است مبنی براینکه هیچ معبدی بجز از ذات مقدس الله نیست ، ذات او تعالی از جسم . جوهر، عرض ، حد و مقدار پاک است و به علم ، اراده ،سمع ، بصر ، کلام ، حیات ، قدرت ، خالقیتو تمام صفات کمال متصف است.

- ذوالنون مصری ، متوفی سال ٢٤٥ هجری چنین گفته است:
(ای خدای من ! به هیچ آواز حیوانی ، صدای درختی ، شرشر آبی ، الحان پرنده ، نغمه نم نم بارانی ، زوزه بادی و غرش رعدی گوش فرا نداده ام و نشنیده ام ، مگر آنکه همه شاهد بر وحدانیت ذات یکتای تو بوده اند و دلیل براینکه هیچ موجودی همتا و هم مانند با ذات احادیث تو وجود ندارد .)

- شیخ امین علالدین « نقشبندی » چنین نوشته است:
(توحید ایمان داشتن با این است که خداوند تعالی واحد است ، احد است ، فرد است ، بی نیاز است و هیچ موجودی مثل و مانند او نیست. از حضرت رسول کریم ﷺ دررابطه به صفات پروردگار سوال شدند ، که این سوره مبارک بالایش نازل گردید : « قل هو الله احد الله الصمد ، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوآ احدا)

«بگو آن خدای واحد و یکتا است آن خدای است که از همه عالم بی نیاز است . نه فرزندی زاده است و نه از کسی زاده شده است و هیچکس او را همسر و شریک و همتأثیر نیست ».

توحید آن است که بگوئی (لا اله الا الله) در حالیکه تصدیق کننده به قلب باشی . مقابل توحید ، شرک و کفر و الحاد است . « ۱ »)

توحید به سه قسم است:

(- توحید الربوبیتہ - توحید الالوهیتہ - توحید الاسماء والصفات)

- توحید الربوبیتہ:

توحید ربوبیت : داشتن عقیده راسخ مبنی بر اینکه الله (ج) رب هر چیز است و بدون او هیچ ربی وجود ندارد.

او خداوند (ج) خالق ، رازق و مالک ملک است ، آن طوریکه اراده اش باشد همان کار را می کند .

و یا به عباره دیگر:

الله تعالی خالق بندگان و روزی رساننده آنها است ، و اوست که به آنها زندگی می بخشد و سپس آنها را می میراند.

توحید ربوبیت یعنی منفرد دانستن الله تعالی به افعالی که مخصوص او است ، افعالی همچون خلق کردن و روزی رساندن .

چنانچه مولانا جلال الدین محمد « بلخی » سروده است :

همه شب فکر من این است و همه جا سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
از کجا آمده ام ؟ آمدمن بهر چه بود ؟
به کجا میروم آخر ننمائی وطنم ؟
مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرما
یا چه بودست مراد وی ازین ساختنم

۱ - صفحه « ۱۶۶ » کتاب حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه ، مولف : شیخ امین علالدین « نقشبندی ».

- توحید الالوهیت:

توحید الوهیت : داشتن عقیده راسخ مبنی بر اینکه خداوند (ج) واحد یگانه معبودی است که غیر او معبود دیگری وجود ندارد ، و تمام محبت ، اخلاص ، خوف و رجائی خود را خاص مربوط به الله (ج) خود میدانیم .

- توحید الوهیت عبادت نیز گفته می شود ، و مراد از آن این است که انسان تمام انواع عبادات را فقط برای الله تعالیٰ بجا بیاورد .
چون آن ذات حق و مقدس که فقط شایستگی عبادت شدن را دارد وغیر از او هیچکس ولو اینکه دارای مقام و منزلت والایی چه دنیوی و چه دینی باشد، شایستگی عبادت شدن را ندارد .
بنآ این همان توحیدی است که پروردگار عالمیان ، بخارط آن انبیاء و پیامبران (علیهم السلام) را بسوی امتهایشان مبعوث داشت ، و قرآن عظیم الشان ، بهترین شاهد بر این امراست .

توحیدالاسماء والصفات:

توحید اسماء و صفات : داشتن عقیده راسخ مبنی بر اینکه خداوند (ج) متصف است به تمام صفات کمال و پاک است از تمام صفات نقص ، او تعالیٰ واحد و لاشریک است در اسماء و خود و صفات خود .

عبادت:

- عبادت ؛ پرستش خدای متعال است و در لغت به معنی انقياد و خضوع را میگويند و در اصطلاح هر آن قول و یا عملی بوده که خداوند (ج) آن را دوست داشته باشد و به آن راضی می گردد .

- حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید : « افضل الناس من عشق العبادة » : گرامی ترین مردم کسی هستند که خداوند را از روی عشق ؟ عبادت و پرستش نماید .

« فان لم تكن تراه فانه يراك » اگر تو در وقت عبادت او تعالیٰ را دیده نمیتوانی پس در وقت عبادت او تعالیٰ ترا می بیند و باید طوری عبادت کنی که به مراقبت معبود خود معتقد باشی در این طریق بصورت جزم میفرمایند اگر تو اوتعالیٰ را نمی بینی او تعالیٰ ترا می بیند .

(الله را طوری باید عبادت کنی ؛ که تو او را در جریان عبادت می بینی ! البته هدف از این طور عبادت خالصانه ، دلیل تعظیم از وحدانیت ذات لا یزال ؛ بر قلب بندۀ مسلمان میباشد .)

- ابن تیمیه رحمه الله چنین گفته است:

(عبادت یعنی اطاعت کردن از اوامری که الله تعالی از طریق انبیاء ما را به آنها امر کرده ، است).

- نماز باید با خلوص نیت خواننده شود که در آن هیچگونه ریا موجود نباشد ، چنانچه خواجه عبدالله « انصاری » چنین گفته است:

«اللهی ! بیزارم از آن طاعتی که مرا به عجب آورد » ریا و عجب مذموم است به این سبب که در ریا و عجب شرک خفی نفس را استیلا می نماید.

- جواهر لعل و نهرو رهبر فقید هند چنین گفته است:

(من در روح خودم و هم در جهان یک خلای را احساس میکنم که هیچ چیزی نمیتواند جای این خلا را پر کند بجزیک معنویت ! که این نیروی معنوی عبارت از عبادت و دین است .)

- حکیم سنائی غزنوی سنایی از سال « ۴۳۷ تا ۵۳۵ » زندگی کرد و در قرآن شریف و حدیث و همچنان در علوم « کلام ، ادب ، لغت ، نجوم ، طب و موسیقی » مهارت خاص داشت ، در مورد چنین گفته است:

جز به دستوری " قال الله " يا قال الرسول
ره مرو، فرمان مده، حاجت مگو، حجت میار
چار گوهر، چار پایه عرش و شرع مصطفی
صدق و علم و شرح و مردی کاراین هرچار یار

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در کتاب بنام « مجموعه اندرزها » خویش در مورد عبادت ، چنین نوشته است:

(عبادت ؟ رکن اساسی مسلمانی است ! پس بر هر فرد مسلمان واجب است تا با خلوص نیت ، محبت و متکی بر ارشادات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ، فقط رب العالمین را پرستش و عبادت ، خالصانه نماید .)

- استاد امین الدین « سعیدی » در مورد عبادت چنین نوشته است:

(عبادت آن حالتی را می گویند که در آن انسان یک توجهی می کند از ناحیه باطنی خودش به حقیقتی که او را آفریده است و در آن حالت خودش را در فترت او می بیند ، خودش را به او نیاز مند و محتاج می بیند و یا به عباره دیگر عبادت سیری است که انسان از خلق به سوی خالق خویش بعمل می اورد . « ۱ »)

۱- کتاب « نماز راه ارتباط با خدا؛ صفحه (۲) » مولف: استاد امین الدین « سعیدی ».«

عبد ، زاهد و عارف:

درابطه به « عبد ، زاهد و عارف » ابن سينا عالم مشهور تصوف چنین گفته است: (عبد کسی است که بر انجام عبادت مانند نماز و روزه قیام کند و از دنیا بیزار نباشد ، زاهد کسی است که از لذایذ دنیا دوری کند و اعتمانی به ظواهر فریبای زندگی نداشته باشد و عارف کسی است که جویای اشراق نور حق بوده و باطنش را جایگاه انوار الهی قرار دهد.

« هر زاهدی عبد است ، ولی هر عابدی زاهد نیست و عارف اختلاطی است از عبد و زاهد ؛ یعنی هم از دنیا کناره می گیرد و هم به عبادت می پردازد . »)

- ابو محمد شرف الدین مصلح « سعدی » چنین سروده است :

صاحب دلی به مدرسه آمد از خانقاہ
 بشکست عهد صحبت اهل طریق را
 گفتمن میان عالم و عبد چه فرق بود
 تا اختیار کردی از آن این فریق را
 گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج
 وین جهد می کند که بگیرد غریق را

عبد:

- عبد در اصطلاح ادبیات عبارت « پرستنده ، پرستش کننده و عبادت کننده » را گویند.

- عبد کسی است که پیوسته بر فرایض و نوافل و وظایف مداومت کند ، از برای ثواب اخروی.

- عبد کسی است که عمر خود را در نماز برای اجرای تعالیم پروردگار خود گذاشتاده است.

- عبد کسی است که پیوسته بر فرایض و نوافل و وظایف مداومت کند ، از برای ثواب اخروی .

زاهد:

- زاهد در اصطلاح ادبیات بمعنی « باتقوا ، پرهیزگار ، دیندار . خداترس ، پاکدامن و گوشه نشین » را گویند. و در اصطلاح سالکان : زاهد ، آن را گویند که دائم متوجه آخرت باشد و از راحت و لذت دنیا احتراز کند .

- زاهد کسیست که از تمام خواهشات فریبینده دنیا تنفر نموده و خود را باز داشته است.

- زاهد یعنی معرض و روگرداننده از دنیا؛ یعنی کسی که از دنیا و بهره های آن دوری می کند.

- خواجه شمس الدین محمد «حافظ» سروده است:

Zahed چیست ترک بد گفتن
 عاشقی چیست ترک خود گفتن

- ابو محمد شرف الدین مصلح «سعدی» چنین گفته است:

« Zahed مهمان پادشاهی بود ، چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز بر خاستند بیش از آن کرد که عادت او ... »

- از ابو یزید «بسطامی» چنین نقل قول شده است:

(شهرت مردی را شنیدم که می گفتند در زهد و تقوی سرآمد زمان است.
به دیدن او راغب شدم .

یکی از یاران را گفتم مرا بنزد او رهنمایی کند.

وقتی بخانه او رسیدم دیدم از خانه خارج شد و بسوی مسجد رفت ، بدبال او داخل مسجد شدیم ، دیدم در حالی که روی قبله ایستاده بود ، آب دهان بر زمین انداخت.

او را سلام نگفتم و بدوستم گفتم برگردیم.

گفت مگر تو بدیدن این شخص نیامده ای ، جواب دادم .

بلی : اما او را دیدم روی قبله آب دهان خارج کرد و از آداب رسول الله اطاعت نکرد.
او را زاهد واقعی نمی دانم ، چه هر کس یکی از سنتهای پیغمبر را ترک گوید نمیتواند ادعای زهد و تقوی داشته باشد ، و بدون اینکه کلمه ای با او سخن بگوییم از مسجد خارج شدیم .)

- ابو سلیمان دارانی می گوید:
آن است که هر چه ترا از حق تعالی باز دارد آن را ترک کنی .

- سهل بن عبدالله تستری گفته است :
روی آوردن بندگان به خدا زهد است . زهد فرو افتادن رغبت است، بكلی از چیزی .

- شیخ حافظ درمورد زاهد چنین سروده است:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم و گر بد توبر و خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
همه کس طالب یارند چه هوشیار و چه مست
همه جا خانه عشقست چه مسجد چه کنشت
سر تسلیم من و خشت در میکده ها
مدعی گرنکند فهم سخن گو سروخشت
نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
تو پس پرده چه دانی که خوبست و که زشت
نه من از پرده تقوا بدر افتادم و بس
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
حافظا روز اجل گربک آری جامی
یکسر از کوی خرابات برندت به به

- شاعر عارف و صوفی عبدالقدیر «بیدل» چنین سروده است:

برو زاهد برای خویش هر کس مطلبی دارد
تو محو و من تغافل اشتیاق جنت و حورم

زهد چیست؟

- زهد : گذاشتن از دنیا به خاطر آخرت ؛ اعراض از دنیا.

- زهد : پاک ساختن قلب از وابسته‌گی به دنیا و مفاتن دنیا ، از جا و مال است .

- مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی» چنین نوشته است:

(خواجه عبدالله «انصاری» در نصائح خود گفته است که علامت زهد سه چیز:
«آرزوی کوتاه ، بی اعتماد بودن بر عملش و نزدیک دیدن اجل » است . « ۱ »)

- یحیی بن معاذ گفته است:

هیچ کس به حقیقت زهد نمیرسد تا سه خصلت « عمل بدون علاقه ، گفتار بدون طمع
وعزت بدون ریاست » دراو نباشد .

۱ - صفحه « ۳۹۴ » کتاب بنام « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی »
مولف : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

(زهد عبارت است از ترک ملذات دنیایی و امتناع از فعل خواهشات نفسانی . اگرچه این ملذات و خواهشات شرعاً مباح باشد ، تحمل تشنگی و گرسنگی روزه داشتن در تمام سال یا اکثر ماه ها ، غیر از ماه رمضان ، گوشه گیری و عدم اختلاط با مجتمع ، اقامت در مغاره ها ، در کوه ها ، قناعت به تناول گیاه ها و امتناع از تناول گوشت حیوانات حلال ، امتناع از ازدواج و اختیار تجرید.

این است معنی زهد ! شخصیکه این اعمال را عمل خود قرار میدهد او را زاهد می نامند ، وزهد به این معنی و مخصوص ملت اسلامیه نیست ، بلکه در امم و ملل و نحل دیگر ادیان هم موجود است « در بت پرست ها ، آتش پرست ها ، یهودی ها و نصاری ؟ زاهدین موجود و زهد معمول است ، خصوصاً در طایفه مجوس و بودایی ها .

ashxasicheh خود را از نعمت های مباحه محروم نموده و ایام عمر خود را به تحمل مشقت می گذرانند بکثربت موجود است طایفه ازین ها همواره دهن خود را بیک قطعه قماش بسته میکنند تا ذرات هواییه به دهن شان داخل نشوند.

جمعی بر یک تخته چوب میخ ها را کوبیه و طرف باریک آنرا آشکار ساخته با جسد بر هنر بالای این میخ ها می نشینند و هم بالای آن می خوابند و بعضی از مسلمان ها هم که از حکمت شریعت اسلامیه و لذات اذواق حضرات صوفیه واقف نیستند بعضی عادات زاهدین را پیروی می نمایند.

لهذا زهد از تصوف کرده عام است زیرا در امم و ملل و نحل دیگرهم موجود است و طایفه زهاد در این امم و ملل و نحل معروف . اما تصوف خاص و مخصوص امت حضرت سیدنا خیر البشر است عليه الصوہ و السلام . « ۱ »)

عارف:

- عارف کسی است که غرق تفکر و فنا در عظمت پروردگاربوده ، التجا و سوال میکند تا خداوند عزوجل قلب او را بنور معرفت خود پر و مملو نماید.

- عارف کسی است که از هستی خود محو و فانی شده باشد و عارف حقیقی به جز انسان کامل نیست.

۱ - کتاب « رهنمای طریق » صفحه « ۷ » ، مولف : محمد صادق « مجددی » .

- ابو حامد امام محمد « غزالی » در مورد عارف چنین گفته است: (بدان که سالک راه خدا اندک است و مدعیان دروغین فراوان ، ما برای عارف واقعی دو علامت قرار می دهیم : یکی اینکه سالک حقیقی ، تمام افعال و اقوال او مطابق میزان شریعت است ، دوم هیچگاه لباس تصوف در بر نمی کند ، تا اینکه اول به لباس اطاعت از اوامر شرع و رعایت نواهی آن ملبس نگردد .)

- عارف یعنی شناسانده و کسی است که حضرت باری سبحانه به عنایت خود او را به مرتبت شهود و اسماء صفات خود رسانیده باشد و این مقام به طریق حال و مکافته بروی ظاهر شده باشد.

- سری سقطی شاگرد کروخی پیرامون عارف چنین گفته است: (عارف مانند افتخار برهمه عالم میتابد و مانند زمین بار نیک و بد را به دوش می کشد و مانند آب مایه زندگانی همه دلها است و مانند آتش به همه پرتو افسانی میکند .)

- داکتر زرین کوب ، در کتاب (دائرة المعارف بزرگ اسلام) چنین نوشته است: (اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان « عرفان » و هرگاه با عنوان اجتماعی شان یاد شوند غالباً با عنوان « متصوفه » یاد می شوند .

- مولانا ابوالمعانی عبدالقدار « بیدل » چنین سروده است:

عارف که حقیقت الهی فهمید
در عالم بیخودی کماهی فهمید
آن رمز که گویند خیالی است جهان
تا چشم نبسته چه خواهی فهمید ؟

- « شیرازی » سروده است:

بیار باده که در بارگاه استغنا
چه پاسبان و چه سلطان ، چه هوشیار و چه مست

سالک:

- سالک در اصطلاح ادبیات بمعنی (راهرو ، رونده و سلوک) است.

- سالک کسی است که به طریقه تصفیه از مراتب به سیر رجوعی درگذشته و به تجلی احادیث در بحر وحدت و فانی و مستغرق شده باشد؛ صوفی که در راه طلب حقیقت گام می گذارد خود را سالک نامیده ابتدا به شناختن خود همت می گذارد و سپس در راه رسیدن به مقصود.

- سالک کسی است که در اثر مواظبت مقامات و طی مدارج معنوی و تحمل ریاضت در طریق وصول به حقیقت است.

- سالک مسافر الی الله ، رفتن از تقلید به اطلاع و از کثرت به وحدت است ، که سیر کشف هم می نامند و کسی را می گویند که به طریق سلوک به مرتبه و مقامی رسد که از اصل و حقیقت خود آگاه شود و بداند که او همین صورت و نقش نیست.

- مشایخ صوفیه سالکان را حسب علوم ذوقیه به سه طایفه: (مقربین ، خواص مؤمنین ، عامه مؤمنین) تقسیم نموده اند ، که این طوایف سه گانه در عرف صوفیه به نام « اخص الخواص ، خاص و عام » نامیده شده است.

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:

(خواجه عبدالله « انصاری » در نصایح خود گفته است : سالک باید چهار چیز « علم ، ورع ، تفکر در باره خدا و وجود » داشته باشد تا شایسته سلوک این راه گردد .)

مولانا جلال الدین محمد « بلخی » چنین سروده است:

سالکان راه را محرم شدم
ساکنان قدس را همدم شدم
طارمی دیدم برون از شش جهت
خاک گشتم فرش آن طارم شدم
خون شدم جوشیده در رگهای عشق
در دو چشم عاشقانش نم شدم

ولی:

ولی : در اصطلاح عبارت از « دوست صدیق ، یار و صاحب » است و در قرآن کریم ولی صفتی برای الله سبحانه تعالی آمده است و همچنان وصفی برای بنده.

- مولوی جلال الدین محمد « بلخی » چنین گفته است:

(ولی کسی است که عارف بالله و حتی الامکان مدرک ذات و صفات بوده متعهد و پای بند بحدود شریعت و در تقوای خود مداوم بر عبادت و دوری جوینده از شناعات و سینات باشد .)

شیخ:

- شیخ مرد دانشمند و یا انسان کامل را گویند که در علوم شریعت، طریقت و حقیقت کامل شده باشد.

- یکی از صفات ضروری شیخ طریقت آن است که استعداد مریدان را بشناسد و برای هر کدام مناسب حالشان وظیفه ای معین کرده و آنان را در پیمودن منازل مختلف سلوک رهبری کند و به تدریج صفات حیوانی و ناپسند را از آنان دور کرده و به اخلاق نیکو و صفات پسندیده متصف گرداند.

خلیفه:

خلیفه در عرف اهل طریقت کسی است که از شیخ خلافت مینماید و در ادای بعضی وظایف مرشد از او نمایندگی می‌کند و در بین متصوفین به چند قسم است:

- **قسم ابتدائی**: کسی است که در تعلیم طالبین، آداب طریقه را، از ذکر و فکر و خلوت و مداومت پیروی کتاب و سنت و ترک محرمات و ادای واجبات و مستحبات باندازه توان، وغیر زلک، از مرشد نمایندگی می‌کند.

- **قسم متوسط**: کسی است که لطائف صدری آن از لطیفه قلب و روح و سر و خفی و اخفی به سبب دوام ذکرش روشن گردیده باشد و از مرشد با ذن و اجازه خود او نیابت کند بر این وجه که قلب خود را به قلب مرید در حال استمداد از روحانیت مرشدش متوجه می‌سازد تا آنکه با انوار بر قلب مرید روشنی می‌اندازد و تمام آنچه را از مفاسد نفسیه و رذایل بشریه در آن هست می‌روید و پاک می‌کند و قلب را به نور های حقیقت روشن می‌گرداند تا که به پای بندی شریعت غرا استوار و متمكن گردد و از اطاعت نفس و هوی دوری گزیند و از شیطان دور شود و از جمله بندگان مخلص خداوند سبحانه باشد.

- **قسم اعدادی**: کسی است که در ارشاد و القای انوار در حال حضور و غیاب از مرشد نیابت می‌کند.

- **قسم چهارم، محترم است**: آن مرید سالک در مسالک طریقت و واصل بدرجه فنا و بقا است.

پیر:

- پیر در اصطلاح ادبیات دری « سالخورده، سالمند و کهن » و در تصوف « مرشد و راهنما » را گویند.

- پیر دوستی حق را گویند وقتی که طلب به جد تمام بود از آن جهت که مستحق دوستی اوست که جمیع وجوده ، و به معنی مرشد و راهنمای است ، البته این تعریف با پیر « خرابات ، کنعان ، مغان و میخانه » تفات دارد .

ملا:

- ملا در اصطلاح به کسی اطلاق میگردد که درس خوانده مدرسه دینی باشد و در افغانستان اغلبآ به امام مسجد که عالم دین است هم اطلاق میگردد .

استاد:

- استاد آن است که در علم یا فن یا هنر یا ادب مهارت دارد . و یا اینکه چیزی را به دیگری می آموزد .

چنانچه حافظ شیرازی چنین سروده است:

سعی نابرده در این راه به جایی نرسی
مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

امام:

- امام در اصطلاح ادبیات به معنی « پیشوا و جانشین پیامبر » است.

- امام جماعت آن است که در پیش‌پیش دیگران نماز می خواند و دیگران در نماز به او اقتدا می کنند .

استاد امین الدین « سعیدی » مولف تفسیر احمد ؛ در صفحه (۷۶) کتاب بنام « نماز راه ارتباط با خدا » خویش ، چنین نوشته است:

(امام جانشین و قائم‌مقام پیغمبر صلی الله علیه وسلم میباشد ، امام به شخصی باید تفویض گردد که از هر نگاه نسبت به همه نماز گزاران شخص برتر ، بهتر ، عالم ، با تقوا ، ایثارگر و فداکار بوده ، بینیش ، حکمت و بصیرتش در مسائل دینی نسبت به سایر نمازگزارانی که در آن مسجد نماز میخوانند بیشتر باشد .)

مرشد:

- مرشد در اصطلاح ادبیات به معنی ارشاد کننده ، راهنمای و هادی تعریف شده است .

- شیخ امین علوالدین « نقشبندی »، چنین گفته است:

(مرشد حقیقی کسی است که اراده هدایات و راهیابی را برای همه یکسان داشته باشد و درین مامول با حالتی نستوه بدون احساس خستگی و بدون در نظر داشت مصلحت شخصی سعی و کوشش نماید.)

مرید:

- مرید در اصطلاح ادبیات به معنی (اراده کننده، ارادتمند، دوستدار، طرفدار و مخلص) است.

- مرید کسی است که دنبال تصوف با تلاش می‌گردد و جویان مرشد کامل و عارف است.

- مرید نزد صوفیان و اهل سلوک کسی است که از اراده خود مجرد شده واز ماسوی الله برباده باشد و بردو معنی است:

۱- به معنی (محب) یعنی سالک مجدوب.

۲- به معنی مقتدى که حق دیده او را به نور هدایت بینا گردانید ه تا وی به نفсан خود نگرد و دائمآ در طلب کمال باشد و قرار نگیرد مگر به حصول مراد و وجوب قرین حق .

چنانچه خواجه بزرگ عبدالله « انصاری » می‌فرمایند:

(کار مرید با جست و جوست و کار مراد با گفت و گوست ، کار مرید با ریاضت است و کار مراد با عنایت است ، مرید مرقع خدمت پوشد ، و مراد شراب و صلت نوشد ، یار لباس قربت پوشند ، اغیار شراب فرق نوشند .)

- مرید در حقیقت مراد است و مراد مرید است.

چنانچه شیخ عبدالقدار گیلانی موسس طریقت قادریه در کتاب (الغیه) چنین گفته است:

(مرید سعی و تلاش می‌کند و لیکن مراد محفوظ و بهره یاب است ، مرید بپای خود طی منزل می‌کند و مراد مانند پرنده طیران مینماید ، مرید طلب کننده است و مراد مطلوب است ، مراد آن است که او را حق جذب می‌کند و مرید برای رسیدن به حق سعی و کوشش مینمایند و بوسیله تلاش خود حق میرسد .)

خانقاہ:

- واژه خانقاہ به صورتهای:

(خانگاه ، خانه گاه ، خوانگاه ، خانجاه ، خانقه و خانگه ، خوردنگاه ، خورنگاه ، خورنگه ، خوردنگه ، خورده ، خورنگه ، خونقاہ ، خرنقاہ ، خونقاہ ، خوانکاه و الخرنکاه) مورد استعمال بوده که کلمه جمع آنها « خانقاھات » میباشد و به محلی سکونت ، تغذیه درویشان مقیم و مسافر و یا مسافر خانه ای رایگان که غذا و مکان مجانی در اختیار مسافران و غریبان و صوفیان قرار میدهد ، معرفی گردیده است .

ضمناً قابل تذکر است که:

مراکز دیگری بنام (رباط ، زاویه ، دویره ، لنگر ، تکیه و جز) آن مراکزی بودند که در آن تمام و یا بخشی از برنامه های خانقاھی و مسلک تصوف اجرا میگردید .

- خانقاہ به معنی محل اقامت درویشان و صوفیان است .

- خانقاہ از دیدگاه صوفیان مرکز تعلیم و تربیت اسلامی ، تزکیه نفس و نیز جایگاهی برای خویشتن شناسی ، خدایابی و خدا شناسی که در آن بر علاوه برنامه های مختلف سیر و سلوک (عبادت ، چله نشینی ، ذکر ، سماع) فعالیتهای مربوط به مسلک تصوف (مجالس وعظ و ارشاد عمومی) نیز بر پا میگردد ، میباشد .

- خانقاہ مرکز تجمع صوفیان است که در آن به ریاضت و مجاهدت میپردازند .

- خانقاہ محلی است که صوفیان و سالکین در آن جمع می شوند و محل ذکر و انس صوفیان است .

ذکر:

- ذکر در لغت عبارت از (یاد کردن ، تذکر ، یاد آوری ، ثنا و ستایش) را گویند ، در معنی خاصی هم عبارت از تسبیح و تقدیس خداوند متعال است و در اصطلاح به معنی خلاف نسیان است ؛ احضار امری در ذهن به نحوی که همواره بماند و غایب نشود .

خواجه عبدالله « انصاری » گفته است :

ذکر را سه درجه است (ذکر ظاهر ، ذکر خفى و ذکر حقیقی)

- شیخ امین علالدین « نقشبند » ، در مورد ذکر چنین نوشته است:

(ذکر در مصطلحات تصوف ، ذکر و یاد کردن خداوند سبحانه تعالی و مدح و ستایش بر ذات احد یت او را معنی میدهد ، مثل اینکه بگوید « سبحان الله ، الحمد لله و لا اله الا الله » همچنان دعاها و درودها و ضمناً کلمه ذکر در قرآنکریم بمعنی نمازو بمعنی قرآن کریم امده است .

ولی کیفیت ذکر صوفی دو نوع است ذکر به زبان و ذکر به قلب ، بعضی طرق صوفیه بذکر لسانی تمایل دارند و بعضی آنها بذکر قلبی گرایش مینمایند و بعضی هر دو ذکر را یکجا تائید می کنند که اول بذکر لسان آغاز می گردد بعد از آن پس از اعتیاد آن بذکر قلبی تحول می نماید . « ۱ »)

- امام محمد غزالی در کتاب (کیمیای سعادت) چنین نوشته است:

(بدان که مقصود و لباب همه عبادتها ، یاد کرد خدای تعالی است که عماد مسلمانی نماز است و مقصود از وی ، ذکر حق تعالی است . رسول « ص » را پر سیدند که « از کارها چه فاضلتر ؟ » گفت: « آنکه بمیری و زبان تو تربود به ذکر حق تعالی . »

- دکتر محسن کیانی در صفحه « ۴۱۳ » تاریخ خانقاہ در ایران ، چنین نوشته است :
(استاد عبدالرحمان بدوى می نویسد:

مجالس ذکر صوفیه از زمان حسن بصری « ۱۱۰ هجری » در مسجد بصره و به وسیله او دایر شده بود و در حدود سال « ۱۲۰ هجری » هم عیسی بن زادان درابله « جای نزدیک بصره » مجلس ذکری ترتیب داد . « ۲ »)

ذکر خفى:

- ذکر خفى آن است که سالک پیوسته به یاد خدا بوده و در نفس و قلب مراقب حالات خود باشد ، چنین ذکری به زبان آورده نمی شود ، بلکه سالک با تمام وجود متذکر معنی ذکر بوده و خود را دریک حال و هوای روحانی قرار می دهد .

۱ - صفحه (۲۴۴) کتاب (حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه) مولف : شیخ امین علالدین « نقشبند ».

۲ - تاریخ خانقاہ در ایران ، صفحه « ۴۱۳ » : مولف : دکتر محسن کیانی .

- محمد صادق «المجددی» در مورد ذکر خفی چنین مینگارد:

(ذکر خفی بر ذکر جهر مزایای زیادی داراست . علاوه بر این اوامر صریحه در ذکر خفی ، فعل حضرت خاتم الرسالت ﷺ فضیلت ذکر خفی را اثبات می نماید . بطور تواتر روایت شده که حضرت مرشد اعظم ﷺ بعد ادای نماز بامداد در موقعیه نماز را ادا میکردند در همان موضع الی طلوع الشمس سکوت تام را مراعات نموده به تفکر و مراقبه مشغول می بودند ، همچنان بعد از ادای عصر الی وقت مغرب به همین سکوت دوام میفرمودند .

این دو وقت را کتب فقهیه وقت فرض تقدیری می نامند و حسب فرموده حضرت مرشد اعظم ﷺ در این دو وقت نماز نفل را مکروه میدانند .

این است که مشایخ طریقه صدیقیه این سنت فعلی را متابعت نموده و همیشه خود اوشان و مریدان شان را امر می کنند که این دو وقت را بذکر قلبی و تفکر در آیات معجزات خداوندی و ترقب فیض از بارگاه بی نیاز صرف نمایند .

ضمناً «مجددی» به ادامه چنین مینگارد :

لهذا ؛ حضرات مشایخ طریقه مجددیه نقشبندیه صدیقیه او لا با صلاح این قطعه گوشت «قلب» شروع و مستر شدین را بذکر خفی در قلب صنوبر امر نموده میفرمایند :

طالب بعد توبه و انابت و بیعت بدست شیخ مقتدى حسب ارشاد او شان اسم ذات اعني «الله» را که مستجمع جمیع صفات است با ملاحظه معنای بیچونی و بیچگونگی ، قلب خود را باسم مذکوره ذاکر تصور نموده و قلبآ باین اسم مشغول ذکر باشد .

موضوع قلب را زیر پستان چپ به سه انگشت معین کرده طالب را امر می نمایند که در وقت ذکر لب بر لب ، دندان به دندان گذاشته چشم های خود را به مژگان پوشیده زبان را بکام چسپانیده در عالم خیال چنین تصور کند که قلب او بذکر اسم «الله جلاله» با ملاحظه معنای مذکور مشغول است و نفس خود را از دماغ خود خارج کند بطوری که آمد و رفت نفس در حرکت قلب و ذکر متداخل نشود «۱» .

ذکر جلی:

- ذکر جلی عبارت است از بیان و تلفظ کلمات ذکر ، در حالت و قالب خاصی که موجب فعالیت و جریان مناسبی در وجود سالک می گردد .

۱- کتاب «رهنمای طریق» صفحه ۵۶ - ۵۸ مولف : محمد صادق «مجددی».

سماع:

- سمع در ریشه عربی از واژه سمیع و سمع که به معنی مصدر و اسم می باشد گرفته شده و به معنی :

(شنیدن و شنواندن ، گوش دادن ، سخنی که شنیده می شود ، شهرت و نام نیک ، یادشدن ، صدایی که از هر چیزی براید ، و ترانه شنیدن) استعمال شده و در اصطلاح صوفیان وجود سرور ، رقصیدن و چرخیدن سالک در حالت فردی یا به صورت اجتماعی می باشد که با آداب و تشریفات خاصی انجام میگردد.

- سمع در اصطلاح صوفیه حالت جذبه و اشراق و از خویشتن رفتن و فنا به امر غیر ارادی است که اختیار عارف تأثیری در ظهور آن ندارد.

- صوفیه میگویند که سمع حالتی در قلب و دل ایجاد میکند که « وجود » نامیده میشود و این وجود حرکات بدنی چندی بوجود می آورد که اگر این حرکات غیر موزون باشد « اضطراب » و اگر حرکات موزون باشد کف زدن و رقص است.

- سمع آوازی است که حال شنوونده را منقلب گرداند و همان صوت با ترجیع است .

- سمع موجب می شود که سالک واصل شود و توجهی به علل و مبادی نداشته باشد و نبیند مگر خدا را، در حقیقت سمع انتباہ است و توجه است به سوی حق .

- سمع غذای روح و ذکر غذای قلب است ، ضمناً اهل سمع دو گروه هستند:
(یکی لاهی و دیگری الهی !)
لاهی از جهت فتنه باشد و الهی برای ریاضت و مجاهدت و انقطاع دل از مالوفات .

- مولوی جلال الدین بلخی می گوید:
(چون مشاهده کردیم که به هیچ نوع به طریق حق مایل نبودند و از اسرار الهی محروم می ماندند به طریق لطافت سمع و شعر موزون که طباع مردم را موافق افتاده است ، آن معانی را در خورد ایشان دادیم .)

- عبدالرحمن بدی ، در کتاب : شهیده العشق الالهی ، صفحه ۳۲ ، چنین می نویسد:
(نخستین حلقه سمع را علی تنوخی ، یکی از یاران سری سقطی متوفی « ۲۵۳ » هجری » در بغداد بر پا کرد .)
قابل تذکر است که :

مشايخ با تشکیل مجلس سمع مخالف هستند، برخی از آنان با هر نوع ساز و آوازو رقص مخالف بودند و بعضی هم از اینکه حالت معنوی و روحانی ، به شکل مادی و شهوانی در آید به آن مخالفت می ورزیدند .

و ضمناً فقيهان اسلامي هم با سمع صوفيان مخالف بودند و آن را حرام می دانستند و به عنوان لهو و لعب از آن انتقاد می کردند و یکی از موارد اختلافات آنان با صوفيان ، همين مسله سمع بود . چانچه از « جنيد ، نوری و ابو حفص حداد » چنین نقل شده است: (اگر مریدى به سمع علاقمند باشد ، هنوز به حد کمال نرسيد و به بازى متایل است و از او کاري نيايد .)

ضمناً شيخ احمد غزالى موسس طريقت غزاليه ، در باب سمع رقص چنین گفته است :

(آنچه حرام است ملاهى و فسوق و فجور است که در قرآن به « لهو الحديث » تعبير شده است ، نه مطلق شعر و آواز .)

همچنان حافظ « شيرازى » چنین سروده است:

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را
سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا

دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

- تقى الدين احمد بن تيميه چنین مى گويد:

(اصل اين مساله آن است که بين سماعي که در دين از آن استفاده مى شود و سماعي که برای سختی و تنگی بدان اجازه داده مى شود و به ديگر سخن بين « سمع متقربان » که به منظور قربت و « سمع متل ubiquan » که برای بازى و شادى انجام مى شود ، فرق گذاشته شود .)

اما سماعي که خداوند بلند مرتبه برای بندگانش مقرر كرده است و همچنان صحابه ، تابعین و پیروانشان که برای صفاتی دلها يشان و پاکی جانشان بر آن گردهم مى آمدند ، همان سمع آيات خداوند بلند مرتبه و سمع پیامبران و اهل علم و معرفت است .)

- امام محمد غزالی چنین گفته است:

(سماع بر سه قسم است).

۱- به غفلت شنود و بربطق بازی که این کار اهل غفلت بود و دنیا همه لھو و بازی است و این نیز از آن بود.

۲- در دل ، صفتی مذموم بود به امید و صالح شوق زیاد شود یا سرودی شنود که در وی حدیث زلف و خال و جمال باشد و در اندیشه خویش بروی فرو آورد ، این حرام است .

۳- در دل وی، صفتی محموده باشد که سمع آن را قوت دهد. «۱»)

- مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی» چنین نوشته است:

(خواجہ عبدالله انصاری گفته است : نکته سمع ، حقیقت بیداری توجه است ، و سمع بر سه درجه است: «سمع عامه ، سمع خاصه و سمع خاص الخاصل» است . «۲»)

۱ - کتاب «کیمیای سعادت» جلد اول ، باب آداب سمع و وجود ، صفحه « ۳۶۹ » نوشته : ابو حامد ، امام محمد غزالی . (به تصحیح احمد اسلام)

۲ - کتاب «شیخ الا سلام خواجہ عبدالله انصاری هروی» صفحه « ۲۷۴ » مولف : مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی» .

فصل پازدهم

دیدگاه مولانا «سعید افغانی» درمورد شیوه عرفان خواجه عبدالله «انصاری».

- آداب ظاهری عرفان.
- آداب پوشیدن خرقه.
- آداب نشستن و برخاستن.
- آداب رفتن به خانه.
- آداب طعام خوردن.
- آداب رفتن به مهمانی.
- آداب شنیدن موسیقی.
- آداب سفر رفتن.

لِدِیگَاهِ مولانا «سعید افغانی» در مورا شیوه عرفان خواجہ عبدالله «انصاری»

مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی» که در سال «۱۹۶۸ میلادی» از بخش «فلسفه و الهیات» پوھنچن جامع الازهر مصر؛ درجه علمی «دکتورای» خویش را بدست آورده است، بیشتر از «۳۷» جلد کتب و یکهزار و پنجصد عنوان مضامین نوشته است، که اکثریت آن در رابطه به «فلسفه، عرفان و تصوف» میباشد. و بخصوص تحقیق و تالیفات شان در رابطه به «مکتب، روش و دیدگاه» شیخ خواجہ عبدالله انصاری، ابو علی ابن سینا، علامه سید جمال الدین «افغانی» و سایر مشایخ و بزرگان دینی و علمی؛ نشان دهنده آن است که ایشان خود نیز در این مسلک به مقامی لازمی رسیده است.

مولانا داکتر سعید افغانی در کتاب تحقیقاتی خویش بنام «شیخ‌الاسلام خواجہ عبدالله انصاری هروی» که از جانب محترم عزیزالله علی زاده ماستانی از زبان عربی به زبان دری ترجمه شده است؛ در رابط مواعظه و نصایح «خواجہ بزرگ» نیز تذکر بعمل اورده که از آن جمله در مورد شیوه عرفان خواجہ عبدالله «انصاری» مختصرًا چنین نگاشته است:

شیخ‌الاسلام خواجہ عبدالله «انصاری» پس از آن که به مطالعات عمیق و کتاب و سنت و آثار سلف صالح پرداخت، برایش یقین حاصل شد که دین اسلام عبارت است از شریعت و حقیقت و آن که شریعت اساس حقیقت است.

یعنی شریعت برای این آمده که مردم را به حقیقت وصل نماید. بعد به این نتیجه رسید که احکام شرعی تنها و سیله‌ای است برای رسیدن به معرفت حقایق، و معرفت پیدا کرد به آن که معرفت حقایق و اطاعت حق؛ که اول و آخر اوست، غایت نهایی آفرینش است.

چنانچه خداوند تعالی فرموده است:
سوره ۵۱: الذاريات ایه مبارکه «۵۶» : وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ (۵۶)
«ما انس و جن را نیافریدیم، جز آن که بپرستند؛ یعنی بشناسند.»

بنابر این شیخ‌الاسلام خواجہ عبدالله «انصاری» همت گمارد، همت زیادی به شریعت و حقیقت؛ و در تلقینات و حلقات درس خود، مردم را به جانب حیات معنوی متوجه می‌کرد و به آنان حقیقت عرفان را مطابق کتاب و سنت و آثار تفهیم می‌کرد.

لازم به یادآوری است که هدف اساسی همه ادیان آسمانی و عرض اصلی از تلاش‌های انبیاء و رسولان، معرفت حق است؛ کشف آنچه مردم را به رستگاری دنیا و آخرت می‌رساند. پیامبران به سبب قلوب صاف شان به انوار حق تعالی، به حق رسیدند و به حق نطق کردند و مطابق حق عمل کردند.

بلی، همه پیامبران و رسولان می‌دانستند که هدف اصلی حیات معرفت است. از این رو مردم را تلقین کردند و فهماندند که هدف اصلی حیات، معرفت و اطاعت حق است.

در این مسیر سلسله انبیاء و رسولان به حضرت محمد «ص» منتهی شد و سلسله ادیان به دین اسلام رسید. انگاه انوار و هدایات دین اسلام در مسیر خود، به قله کمال صعود کرد؛ چنانچه خداوند تعالی فرمود:

سورة ۵: المائدة، آیه مبارکه «۳» : ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (۳) ترجمه: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانید و اسلام را برای شما [به عنوان] دین برگزیدم».

اگر ما تمام آنچه نازل شده و به سیدنا محمد «ص» وحی شده است، می‌یابیم که در همه آنها کشف اسرار معرفت حق و اسرار هستی را با مبدأ و معاد آن و وجود و فناء آن می‌خواهیم.

و ای کسانی که از علم یقین، عین یقین و حق یقین بحث می‌کنید، و ای کسانی که هوای زهد و عبادت و معرفت را دارید، بیایید به دین اسلام گرایید، چون در آن سعادت هستی دنیا و آخرت است.

با آن حقوق شناخته می‌شود و با آن انسان حقایق هستی را از اول تا آخر آن می‌داند. او دینی است که انسان را به حمایت حقوق ارشاد می‌کند. به سبب آن انسان می‌تواند به مردم خدمت کند، خدمتی شایسته!

اسلام دین علم و قول و عمل است!
بدان سان که اگر کسی بدان شایستگی علم پیدا کند، به حق علم پیدا کرده است.
کسی که مطابق اسلام نطق کند و سخن بگوید، به صواب نطق کرده و سخن گفته است.

کسی که به اسلام به نیکویی عمل کند، در آن خیر و سعادت همه مردم را می‌بیند. به به، به حال کسانی که اسلام را شناخته و بدان سخن گفته و مطابق آن عمل کرده اند.

آن رستگارند به رستگاری بزرگ؛ چون آنان کسانی هستند که برای رسیدن به حق اعتقاد به حق پیدا کرده اند و برای رسیدن به خیر، عمل خیر انجام داده اند. به اهداف آنان اغراض مادی و نفسانی تاثیر ندارد و در راه رسیدن به حق از ملامت کردن هیچ ملامت گری و حشت ندارند.

آنان کسانی هستند که برای رسیدنشان به هدفهای عالی، در زندگی خود به دارندگان عزم و اراده حقه توصیف می‌شوند.
آنان عناصر رستگاری و صلاح هستند که جانهای خود را برای خدا و در راه وقف کردند.

آنان عرفای نیکو خصلت و برگزیده و استوانه‌های بزرگ هستند.
آنان کسانی هستند که تقوا پیشه کردند و کسانی که رستگار شدند.
بر مردم سزاوار است حیات معنوی آنان را بدند و هدایتشان هدایت یابند و از انوار ربانی شان بهره گیرند.

عرفان علمی است که به سبب آن ریاضت قلب و مجاهدت نفس شناخته می‌شود، به گونه‌ای که در انسان ذوق‌های مخصوصی حاصل می‌شود و مشاهداتی به وقوع می‌پیوندد.

در این مشاهدات و ذوق‌های مخصوص، حقایق کشف می‌شود و دقایق شناخته می‌شود و انسان پروردگارش را با معرفت یقینی می‌شناسد که از هیچ سویی شک بر آن وارد نشود.

این چنین معرفتی مشعر است به سعادتی که هیچ سعادت دیگری با آن معادل شده نمی‌تواند، سعادت حسیه باشد یا عقلیه.

گویند: وقتی عدد عارف ناماها زیاد شد، آنان از اعتدال بیرون شدند. اباطیل و خرافات و بدعت‌ها را زیاد کردند.

شیوخ محقق از اهل عرفان به تبلیغ و بیان و تالیف برخاستند تا مردم را از گمراهی نجات دهند و به مسیر حق هدایت کنند.
این حرکت از شیخ جنبید رحمة الله از بغداد آغاز شد، و ابو نصر سراج و شاگرد او ابو عبدالرحمن سلمی و شاگرد او عبدالکریم «قشیری» و آنگاه شیخ الاسلام عبدالله «انصاری» در خراسان وی را تائید کردند.

مسلم است که خواجه عبدالله «انصاری» عرفان خود را از کتاب و سنت و آثار سلف صالح اخذ کرده و آن را از خرافات و بدعت پاک کرده و بر جان خود تطبیق کرده است.

انگاه برای شاگردان و مریدان خود به خوبی تلقین کرده است، چون عرفان در عصر او وسیله‌ای شده بود برای استثمار و خرافات زیادی در آن جای گرفته بود. وی برای تجدید آن برخاست و عرفان را به آداب ظاهری و آداب باطنی تقسیم کرد.

۱- آداب ظاهري عرفان نزد خواجه عبدالله « انصارى »:

خواجه عبدالله « انصارى » برای شاگردان و مریدان خود در اين باب رساله اى به زبان دری املا کرده است ، به نام مختصر در آداب صوفيه و روندگان راه حق در آن مطلب آتی آمده است:

شیخ الامام ابو اسماعیل خواجه عبدالله « انصاری » می گوید : بدان که عرفان عبارت است از چهار امر: « صفا ، وفا ، فنا ، بقاء » است.

سهول تستری گوید : عرفان ، صفا از تیرگی ها و پر بودن از فکر و بریدن به سوی خدای تعالی است از خلق .

انگاه شیخ الاسلام گفته است: بدان که اهل عرفان را آداب زیادی است در نشستن و برخاستن ، خوابیدن ، پوشیدن لباس ، خوردن ، آشامیدن ، خواندن ، گوش دادن و در حضرو سفر ، بلکه در همه حالات.

بنابر اين هرکس خرقه را دربر می کند و خود را به هیئت عرفا در می آورد ، لازم است که آداب آنها را بداند و بدان عمل کند ، تا ظاهر خود را به برکت رعایت آداب ظاهري عرفان زینت داده باشد . انگاه باطن خود را به حقیقت عرفان آرایش دهد .

چنانچه گفته اند : کسی که ظاهر نمکین دارد ، باطن صحیح دارد.

پس بر سالك لازم است که آداب ظاهري را رعایت کند ، تا باطن او به رنگهای حقیقت کامل گردد ؛ چه ، اثر باطن در ظاهر تجلی می کند و ظاهر دلیل است بر باطن ، آنچنان که دود دلیل است بر آتش ، و غبار دلیل است بر هوا ، و شاگرد از استاد خود روایت می کند . انگاه آداب ظاهري را به هفت نوع تقسیم کرده است.

۲- آداب پوشیدن خرقه:

شیخ الاسلام در آداب پوشیدن خرقه گفته است:

هر کس که برای اولین بار می خواهد خرقه بپوشد، باید به دست مرشدی باشد که با او در شریعت و طریقت موافق باشد، یعنی عالم به اصول شریعت و دانا به آداب طریقت و واقف بر اسرار حقیقت باشد.

به قسمی که اگر برای مرید در شریعت مشکلی پیش آید، او با علم خود توان حل آن را داشته باشد. اگر در طریقت او واقعه‌ای رخ دهد، وی با معرفت خود توانایی توضیح آن را داشته باشد. اگر در نزد او در مورد حقیقت سری یافت شود، وی با بصیرت خود توانایی کشف آن سر را داشته باشد.

سپس شیخ الاسلام گفته است:

مرید نباید خرقه را از دست اولاد مرشدین که توسط پدرانشان به عرفان و تصوف شهرت پیدا کرده اند بیوشد؛ از آن جهت که آنها در نزد مردم و پادشاهان و ابناء دنیا اعتبار دارند و از آن جهت که شهرت و مریدان و بستگان زیاد دارند و سلطنت احترامشان می کنند.

این نوع مردم لیاقت ندارند مرشد اهل معرفت باشند؛ زیرا از صحبت شان جز فساد چیز دیگری دستگیر نمی شود.

«بلی، ولایت با میراث نیست، و اولیاء الله تعالی، شهرت و اعتبار نزد امرا و ثروتمندان را دوست ندارند.»

و نیر گفته است:

لازم است مرشد پایبند به سنت باشد، زیرا بدعت گذار بر کسی ولایت ندارد. اگر بدعت گذاری را دیدی که عمل خارق عادت از او سر زد، باید از او حذر کنی و فریبیش را نخوری، چون آن خوارق عادتی که از او صادر شده است، دامها و حیله شیطان است؛ برای اینکه شیطان دامها و حیله هایی دارد و می خواهد مردم را توسط اهل بدعت گمراه نماید.

بر صاحبان بصیرت لازم است خود را از دامها و حیله های او حفظ کنند. بزرگترین چیزی که عامه مردم را گول می زند، زهد و نماز اهل بدعت است، زیرا او زهد می فروشد و عبادت می کند تا مردم به او فریفته شوند و از او پیروی نمایند.

اهل بدعت خود را با جامه محبت به مردم نزدیک می نمایند، تا به تاریخ در دلهای مردم بذر بدعت را بیفشانند، تا آنان را از طریق سنت «وصراط مستقیم» منحرف سازند.

اگر به نظر دقیق بنگری، در عاقبت کارهای آنان کفر و ضلالت را می بینی - از صحبت اهل بدعت پناه به خدا می برم.

پس سزاوار است که مرید خرقه را از دست مرشد پایبند به سنت و عالم به شریعت و طریقت و حقیقت دربر نماید.

انگاه گفته است:

کسی که خرقه ای را می پوشد ، لازم است که سختیهای طریقت را تحمل کند و به ریاضت و مجاہدت صبر نماید و از عزم و اراده ای که در تصوف و عرفان کرده است برنگردد ، چون مرتد از طریقت ، زشت تر است از مرتد از شریعت ، تا آن جای که صوفی ها گفته اند: « طلب مال بعد از زوال محل است ».

انگاه تفصیلات دیگری را در انواع پوشیدن خرقه و لباس پینه ذکر کرده است . از ضمن تفصیلات او ظاهر می شود که کلمه « تصوف » از صوف گرفته شده است و آن که اول کسانی که لباس پشمینه پوشیدند ، حضرت آدم « ع » و حوا بودند . و گفته شده است که حضرت موسی « ع » نیز لباس پشمینه می پوشید ، و آن که لباس پشمی بهترین لباس است.

از آنچه شیخ الاسلام و عرفای دیگر در مورد پوشیدن خرقه و جامه پینه پینه گفته اند ، آشکار می گردد که هیچ باعث و انگیزه ای برای پوشیدن خرقه نیست ، جز آن که باید غرور نفس شکسته شود و برای آن که انسان از لباس صلحا حیا کند و اعمال خلاف شریعت را مرتکب نشود و برای انجام نیکو ترین عبادات و معاملات بپاخیزد و حیات خود را در راه خدای تعالی وقف نماید ، تا رسالت زندگی اش به بهترین وجه کامل گردد ، و رنه تنها پوشیدن خرقه و جامه پینه دار در دین اسلام ضروری نیست و تکلیف به پوشیدن آن در کتاب و سنت نیامد است.

بلی ، برای آن معنایی می توان یافت ، و آن که حضرت محمد « ص » و اصحاب او ، لباس پینه زده را می پوشیدند برای ان که به مردم بیاموزند که لباسها یشان را تازمانی که قابل استفاده است نباید ضایع نمایند و خود را برای به دست آوردن لباس گران قیمت به زحمت بیندازند؛ چنانچه این کارشان اساس فلسفه خود کفایی و دوری از اسراف و تبذیر است.

لباس پینه دار آنها ، مانند لباس پینه داری که صوفی نما ها در بر می کنند نیست ، که لباس خود را با صدھا پاره می دوزند و این چنین از امور احکام دین نیست ؛ چون به خوبی ثابت شده که دین برای اسانی امده است ، نه برای دشواری.

پس خوب ترین توجیه در پوشیدن خرقه این است که این کار در اوایل عادتی بود از عادات ، و تقليدی بود از تقالید در لباس صلحا و متقین ، چنانچه راهبان مسیحی پرداشان را در کارهای تقليدی شان تقليد می کردند .
لیک در مرور زمان تغییراتی به وجود آمد ، تا زمانی که ما در آن زندگی می کنیم که

شکل لباس صلحاء از خرقه و لباس پینه دار قدیمی بارنگ و کمیت و کیفیت آن ، به لباس شیوخ و علمایا عمامه وردا تغیر یافت . و سزاوار است در حق علماء و صلحاء بگوییم که لازمه پوشیدن لباس شیوخ و اهل علم، این است که باطن آنها مانند ظاهر شان باشد ، یعنی علمی که مردم را در فتنه قرار دهد نباشد ، چون اکثر مردم خطاهای اهل دین را به نفس دین نسبت می دهند.

سپس شیخ الاسلام به تحلیلات و ارشادات پرداخته و گفته است که کلمه « صوف » مرکب از سه حرف است : « ص » ، « و » و « ف ». - « ص » اشاره است به صدق ، صفا ، صلابت ، صبر ، صلاح . - « و » اشاره است به وفا ، وصلت ، وجود . - « ف » اشاره است به فرج و فرح . و کلمه « مرتع » مرکب است از چهار حرف « م » ، « ر » ، « ق » و « ع ». - « م » اشاره است به معرفت ، محبت ، مذلت . - « ر » اشاره است به رأفت ، رحمت ، ریاضت ، راحت . - « ق » اشاره است به قناعت ، قربت و قوه حال و قول صدق . - « ع » اشاره دارد به علم ، عشق ، علو همت و عهد نیکو.

آنگاه بعضی اصطلاحات صوفیه را بیان داشته و در این باب گفته است: مقصود از قول صوفی ها که گویند « خرق الخرقه » (خرقه پاره شده) این است که هر چه از اغیار است بریده شدنده . و مطلوب از قول ایشان که گویند . « لا حظنصبیه » (نصیب او را ملاحظه کن » این است که عیب برارد خود ننگر.

آنگاه شیخ الاسلام در آخر آداب پوشیدن خرقه گفته است: برای عارف رعایت این آداب لازم است ؛ یعنی آنچه را به ظاهر خود را می آرایند ، تا راست کردار باشند نه دروغ کردار؛ موافق باشند نه منافق و ریاکار ؛ محقق باشند نه مدعی .

۳- آداب نشستن و برخاستن:

شیخ الاسلام در مورد آداب نشستن و برخاستن گفته است: « بر عارف لازم است با ادب روی سجاده بنشیند ، چنانچه در حضور مرشد و استادش با ادب می نشیند . رو به قبله باشد و اعضای بدن خود را خارج از ادب بر همه نکند . پاهایش را پیش روی مردم دراز نکند ، و آب بینی خود را بپرون نیندازد و چیزی از دهان خود بر زمین نیندازد .

وقتی دهن دره می کند ، آه نگوید ، چنانچه رسول الله « ص » فرمود : اگر یکی از شما دهن دره کند ، آه نگوید که از آه ، شیطان خنده می کند . پیش مردم زیاد بدن خود را مسح و مالش ندهد و با دست خود با موی و رویش بازی نکند . وقتی بر سجاده برای عبادت بنشیند ، با حضور قلب و احترام بنشیند و به ذکر حق و فکر حق مشغول باشد و نیز تفکر کند که با کدام طریق ممکن است عبادات او پیش خداوند قبول شود .

لازم است در مجلس زیاد صحبت نکند و صحبت او به قدر لازم باشد . در وقت سخن گفتن دستهای خود را حرکت ندهد و صدای خود را از حد اعتدال بلند نکند .

قال الله تعالى : سوره ۳۱: لقمان ، ایه مبارکه « ۱۹ » : ... وَأَعْضُنْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّكَ أَلْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹) « صدایت را آهسته کن که زشت ترین صدا ، صدای الاغ است . » و حرکاتی را که خارج از آدب است انجام ندهد .

وقتی بر می خیزد از طرف راست خود برخیزد . در شروع راه رفتن اول قدم راست خود را بر دارد ، در پو شیدن کفش ، اول کفش راست را بپوشد . در پرون آوردن اول کفش چپ را بپرون آورد .

در رفتار متکبرانه رفتار نکند : سوره ۱۷: الإسراء ، ایه مبارکه « ۳۷ » : وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا (۳۷) روی زمین با تکبر راه نرود . در راه رفتن دست خود را حرکت ندهد . زیاد به راست و چپ ننگرد ؛ هم چنین به پیش رو و پشت سر ننگرد . در راه رفتن سخن نگوید ، مگر با ضرورت .

در راه رفتن قرآن نخواند و قرآن را در قلب و فکر خود خطور دهد . به بازار نرود ، مگر آن که ضرورت ایجاب نماید . در راه رفتن توقف نکند ، مگر در صورت ضرورت . از موارد طعنه و تهمت دوری نماید . قدم خود را روی نجاست نگذارد . به سرعت راه نرود .

قال الله تعالى : سوره ۳۱: لقمان ، ایه مبارکه « ۱۹ » : وَأَفْصِدْ فِي مَشْبِكِ (۱۹) (در راه رفتن میانه باش) خصوصاً وقتی با جماعت راه می رود ، یا تشییع جنازه ، یا عبادت مریض ، با ادای نماز جمعه یا جماعت یا نماز دیگری ، تا حسنات او به حسب گام های او افزایش یابد .

شکی نیست در آن که شیخ الاسلام در آداب نشستن و برخاستن ، مهم ترین آداب را درج کرده است و بر سالک رعایت کامل آن لازم است .

۴- آداب رفتن به خانه:

شیخ الاسلام در حق آداب رفتن به خانه گفته است : هر کسی که می خواهد وارد خانه شود ، پیش از دخول به خانه نزدیک دروازه پاهای خود را به زمین بمالد و بدون وضو به کسی سلام ندهد ، چون «سلام» اسمی است از اسماء حق تعالی .

پس طریق آداب عبودیت برای صاحبان معرفت این است که بدون طهارت سلام نکنند ، چنانچه رسول «ص» روزی از حجره خود خارج شد و با یکی از صحابه رو به رو گردید و او به رسول «ص» سلام کرد.

آن حضرت وضو نداشت ، بر دیوار حیاط تیم کرد ، آنگاه او را به «علیکم السلام» جواب داد و برای وی گفت : هرگاه وضو نداشته باشم بر من سلام نکن ، چون اگر در این وقت سلام نمایی ، جواب آن را نخواهی شنید.

و نیز گفته است : بر یارانتان به طور ناگهان سلام نکنید ، زیرا چه بسا افکار شان به حالات دیگری مشغول باشد و القای سلام ، انها را در تشویش قرار می دهند . خوب تر برای کسی که می خواهد داخل خانه شود ، این است که اول وضو بگیرد ، آنگاه دو رکعت نماز بخواند و بعد به کسی که در خانه است سلام نماید.

از آنچه شیخ الاسلام در آداب رفتن به خانه بیان فرموده ، آشکار می گردد که عرفای بزرگ ، آداب حسن معاشرت را با مردم به وجه احسن و اکمل مراعات می نمایند.

۵ - آداب طعام خوردن:

شیخ الاسلام گفته است :
کسی که می خواهد اکل طعام نماید ، واجب است که اول دست خود را بشوید . بعد بالای پای چپ خود بنشیند . ظرف نان خوری را بالای نان نگذارد . در اول خوردن بسم الله بگوید و در ختم الحمد لله بگوید . آغاز و ختم نان خوردنش را نمک باشد .

لازم است خوردنی در میان ظرف به قدری باشد که بتواند آن را بخورد ، تا در ظرف چیزی از خوردنی باقی نماند .

وقتی شروع به خوردن می کند در هر بار لقمه های کوچک بردار و تا لقمه اولی را در حلق فرو نبرده باشد ، لقمه دومی را در دهان نگذارد و هکذا ... خورنده طعام از خوردن غذای داغ احتزار نماید و در سرد کردن لقمه با پف کردن با دهان عجله نکند ، زیرا رسول «ص» فرمود : پف کردن طعام ، برکت آن را می برد .

در بین خوردن دندنهای خود را خلال نکند . از دهان خود چیزی بیرون نیندازد . پیش از آن که خوردن طعام پایان یابد ، دست خود را با سفره پاک نکند . در ضمن آداب خوردن بیان کرده که خورنده به لقمه دیگران نگاه نکند و آن که از پیش خود لقمه بردارد ، نه از پیش دیگران ، و آن که تا دیگران از خوردن فارغ نشوند ، دست خود را نکشد .

لازم است بعد از فراغت از خوردن برخیزد و دست و دهان خود را بشوید ، و نظافت دست و دهان و لباس و ریش و ... را مراعات نماید .

از یاد آوری شیخ الاسلام در مورد آداب خوردن ظاهر می شود که عرفان حقیقی ، طهارات و حکمت است و مراعات حقوق نفس و حقوق غیر .

۶ - آداب رفتن به مهمانی:

شیخ الاسلام گفته است:

اجابت دعوت مهمانی لازم است ، مگر آن که ضیافت از مال حرام و یا مال یتیمان نباشد. برکسی که به مهمانی می رود لازم است کسی را که دعوت به مهمانی نشده است ، با خود نبرد و آن که در خانه میزبان در جایی که صاحب خانه نشسته است ، نشیند و به اندازه صاحب خانه بخورد. چیزی از خوردنی با خود نبرد ، مگر آن که صاحب خانه به وی تعارف نماید.

طعام پایان یافت ، میزبان نباید مهمان را به نشستن اصرار نماید ، مگر آن که خود مهمان بخواهد .

برای مهمان نیز مناسب است خانه میزبان را با صحبت و داستان اشغال نکند ، مگر آن که میزبان راضی باشد ، زیرا خداوند فرموده است: فاذا طعمتم ... (هرگاه طعام خوردید ، پراکنده شوید و با قصه گویی موجبات اذیت میزبان را فراهم نسازید). مهمان در خانه میزبان نباید به این طرف و آن بنگرد و نباید از نوع و قیمت فرش ، ظرف و سایر چیز های صاحب خانه سوال کند.

بر میزبان لازم است مهمان را احترام کند و در ضیافت ، خود را به زحمت نیندازد و فوق قدرت خود غذا تهیه نکند.

سزاوار است آنچه در دسترس دارد برای مهمان آماده نماید . میزبان نباید مهمان را به زیاد خوردن اصرار کند.

باید در نشستن و رفتن او را به زحمت نیندازد . بر میزبان شایسته است که خوردنی حلال را برای مهمان تهیه نماید و نباید در میان خوردن بگوید : این را به این مبلغ خریدم و آن را به این مبلغ . و نباید بر مهمان منت بگذارد.

آنچه شیخ الاسلام در آداب رفتن به دعوت مهمانی تذکر داده است ، می رساند که عرفان اسلامی می خواهد محنت و دشواریها را در معاملات اجتماعی مردم از دوشان بردارد.

۶ - آداب شنیدن موسیقی:

شنیدن آواز موسیقی و چیزی که آواز خوان بدان آواز می خواند ، همواره مورد بحث بوده است . اکثر عرفان شنیدن آواز را با شرایط و آداب مخصوص که موجب زیادت نشاط عرفان می شود ، تجویز کرده اند.

شیخ الاسلام در آداب شنیدن آواز خوش گفته است :
لازم است گوش دادن به زحمت نباشد ؛ خارج از حدود نباشد و عارف با غفلت در مجلس آواز ننشیند.

به کلی بر او لازم است وقت خود را با خداوند حفظ کند . اگر کسی بر او وارد شود ، تا جایی که ممکن است با متانت او را جای دهد . اگر شخص وارد شونده قوی باشد و او را از جایش حرکت دهد ، نباید با رخوت از جایش حرکت کند ، چون در این صورت به مقصود خود (از استماع موسیقی) نمی رسد .

وقتی از جایش حرکت می کند ، از کسی کمک نخواهد . اگر کسی از او کمک بخواهد ، به قدر توان او را مساعدت کند . انگاه شیخ الاسلام گفته است : برای شنیدن آواز سه امر لازم است . « مکان ، زمان ، اخوان ».

یعنی مکان وسیع و فارغ از اغیار باشد و گوش دهنده در حضور باشد و از حدود بیرون نشود و با یاران اهل طریقت خود باشد . این گونه شنیدن را عرفان غنیمت می شمرند .

در مورد زمان گوش دادن می گوید شب بهتر است از روز ، تا قلب از وسوسه ها و اخبار فارغ باشد . و در مورد شروط شنیدن آواز خوش گفته است که باید با هم جنس باشد .

سماع از آواز خوان نردهیک به بلوغ جایز نیست ، زیرا محل افت و مجال طعن است و نفس اماره و شیطان هم از دشمنان است .

سپس گفته است :

تبک زدن توسط بچه خردسال نزد امام شافعی مباح است ، و نزد امام ابوحنیفه حرام است . لکن شنیدن آواز روح است در نزد طایفه عرفان ، به شرطی که مطابق سنت و ادب و موفق شریعت باشد ، تا آن که سبب راحتی ، کرامت و حیات حقیقی و درجات بالا و مکاشفات گردد . پس بر هر شنیدنی هرگاه خارج از حدود و شرایط باشد ، در آن آفت ، معصیت ، تهمت و ضرر دین است .

پیش من محقق است که اسرار آواز شنیدن عرفان را ، نمی داند مگر کسی که از این اسرار بهره دارد . از این رو خواجه عبدالله انصاری گفته است :
سماع « شنیدن » روح است برای طایفه عرفان ، ورنه ظاهر شریعت امتناع دارد از آن که مرتبه شنیدن در اهمیت ماتنده مرتبه روح باشد . برای اثبات ای ادعای صریح ، دلیلی از کتاب و سنت نمی توان یافت .

۷ - آداب سفر رفتن:

شیخ الاسلام گفته است:

لازم است مسافرت مرید برای سه کار باشد : « زیارت ، ملاقات مشايخ و ریاست ». پس کسی که اراده سفر دارد ، بکوشد که رفیق موافق و مهربان و صاحب همت و اهل سرو اراده با خود همراه داشته باشد و سفر او به جایی باشد که توانش باشد که بدان جا سفر نماید.

وقتی تصمیم سفر را کرد ، لازم است توشه سفر و آنچه بدان احتیاج دارد با خود داشته باشد و لازم است در سفر همیشه با طهارت باشد.

هر زمانی که در راه رفتن به فراز و نشیب می شود ، الله اکبر بگوید و تا می تواند در سفر از مردم چیزی سوال نکند و در مساجد تا ضرورت نباشد ، نخوابد . از آنچه شیخ الاسلام در مورد آداب سفر فرموده ، آشکار میگردد که خط حیات نزد عرفای بزرگ ، به طور جدی در سفر دقیق و معقول است .

در آخر رساله آمده است:

این است آداب ظاهری مرید که در ابتدای امر رعایت آن لازم است ، تا لیاقت صحبت و همراهی پیدا کند.

اما آداب باطنیه ، برای آن ابواب زیاد و مقامات و منازلی است که قابل احصاء نیست . اگر کسی خواسته باشد آنها را بداند ، لازم است کتاب منازل السایرین و السالکین الى الحق شیخ الاسلام خواجه عبدالله « انصاری » را بخواند و از آن استفاده برد .

دکتر محمد سعید « سعید افغانی »

پوهنتون الازهر شریف - قاهره

سال ۱۹۶۸ میلادی ، مطابق ۱۳۴۷ هجری شمسی

مأخذ و منابع :

- ١ - کیمیای سعادت : ابوحامد امام محمد « غزالی » .
- ٢ - احیا علوم الدین : ابوحامد امام محمد « غزالی » .
- ٣ - معارف الحديث : علامه محقق منظور « نعمانی » .
- ٤ - الفتح الربانی : امام شیخ عبدالقادر « گیلانی » .
- ٥ - حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه: شیخ امین علاؤالدین « نقشبندی » .
- ٦ - رهنمای طریق : محمد صادق المجددی « آقایگل صاحب » .
- ٧ - الاشارات و التنبیهات : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .
- ٨ - تاریخ تمدن اسلام : استاد مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .
- ٩ - شیخ الاسلام خواجہ عبدالله انصاری هروی : مولانا محمد سعید « سعید افغانی » ترجمه دری : عزیز الله علی زاده « مالستانی » .
- ١٠ - مبادی اسلام : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .
- ١١ - دشرق نابغه سید جمال الدین افغانی : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .
- ١٢ - دنیات او کامیابی لیار د علم او فلسفی له نگاه : مولانا دکتور محمد سعید « سعید افغانی » سال (۱۳۴۹ هجری شمسی - کابل) .
- ١٣ - عرفان نظری: داکتر سید یحیی « یثربی » .
- ١٤ - مختصر از ادبیات عرفانی : داکتر محمد افضل « بنوال » .
- ١٥ - تصوف و عرفان : داکتر زرین « کوب » .
- ١٦ - دائرة المعارف بزرگ اسلام : داکتر زرین « کوب » .
- ١٧ - دهدی اخوندزاده مولانا نجم الدین : سرمحقق عبدالله خدمتگار « بختانی » .

- ۱۸- گزیده های از تذکرہ الاولیاء عطار: از تورجان « اربی ». .
- ۱۹- حقیقت تصوف و دیدگاه صوفیه ... : صالح بن فوزان « الفوزان ». .
- ۲۰- پنج بنای اسلام : قاضی نظر محمد « نیازی ». .
- ۲۱- تاریخ سیاسی اسلام : داکتر حسن ابراهیم « حسن ». .
- ۲۲- تاریخ خانقاہ در ایران : دکتر محسن « کیانی ». .
- ۲۳- معاد: استاد مرتضی « مطهری ». .
- ۲۴- مجالس العشاق « تذکرہ عرفًا » : غلام رضا طباطبائی « مجده ». .
- ۲۵- تفسیر احمد : مولف امین الدین « سعیدی - سعید افغانی ». .
- ۲۶- نماز راه ارتباط با خدا : امین الدین « سعیدی ». .
- ۲۷- تاریخ مختصر افغانستان : م. « غبار ». .
- ۲۸- کتاب « د عینیت فلسفه » : داکتر سید شیر آقا « حرکت ». .
- ۲۹- گنجینه های دانش : خلجالی ، اختریان ، اکبری . .
- ۳۰- فرهنگ زبان فارسی : داکتر مشهدی « مشیری ». .
- ۳۱- یادداشت های شخصی من از ملاقات با بعضی مشایخ و پیروان طرایق تصوفی و عرفانی ؛ در داخل و خارج از کشور : مولف « سعیدی ». .
- ۳۲- یادداشت های شخصی من از اشتراک در مجالس عرفانی و تصوفی بعضی طرایق ؛ در داخل و خارج از کشور : مولف « سعیدی ». .

بیان مختصر در مورد مؤلف



برهان الدین «سعیدی» فرزند مولانا
دکتر محمد سعید «سعید افغانی» در
سال «۱۹۶۲م.» در شهر کابل، در یک
فamil روحانی و فرهنگی چشم به جهان
گشوده است.

برهان الدین «سعیدی» مدیر مسئول ارگان نشراتی صلح و
تفاهم مولانا سعید افغانی و عضوی شورای علمی مرکز
مطالعات استراتژیک افغان است.

برهان الدین «سعیدی» در رابطه به «كتاب الله ، احاديث ، فقه»
تجوید، تصوف و عرفان «تحقيق»، پژوهش، تبع و نگارش
انجام داده که در این عرصه چندین «مضامين»، مقالات
وتحقيقات» شان به شمول سه رساله تحت عنوان: صوفي
کیست؟ ، گنجینه ها «مناجات» و «تجوید قرآن الکریم»
به زیور چاپ رسیده اند.

Sufi Kist
Author

Burhanoddin Saidi